
ژوندون
چهار مین جنگ اعراب و اسرائیل
(رجوع به صفحات ٤-٥-٦-٧-٨)
شنبه ۲۸ میزان ۱۳۵۲
شماره ۴۱
محبوبه جباری هیروئین فلم (اندرز مادر)

پیام ښاغلی محمدداؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان و حامی جمعیت افغانی سره میاشت به مناسبت آغاز هفته مخصوص سره میاشت

با پیام ښاغلی محمد داود رئیس دولت وصدر اعظم تجلیل از هفته مخصوص سره میاشت روز ۲۴ میزان در سراسر کشور آغاز گردید.

بسم‌الله الرحمن رحیم

هموطنان گرامی !

مسرت دارم که درپرتو رژیم‌جدید دولت جمهوری برای اولین بار فرصت می‌یابم تاهفتهٔ مخصوص سره میاشت راکه مصادف با ایام ماه مبارك صیام است به آرزوی رفاه و آسایش کتله های نیاز مند جامعهٔ بشری افتتاح مینمایم و بدین مناسبت تمنیات نیك خودرا برای سعادت و سر بلندی هموطنان گرامی و اعتلای کشور عزیز ابراز میدارم .

خواهران و برادران عزیز !

مفکوره تجلیل از هفته مخصوص سره میاشت نه تنها مسؤولین اموراین کانون خیریه را متوجه اهداف عالی انسانی آن میگرداند بلکه فرصت و زمینه را میسر میگرداند که مردمان ما از یکطرف با پیروی ازتعالیم‌عالی اسلامی و عطوفت بشری در امر خیر ودستگیری از بینوایان بیشتر از پیش سهم بگیرند و از جانب دیگر باتعقیب وپیروی اصول ملی و بین‌المللی سره میاشت و صلیب احمر هاکه‌مبنای آن بر بشریت وحدت واتحاد ،خدمات داو طلبانه به همنوع محتاج و تعاون باهمی است بشکل بهتر و بصو رت روز افزون بین مردمان ما در سراسر کشور عزیز تقویه گردد . منظور از بوجود آمدن این نوع تاسیسات و سازمانهای خیریه خواه سره میاشت، صلیب احمر ویا هلال احمر با شد هدف آن یاری وتعاون به طبقه‌رنجدیده ومصیبت رسیده نوع انسان میباشد.

هرقدرکه برعمر این جهان کهن افزود میشود به‌هر پیمانهٔ‌که انسان درساحه سیانس و تکنا لوژی معاصر پیشرفت میکند وبر مشکلات خود غلبه می یابد باز هم در بسا موارد دیگر در برابر آفات و حوادث زبون وبیچاره میماند . دستگیری همنوعان مستمند وهموطنان بینواکه‌به این‌گونه آفات مبتلا میگردند مظهر عالی‌ترین احساسات اجتماعی نه تنها بسویه‌ملی بلکه بسویه جهانی میباشد . درجهانی که هنوز حس خود خواهی ،تبعیض‌و تفرقه جوئی برحس نوع پرستی، یك رنگی وباهمی غلبه دارد و انواع ناساز گاری های اجتماعی را برای ملل جهان بار آورده است ،انکشافات چشم‌گیر ، تمدن مشترکی راکه میراث تمام افراد بشر است باخطر ونیستی تهدید میکند .دست تعاون سره‌میاشت صلیب احمرها و هلال احمر هاست که‌به‌کمك آسیب دیدگان می‌شتابد و مارا بسوی یك آیندهٔ مسعود و تکامل تمدن بشری امیدوار میسازد .

من یقین کامل دارم که هموطنان عزیزما عموماً وکار کنان جمعیت افغانی سره میاشت خصو صاً با احساس اشتراك در ایفای وجائب انسانی‌وکمك به‌همنوع مصیبت رسیده در سالهای آینده به موفقیت های مطلوب تری نایل آیند . ووظایف مقدس شانرا بحیث خدمتگاران جامعه بزرگ بشری وعضوی از اعضای اتحادیه صلیب و هلال و شیر خورشید سرخ جهان طوریکه شایسته مقام با ارزش و انسانی آنهاست اجرا نمایند .

آرزوی ما اینست تا تمام خواهران وبرادران هموطن ما که درهر گوشه کنار مملکت باشند چه در طول هفته و یا بعداز آ ن به هر اندازهٔ که قادر با شند و به هر وسیلهٔ که ممکن‌گردد از تعاون مادی و معنوی افغانی سره میاشت دریغ نفر مایند زیرا ازنگاه پرنسیب یك فرد ویا یك اداره را نمیتوان به تنهایی مسؤول تمام بدبختی‌ها ، فقر و بینوایی و بیسوادی یك‌جامعه دانست بلکه‌مسؤول این بدبختی‌ها ، فقر ،بیسوادی‌وامراض تمام افرا دیست که در همان مملکت زندگانی دارند واین مسؤولیت‌بزرگ ملی وقتی رفع میگردد که افرادجامعه مذکور بارشادت وجوانمردی نظریه استعداد و توانائی مادی و یا معنوی که دارند از بینوا یان ونیاز مندان جامعهٔ خود از طریق این مرکز وا[illegible] ملی و بین‌المللی دستگیری کنند.

بنابران میتوان ادعا کردکه [illegible] زندگانی وحیات امروزی ملل یگانه‌[illegible] پیشرفت و ارتقاء جوامع عقب مانده ویاروبه انکشاف به همکاری همگانی وهمدردی ومعاو نتهای همه جانبه افراد جامعه مذکور امکان پذیر میگردد .

در خاتمه از بارگاه پروردگار تو[illegible] نیاز میکنم تا هموطنان گرامی ما[illegible] توفیق عنایت کندکه درراه دستگیری مستمندان و برآورده شدن مقاصدعالی بشری و جهانی سره میاشت و ایفای وظایف نوع پروزی آن‌که یکی از سجایای عالیه اسلامی و افغانی هرفرد وطن پرست است این جمعیت را [illegible] راه خدمت بینوایان موفق و کامیاب گرداند .

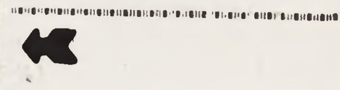
ښاغلی محمد داود رئیس دو لت‌و صدر اعظم

یك‌قطعه تکت پستی بنام سره‌میاشت به‌طبع رسیده است

یك منبع ریاست پست وزارت مخا برات‌اطلاع داد که‌یك قطعه تکت پستی تحت عنوان سره میاشت اخیرا ازطرف آن وزارت‌به‌طبع رسیده است قیمت تکت‌مذکور ده‌افغانی بوده واز تاریخ ۲۴ میزان در غرفه ها ی‌پستی مرکز وپسته خانه میدان هوا یی بین المللی کابل مورد استفاده قرار داده‌شده‌است .







هنر مندان فلم اندرز مادر بعد ازیك نمایش در صحنه کابل ننداری ظاهر شدند.

این عکس صحنه ای را نشان میدهدکه پوهاند دکتورعبدالرحیم نوین وزیراطلاعات وکلتور هنرمندان رادراجرای نقش‌های‌شان تبریک میگوید .

سالگرد روزنزول قرآن‌عظیم‌الشان شام سه شنبه ۲۴میزان درپوهنتون کابل تجلیل گردید

سالگرد روز نزول قرآن‌عظیم‌الشان شام سه‌شنبه ۲۴ میزان درپوهنتون کابل تجلیل گردید

بمنا سبت این روز خجسته محفلی از طرف ریاست پوهنځی شر عیات در ادیتوریم پو هنتون کابل ترتیب یافته بود که دران آیاتی چند از سوره ها ی‌مبارك قر آن‌کریم توسط قاریان افغانی و مصری قر ا ئت گردید .

پوهندوی وفی الله سمیعی‌رئیس پوهنځی شرعیات در باره قدسیت این روز فرخنده و مبارك بیا نیۀایراد کرده و بعدا قاریان افغانی و مصری را به حاضرین معر فی نمود .

در این محفل دوکتور نعمت‌الله پژواك وزیر معارف ، پو هاندوکتور نوین وزیر اطلاعات وکلتور ، بعضی از سفرای دول اسلامی در کا بل‌برخی از اعضای شورای عالی قضا،روسا ی پوهنځی ها واستا دان پو هنتو ن کابل اشتراك کرده بودند .

در ختم محفل تحایفی توسط‌دوکتور محمد حیدر رئیس پوهنتون کابل به قاریان اهدا شد ومتعاقبا مجله فوق‌العاده شرعیات به‌حاضرین توزیع گردید . (ب)

داطلاعاتو اوکلتور اود پوهنی دوزارت دتصد یو تشکیلا ت لغوه شو

کابل د تلی ۲۶ (ب): داطلا عاتو او کلتور او پوهنی په وزارتونو کی د تصدیو تشکیلات لغوه شویدی .

د صدرات عظمی یوی منبع پرون وویل چه د دغو دواړو وزارتو نو داتصدیو ارتباط دتصدی له بنهی څخه قطع شوی او د وزیرانو دعالی مجلس د پرونی تصویب له مخی ټولی تصدی داطلا عا تو او کلتور او پوهنی د وزارتونو د رسمی ادارو جز گرځیدلی دی .

• • •

داطلاعاتواو کلتوردوزارت تشکیل دحکومت له خوا تصویب شوه.

کابل دتلی۲۶ (ب): د اطلا عا تو او کلتور دوزارت نوی تشکیل دیوه کل‌په حیث دحکومت‌له‌خوا تصویب شوی دی.

د اطلاعاتو او کلتور د وزار ت یوی منبع پرون وویل د دغه‌وزارت نوی تشکیل چه د افغانستان د جمهور ی حکومت د روښن بینانه غوښتنو په نظر کی نیولو سره او دسیما په مقصد په‌دی ورو ستیو وختو کی تر تیب اوتنظیم شوی‌وود وزیرانو په‌پرونی‌مجلس کی‌تصویب شو .

(پاتی په ٦١ مخ کی)

اطلا عیه اداره عا لی اوقاف

ادارۀ عالی اوقاف این اطلاعیه را به‌نشر سپرده است. باطلاغ ذواتیکه ازمرکزوولایت کشور قصد حج بیت‌الله شریف رادارند رسانیده میشود که ادارۀ عالی اوقاف بمنظور فراهم آوری تسهیلات بانها تجویز نموده است تادر خواستهای شانرا به نوا حی مربوط مراکز وولایات وولسوالی ها ارائه بدارند .

همچنان مامورین ومستخدمین دوا یر که میخواهند به زیارت خانه خدا بر وند درخواستهای شانرا به‌شعبات اداری وزار ت های مربوط بسپارند تاریخ قرعه کشی بعد اً اعلام میشود.

دوسیه‌خائنین‌جهت‌فیصله وبررسی به‌دیوان حر ب عسکری رجعت داده شد

دسیسه ایکه به‌ذریعه محمد هاشم میو ند وا ل عبدا لر زاق ، خان‌محمد وبعضی اشخاص د یگر که‌به تحریك اجنبی برای بر هم زدن نظم وآرا مش درافغانستا ن وازبین برد ن نظام جمهوری‌طرح وبعدا ازطرف حکو مت کشف شده‌بود ازچندی به اینطر ف‌توسط هیاتی تحقیق میگردید چو ن دوسیه های سه نفر فوق الذ کرو بعضی ازهمکاران شان درین‌اواخر تکمیل شده بود جهت فیصله و بر رسی به دیوان حرب عسکر ی رجعت داده شد.

دافغانستان او شوروی ددو ستی ټولنی ته پیغام لیږلی د ی

کابل دتلی ۲٤(ب)دپو هنی‌وزیر او د افغانستان او شوروی اتحاد ددوستی دټولنی‌رئیس داکتر نعمت الله پژواك د الاندی پیغام‌د افغانستان او شوروی اتحاد د دوستی د ټولنی په‌نامه چه دا کتر په ۱٦ نیټه د دغی ټولنی له خوا یو کنفرانس جوړیږی مسکو ته استولی دی .

پاتی به «٦١» مخ کښی

روز ۲۳ میزان

اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید

درتاریخ کشور ما ،روز ۲۳میزان دارا ی‌ارزش خاصی میباشد زیرا در چنین روز ی کشورما ازیك دسیسۀ بزرگ و تباه کننده نجات یافت ،دسیسه ای که بعد [illegible] استقلال بد ستیاری استعمار طرح شد امـا به‌نیروی درایت وشجا عت [illegible] گستان آن طرح خنثی گردید ومرتکبین آن جنایت‌بزرگ به جزای اعمال شوم شان رسید ند.

درسال ۱۳۰۸ که کشورما بعداز حصول‌آزادی تازه درراه عمران کشورو رهنما یی مردم خویش بسوی انکشا ف فر هنگی‌اجتماعی واقتصادی گام نهاده‌بود یکعده‌عناصر خاین ودارو دسته فتنه انگیز به رهبر ی‌جبیب‌الله مشهور به «بچه سقاء» آلۀ دست استعمار شدند واراده داشتند که کشو رمارا ازمسیر ترقی وانکشاف منحرف سازندودر پرتگاه نابودی سقوط بدهند.

زیرا استعمار درین سرزمین همو اره‌دسایسی رابکار برده‌است تا آرامش منطقه رابرهم بزند وخود منافع ومرام استعما ر ی‌خودش را دنبال کندو بر مردما ن مظلوم حکومت استعماری اش رابر قرار سازد .

درچنین موقع که کشور مامدتی در تاریکی‌وظلمت بسرمی برد فرزند نامدارافغا نستان اعلیحضرت محمد نادرشاه شهیدبمنظو رنجات‌کشور ازاین تاریکی پاریس‌رابه قصد کشور ترك گفتند وبه‌همت مردان فدا کار وغیو رماافغا نستان را ازین ورطۀ بدبختی‌نجا ت‌دادند وراه را دوباره برای اعتلاو ترقی بازکردند.

مکاتب مجددا افتتاح شد پوهنځی طـب‌تاسیس گردید وشورای ملی بنیان گذا ری شد .

رویهمرفته اساس جدیدی برای پیشرفت‌افغانستان گذاشته شدو کشور ما در راه انکشاف فرهنگی اجتماعی و اقتصادی بگام‌نهادن آغاز کرد.

مابا یاد آوری خاطرۀ این روز تاریخی‌بروح اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید اتحاف دعا میکنیم وترقی وتعا لی افغانستان‌عزیز راتحت قیادت مو سس وبنیان گذا ر نظام نوین جمهوری تمنا داریم .

قاطبه مر دم افغا نستان توطئه عناصر خائن را تقبیح کر د ند

سلسله برگزاری محافل سروربه مناسبت رویکار آمدن نظام جمهوریت درکشور ادامه داشته و قاطبه مردم ما مکررا حما یت وهمبستگی شانرا برای بقای نظام نوین تحت قیادت ښاغلی محمدداود رئیس دولت و صدر اعظم ابراز میدارند.

همچنان طی این محافل مر دم جمهوریت خواه ما تو طئه عنا صر ضد ملی ووطن فروش راکه‌بر ضد

بقیه درصفحه ٦٣

یك هیات نظامی اتحاد شوروی وارد کابل شد

بنا بدعوت وزارت دفاع‌ملی مارشال اتحاد شوروی ماسکو ینکو گابری میل سیما نواویچ در راس یك هیات نظامی بعد ازظهردیروز وارد کابل گردید ودر میدان هوایی ازطرف دگر جنرال محمد نسیم‌قوماندان عمومی‌توپچی دگر جنرال محمد ندیر کبیر سرا چر ئیس لوژستیك وبعضی دیگراز صا حبمنصبا ن وزارت دفاع ملی‌نماینده وزارت امور خارجه وسفیر کبیر اتحاد شوروی در کابل استقبال گردید.

(ب)

چهارمین جنگ

محمد بشیر رفیق

چگونه آرامش تابستان داغ شرقمیانه برهم‌خورد؟

امسال تابستان شرق میانه داغ و لی‌آرام بود. درین تابستان باوصف اینکه اسرائیل گاهگاهی به‌تجاوز هوایی بر قلمرو لبنان و سوریه دست می زد درجبهه کانال سو یـز فعالیت چشمگیری به‌نظر نمی خورد. اسرائیلی ها بعداز شش سال از آخرین جنگ بامصر

شرق میانه، یعنی بحران این منطقه تدریجا فراموش می شود واسرائیل که هیچ شر طی رابرای صلح نمی پـذیرد وبه انواع تجا وز دست می یازد بالاخره حق (دیفیکتو) رادر سرزمین های اشغا لی‌کسب میکند در یـن تابستان داغ به‌منظور وحدت بیشتر عرب هاو



عساکر مصر برای عبور ازکانال سویز تعداد زیادپل‌روی کانال برپا کردند، درعکس‌یکی‌از پل هاویك زره پوش مصری دیده میشود

رفع سو تفاهم ها کنفرانس قاهره بین سه زعیم عربی سادات رئیس جمهور مصر، حافظ اسد رئیس جمهور سوریه و ملـك حسین

پادشاه اردن تشکیل شد وهمگان تـصو ر میکردند هد ف ازین کنفرانس کشودن جبهه شرقی به‌کمك مبارزان فلسطینی‌علیه اسرائیل

است. مصر وسوریه بعداز ین کـنفـرا نس بااردن روابط سیاسی قایم کردند واردن تمام مبارزان زندانی فلسطینی هارا عفــو کــرد تماس هاوتلاش های پیگیری بین ز عمــا ی عرب درسطح سیاسی ونظامی صورت میگرفت

همه مردم این همه تماس هارا قدم هــا ی مثبتی برای وحدت عرب ها می دانستند و آنچه هیچکس تصور نمی کرد اشتعال یــك جنگ دیگر درشرق میانه بودزیراهنوزافسانه

شکست ناپذیری اسرائیل برسرزمین هـابود وبه قول حسنین هیکل مدیر روز نامه الاهرام وقتی عرب ها کابوس استحکا مات بار لو رادر

کناره شرقی کانال سو یز در ذهن‌خودمجسم میکردند درهراس میشدند اماسرانجام جنگی

چارم علی الرغم انتظار مردم جهان در شرق میانه آغاز یافت وتاتـاریـخ تحریر ایــن

یادداشت (یعنی دوشنبه ۲۳ میزان)ابتکا ر عمل تاحد زیاد درین جنگ در دست عر ب‌ها

ست وبرخلاف جنگ سال ۱۹٦۷ که در شش روز پایان یافت وعرب ها باسر افگنده ا ز

میدان محاربه برگشتند این بار باسر افراشته در مقابل دشمن خو نینی مانند اسرائیل که

از حمایت کامل ایالات متحده امریکا واقمار امریکایی بر خوردار است استا د گــی می کنند.

در خلال این شش سال در شرق میانــه اتفاقات زیادی یعنی عرب ها واسرائیل رخداد

که دربنجا اجمالی ازآنرا از لابـلای جـرایـد وماخـذ برای اطلاع خوانند گان عزیز قبــل

از ادامه این تبصره پیرامون جنگ کنو نی

در استحکامات بار لو نشسته و عبور آرا م آب رادر کانال مشاهده میکردند • عرب هـا مخصو صا سادات رئیس جمهور مصر بــه فعالیت های دامنه دار سیاسی دست میز د وهدف آن این بود تاراهی برای استقرا ر صلــح درشرق میانه از طرق مسالمت آ میز پیداکند • مـلا قات های پیهم او باملــك فیصل وسایر سران عربی چنان تو جیه میشد که این همه تلاش ها همه در جهت صلــح صورت میگیرد • ناظران سیاسی عرب عقیده داشتند تازه ترین سلاحی که عرب ها با ید ازآن در مقابل امریکا واسرا ئیـل‌استفا ده کنند نفت است. موضوع استفاده از نفت به‌منظور آوردن فشار برامریکا که‌اسرا ئیـل را وادار به‌قبول فیصله نامه ۲٤۲ مور خـه ۲۲نوامبر شورای امنیت کند از داغ تر یـن سوره های مطبوعات ومحافل سیاسی عرب بود. درین تابستان داغ وحدت عرب ها بیش از پیش استحکام می‌یافت و کشور های‌عربـی بسوی هم جمع می شدند علت آن این بودکه بارویکار آمدن دیتانت یعنی تفا هم بین‌ابر قدرت ها، عرب ها تصورمیکردند که موضوع

انورالسادات

حافظ الاسد

حسن البکر



قذافی

نقل می کنم تاخوانندگان ژوندون را ازپایان جنگ شش روزه ۱۹٦۷ به‌جنگ کنو نــی وارد کنیم وآنگاه نظر خویش را پیرامــون این جنگ آزادی بخش‌ابرازداریم.



ملك حسین

یك تانــك اسرائیلی درزیرآتش بمباران هوایی سوریه ـ سوری هادرتمام جبهه هــای جنگ جلوپیشرفت تانکهای اسرائیل رابسوی دمشق بسته اند .

عرب ها با اسرائیل

ملك فیصل

ایدی امین

نوامبر ۱۹۶۷ :-

شورای امنیت موسسهٔ ملل متحد از اسرائیل خواست تا سرزمین های جد ید ی راکه در جنگ شش روزه ماه جون ازعرب‌ها بدست آورده اند تخلیه‌کند.

مارچ ۱۹۶۸ :-

جمال ناصرجنگ فرسایشی راعلیه اسرائیل درکانال سویز آغاز کرد این جنگ که‌بیشتر درهوا صورت میگرفت محافل سیاسی جهان را پیوسته متوجه خود میساخت .

سپتمبر ۱۹۶۹ :-

درین ماه دریك برخورد هوا یی اسرائیل ۱۱طیاره مصررا دریك روز سرنگون کرد . ازتاریخ جنگ ماه جون این بزرگتر ین تلفات قوای هوایی مصردریك روز است .

۱۳ جنوری ۱۹۷۰ :-

طیاره های اسرائیل برای اولین بار در اعماق خاك مصر رخنه کرده و هدف هائیرا مورد حمله قرار دارند .

فبروری ۱۹۷۰ :-

غواصان مصری یك کشتی تدا رکات‌قوای بحری اسرائیل رادر بندر ایالات غرق‌کردند وبیك کشتی دیگر اسرائیل آ سیب رساندند .

۱۲ اپریل ۱۹۷۰ :-
اسرائیل اعلام کرد که‌پیلوت های ا تحا د شوروی برفراز خاك اسرائیل عملیات‌هوایی انجام میدهند .

می ۱۹۷۰ :-

طیاره های اسرائیل سه روز بعد ازغرق شدن یك قایق ماهیگیری این کشور بوسیله مصری ها یك کشتی راکت انداز مصر راغرق کردند. درهمین روز کماندو های مصری پس ازعبور ازکانال سویز ۱۳ عسکر اسرا ئیلی راکشته٤ نفررا زخمی و۲ اسرائیلی‌دیگر را اسیر کردند. طیاره های اسرائیل برای تلافی در روز بعد ده ساعت خطوط قوای نظا می مصر رامورد حمله شدید قرار داد و سه طیاره میگ قوای هوایی مصر را سقو ط دادند .

جون ۱۹۷۰ :-

آتش جنگ درجبهه های مصر سو ر یه واردن روشن شد کماندو های اسرائیلی بعد از عبور ازکانال سویز تاسیسات نظامی مصر راتاحدی ویران کردند و ۲۰ نفر ا ز عساکر مصری راکشتند .



سربازان سوریه بروی یك تانك اسرائیلی‌که به غنیمت گرفته شده شادمانی میکنند .

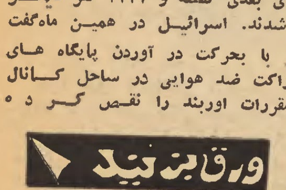
جون ۱۹۷۰ :-
قوای زر هپوش اسرائیل وارد خاك‌سوریه شدند وسه‌روز در خاك سوریه باقی‌ماندند

ازتاریخ جنگ شش روزه این یکی هم از بزرگترین عملیات قوای عسکری اسرائیل علیه سوریه است. ٤ طیاره مگ سوریه و یك طیاره‌جت اسرائیل‌سقوط کردند.۱۰اسرائیلی کشته و ۲۷ نفر آن ها مجروح شدنددرهمین ماه راکت های مصری د و طیاره اسرائیلی‌را سقوط دادند.

اگست ۱۹۷۰ :-

اسرائیل بعد از ۷۹ روز جنگ پی‌در پی هوایی ختم حملات هوایی خود را در امتداد کانال سویز اعلام کردوگفت کـه مقررات اوربند شرق میانه رابه اجرا گذارده است. طبق اعلام مقامات نظامی اسرا ئیل در ین مدت ۳۷۳ نفر از نیرو های مسلح این‌کشور

ازتاریخ پایان جنگ شش روزه درجریان جنگ های بعدی کشته و ۱۱۲۱ نفر دیگر مجروح شدند. اسرائیل در همین ماه‌گفت که مصر با بحرکت در آوردن پایگاه های پرتاب راکت ضد هوایی در ساحل کانال سویز مقررات اوربند را نقص کر د ه است .





گوشه یی ازجزیره سیناکه اینك درزیر پای‌تانك های غول پیکرجمهوریت‌عربی مصرمیلرزد.

یك بمب اسرائیلی که دردلتای نیل‌افتاده ومنفجر نشده

اکتوبر ۱۹۷۰ :ـ

اسرائیل اعلام کردکه مصروشوروی بابوجود آوردن مجهز ترین وکاملترین سیستم های پرتاب راکت های ضد هوایی درساحل غربی کانال سویز مقررات اوربند شرق میا نه را نقض کرده اند متخصصا ن نظامی اسرائیل تخمین زدند که تا ۶۰۰ راکت ضد هوا یی تقریبا در ۵۰ پایگاه پرتاب راکت در ساحل غربی کانال سو یز مستقر شده اند ۰

فبروری ۱۹۷۱:ـ

اسرائیل اعلام کرد که مصر بزرگترین تجهیزات جنگی راکه نظیر آن هرگز د یده نشده در ساحل کانال سویز مستقر کر ده

است ۰در همین ماه نمایندهٔ اسرائیل ا ز مذاکرات غیر مستقیم صلح شرق میانه د ر نیویارك خارج شده وبهانه آورد که‌میانجی صلح ملل‌متحد یعنی گو نار یارنگ بـه اسرائیل اتمام صحبت کرده است .

سپتمبر ۱۹۷۱ :ـ

نیرو های اسرائیلی درجریان چهلمین پرواز طیاره های جنگی مصر به فراز مناطق تحت اشغال اسرائیل یك‌طیاره‌مصری راسقوط دادند ۶ روز بعد راکت‌های مصری یك‌طیاره اسرائیلی را سقوط دادند وودرین حادثـه۷نفر سر نشیـن طیـاره اسرائیلی بـه قتل رسیدند ۰

جنوری ۱۹۷۲ : ـ

قوای اسرائیل به‌تلا فی عملیات مبارزا ن فلسطینی در داخل خاك اسرائیل به قلمرو جنوب لبنان حمله ورشدند ۰ جت هـا ی اسرائیلی یك اردو گاه مبارزان عرب را در داخـل خاك سوریه نیـز بمبـا ر ا ن کردند ۰

فبروری ۱۹۷۲:ـ

قوای اسرائیل مدت سه‌روز در اراضی

جنوب لبنان حملات انتقالی دامنه داری علیه مواضع وپایگاه های مبارزان فلسطینی انجام دادند۰

می ۱۹۷۲ : ـ

سه گوریلای جاپانی در میدان هوا یی بین المللی تل ابیب ۲۶ نفر را کشتند و۱۸ نفررا زخمی کردند دونفر از گوریلا هاکشته وسومین نفر که دستگیر شده بود به حبس ابد محکوم گردید۰

سپتمبر ۱۹۷۲ :ـ

مبارزان فلسطینی (یعنی سپتمبر سیاه) ۱۳ ورزشکاران اسرائیلی رادر المپیك مونشن کشتند درهمین ماه قوای اسرائیلی باردیگر وارد جنوب لبنان شد ودریك عـملیات ۲۷ ساعته کوشید تاآن قسمت را از وجودمبارزان فلسطینی پاك کند ۶۰ نفر مبارز فلسطینی به‌شهادت رسید ند وبسیاری از خانه ها ی آن ها منفجر ونابود شدند درین عملیـا ت سه نفر اسرائیلی کشته و ۶نفر ز خمـی شدند ۰

اکتوبر ۱۹۷۲ :ـ

طیاره های اسرائیلی اردو گاهای مبارزان فلسطینی رادر نزدیکی پایتخت سو ر یـه رهم کوبیدند .

نوامبر ۱۹۷۲:ـ

در جبهـه سـو ر یـه یکـی ا ز بزرگترین جنگ های بعداز جون ۱۹۷۶ آغاز شد ۸ میگ و۱۵ تانك سوریه درین جنگ نابود شدند ۰

جنوری ۱۹۷۳ :ـ

طیاره های اسرائیلی بار دیگرموا ضع مبارزان فلسطینی را درخـاك سو ریه مورد حمله قرار دادند ۰ ٤ مگ سو ریه‌سرنگون شد و٦ تانك آن نابود گردید.۲ـاسرائیلی نیز درین جنگ کشته شدند .

این عکس فرار اسرائیلی هارادر جبهه‌جولان دربلندی های آن قسمت ازجولان که در تصرف سور ی ها در آمده نشان میدهد

فبروری ۱۹۷۳ :ـ

جت های اسرائیلی یك طیاره مسا فـر بری لیبیارا که پس از گم کردن راه‌برفراز صحرای سینا سر گردان شده بود سقو ط دادند ۰ و ۱۰۸ نفر از ۱۱۳ نفر مسافر ان وسرنشینان این طیاره به قتل رسیدند۰

اپریل ۱۹۷۳ :ـ

قوای اسرائیلی دریکی از بزرگترین جنگ بامبارزان وارد بیروت شدند وسه نفر ا ز رهبران مبارزان رادر خانه های شان به‌قتل رسانیدند۰
۲ـاسرائیلی نیز درین عملیات‌کشته‌شد ۰

اگست ۱۹۷۳ :ـ

اسرائیل ۱۳ میگ سوریه را در برابـر ازدست دادن یك‌طیاره دربزرگترین‌نبردهوایی دوکشور سقوط دادند۰

اسیران اسرائیل دریکی ازکمپ های اسیران‌درقاهره . اینست عاقبت مردمیکه برای ادامه‌استعمار واشغال سرزمین های کشور ها ی دیگر می جنگند .





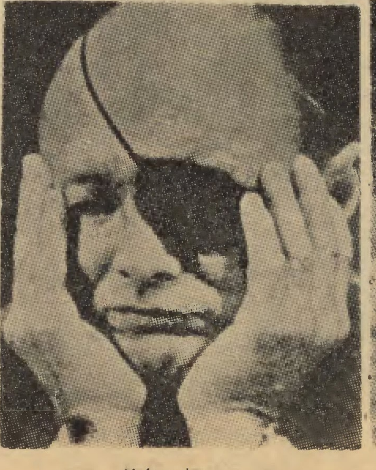
لاشهٔ یك طیاره فا نتوم اسرائیل که‌درجنوب سوریه سقوط کرده است

این بود اجمـــالـــی از تجـــاوز هـــا ی‌اسرائیلی در خلال شش سال گذشته دریــن شش سال یکبار هم اسرائیل به میدان هوایی‌بیروت حمله کرد وچند طیاره ملکی را آتش زد که‌در این یادداشت ذکر نشده • درخلال‌این مدت اسرائیل هیچگاه برای صلح‌آماده نشد ومساعی گونارپارنـگ میانجی صلـــح‌ملل‌متحد در اثر لجاجت اسرائیل واتکا ی آنکشور به‌قدرت ایالات متحده امریکاناکام‌شد. پـلان راجرز وزیر خارجه امریکا که شامل



طبیبان قوای عسکری سوریه یك عسکـــرمجروح اسرائیلی راتحت مداوا گرفته‌اند . دو نفردیگر اعترافات اورا ثبت میکنند .

باز شدن کانال سویز بود نیز به ثمرنرسیدوخلاصه اسرائیل راهی رادرپیش گرفت که رفرجام به تسلیم عرب هاواز دســـت دادن‌قسمتی دیگری ازخاك آبایی شان انجام یابد این همه اهانت وزور گویی برای کشور های‌عربی غیر قابل قبول بود لاجـــرم در اثـر سیا ست نا بخـردانه اسرائیل و تمـرکـزعساکر آن در روز های اخیر در سر حـدا ت



موشه دایان



گلدامایر



وقتیکه برای نخستین بارپرچم جمهوری عربی‌متحد بعداز ٦سال درجزیره سیناکه جزی از خاك مصراست برافراشته میشود .

کشور های عربی آرامش تابستان داغ شرق‌میانه بهم خورد وجنگی آغاز یافت کــــه اسرائیل حتی تصور آن رانیز نمی کـــر دجنگی که در روز اول کامیابی هایی برا ی جمهوریت عربی مصر وسوریه بار آورد واسرائیل در دومین وسومین روز آن‌استحکامات بارلو راازدست داد .

اسرائیل دِرین استحکامات ویابـعبـار تـ‌دیگر خط دفاعی بارلو که می گفتند خیلی مجهز تر از خط ماریـنو ویا خط زیگفریددرفرانسه و آلمان نازی قبل از جنگ است‌پیش از ۲۸۰ ملیون دالر امریکا یی خر چ کـرده‌است• این استحکامات باسرو صدایی کــــه هنگام ساختمان آن برپا شده بود جنبــه‌افسانه یی پیداکرده وبرای عرب ها چـو ن

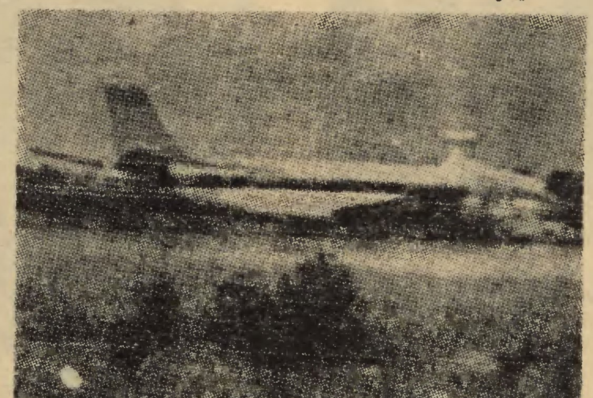


این افسر اسرائیلی (دیوید بن رحیم) نام‌دارد که بدست قوای مصر اسیر شده او تفوق مصر را در سینا تائید کرد .

کابوسی می نمود. هدف اسرائیل از ساختـن‌خط دفاعی باهزینه چینین بزرگ این بودکه مدتی جلو پیشرفت مصررا بگیرد و نگـذاردکه ازین راه بخاك سینا مجددا نفوذ کند اما مصر باکمك توپخانه وتانك وقوای بشر ی‌واتکاء به‌ایمان چنان این خط رادر هم کوبید که صدای از هم شکستی آن در تل ابیـب‌لرزه افگند تاقبل از جنگ کنونی محا فــل بین المللی وسیاسی جهان تصور میکر دندکه‌مناسبات مصر و شوروی سخت تیره است وعـلایق دوستانه این دو کشور بعداز اخراج



یك پل بروی کانال که عبورقوای مصر رابه صحرای سینا تسهیل کرده است . درین‌عکس‌عساکر مصری درحال عبورازین‌پل دیده میشوند



یك طیاره بوئینگ ۷۰۷ (العال) اسرائیل‌که درآن مهمات نظامی بارشده‌است تاازویرجینا بیچ عازم تل ابیب گردد

متخصصان شوروی از مصر که صدمه ولطمه دیده است دوباره صمیمانه نخواهد شد ولی وقتی جنگ کنونی آغاز یافت هردو مسکوو قاهره ملتفت شدند که چرا در مورد علا یق خود تجدید نظر نکنندواتفاقا این تجدیدنظر

به‌سرعت انجام گردید و روابط بسیا ر دوستانه یی بین این دو کشور آ غاز یا فت بطوریکه شوروی از حقوق مشرو ع عرب ها درین جنگ آزادی بخش حمایت کرد وقتی نماینده آن کشور یعقوب مالك از تـالا ر شورای امنیت ملل متحد در مقابل نما ینده

اسرائیل بااحتجاج خارج شد ورهـبرا ن اسرائیل رایك دسته گانگستر خواند و اما ایالات متحده امریکا برخلاف حـق و عدالت وبر عکس آنچه خودش درپای آن‌امضا کرده است یعنی فیصله نامه نمبر ۲٤۲مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت ملل متحد

ازاسرائیل حمایت کرده وتجاوزاسرائیل را بااین عمل خود مشروع جلوه دادن میخواهد وحتی به‌ارسال سلاح ومهمات نظامی نیز به اسرائیل شروع کرده است .

واما جنگ کنونی مانند پیکار شش روزه سال ۱۹۶۷ نیست همانطور یکه از اخبار این جنگ پیدا است اسرائیل با و صف هرنوع کمك ایالات متحده امریکا تا تحریر این یادداشت نه‌تنها مو فقیتی درین جنگ بدست نیاورده بلکه شکست غیر قابل‌تصوری راهم متحمل شده است .

درجنگ شش‌روزه سال ۱۹۶۷هدفی که عرب ها در پیش داشتند و بار هاآن را بیان میکردند علاوه از تقاضای مشروع حقوق از دست رفته مردم فلسطین یکی هم این بود که باید اسرائیل رابه بحر اندا خت

اسرائیل ازین شعار عرب ها حداعظم استفاده را درجلب توجه کشور های جهان بسوی خود نمود. اما بعد از اینکه جنگ پایان یافت

منطق محاربه عرب‌ها نیز تغییر کرد و در واقع یك طرز فکر منطقی جا یگزین نظریات تعصب آمیز افراطی گردید وکشور های عربی مخصو صا سادات وسایر رهبران دور اندیش عرب واقعیت‌وجود اسرائیل‌راتلویحاً

وگاه تصریحا پذیرفته وآماده شدند اگر اسرا ئیل بخطوط قبل ازجنگ سال ۱۹۶۷ مطابق به فیصله نا مه ۲۲نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت عقب نشینی کند آن‌ها به مذاکره برای صلح که شامل حق زندگی برای‌همه مردم‌این‌منطقه به‌شمول‌احقاق حقوق مردم فلسطین باشد بپردازند .

با این وصف عرب ها درین شش سال با این منطق وبا گذشت ها ی زیاد موفق شدند افکار قسمت‌اعظم مردم جهان رابسوی خود وهدف‌های مشروع خود جلب کنند .

واما این بار اسرائیل به کمك ایالات متحده امریکا از زور گویی مکرر و خشو نت کار گرفته ا فکا ر مردم جهان رابه مسخره گرفت و شش سال بازور نیزه به تجا وزپرداخت وکو چکترین انعطا فی‌برای صلح بروز نداد واینك جزای ا ین همه بی مبالاتی را به حقوق مردم عرب و پشت پا گذاشتن به فیصله نامه های شورای امنیت و توصیه ملل‌صلحدوست مانندا‌تحاد شوروی وغیره رامی بیند ویقینا درین‌جنگ سر افگنده میشود .

ختم



یك دسته ازعساکر نیرومند الجزایر



شماره ۳۱ شنبه ۲۸ میزان ۱۳۵۲ مساوی ۲۳ رمضان المبارك ۱۳۹۳ مطا بق ۲۰ اکتوبر ۱۹۷۳

هفته مخصوص سره میاشت

آدمیت رحم بر بیچار گان آوردنست
کادمی راتن بلرزد چون ببیند ریش را
(سعدی)

هفته مخصوص سره میاشت که درواقع هفته نیکوکاری ، دستگیــری بینوایــان ، غمشریکی، به مصیبت رسید گان وبالاخره هفته التفات بحال مستمند است ، باپیام ښاغلی محمدداؤد رئیس دولت وصدراعظم وحامــی جمعیت افغانی سره میاشت آغاز گردید .
رهبر بزرگ ملی ما درپیام شان راجع به مفکورهٔ تجلیل ازهفته مخصوص سره میاشت چنین فرمودند :

«مفکورهٔ تجلیل ازهفته مخصــوص ســره میاشت، نه تنها مسؤولین اموراین کانون خیریه را متوجه اهداف عالی انسانی آن میسازدبلکه فرصت وزمینه رامیسر میگرداند کــه مردمان ماازیکطرف باپیروی از تعالیم عالــی اسلامی وعطوفت بشری درامرخیر ودستگیری ازبینوایان بیشتر ازپیش سهم بگیرند وازجانب دیگر باتعقیب وپیروی اصول ملــی وبین المللی سره میاشت وصلیب احمرها که بنای آن بربشریت، وحدت واتحاد، خــدمات داوطلبانه به همنوع محتاج وتعاون با همــی است بشکل بهتر وبصورت روز افزون بین مردمان مادرسراسر کشور عزیز تقویه گردد.منظوراز بوجود آمدن این نوع تاسیسات و سازمان های خیر یه خواه سره میاشــت ،صلیب احمر ویاهلال احمر باشد هــدف آ ن یاری وتعاون به طبقه رنجدیده ومصیبت رسیده نوع انسان است .»
جمعیت افغانی سره میاشت برروی همین خط مشی، درفرصت های لازم به سویه ملی وبین المللی به کمك مستمندان ومصیبــــت رسیدگان می پردازد .

این مؤسسه درساحه خدمتگزاری اجتماعی سابقه تقریبا بیست ساله دارد ولی بــدون تردید مؤثریت خدمات آن درپرتو ارزشهای نظام مترقی جمهوری ماوبرحسب ارادهٔ حامی بزرگ آن، به وجه مطلوبی متجلی میشــودووظایف عالی نوعپروری خویش را چنانکــه توقع ونیاز است ایفا میکند .

آنچه درراه نیرومندی این مؤسسه خیریه وتوفیق آن درجهت انجام خدمات بشردوستانه اهمیت اساسی دارد، امداد داوطلبانه ومؤثرتمام افراد کشور است ومخصوصا آنانیکــه استعداد وتوانایی مادی بیشتری دارند بایداین وجیبه دینی وملی خویش رادرکــما ل رشادت وجوانمردی اداکنند ودردستگیری ازبینوایان ومصیبت رسیدگان عملا سهم بگیرند واین هفته نیکوکاری میتواند فرصت مساعدی برای انجام این مأمول باشد .

دخاروندوی ځلمیان دترافیکو په خدمت کښي

له خوموړی راهیسی یو شمیر منــور اوتحصیل کړی ځاروندویان دکابل دښار په واټونو کښي دنقلیه وسایلو دښه تنظیم او دترافیکودمسؤولو مؤظفینو سره دمرستی اوپه واټونو اوپلی لاروکښي دښاریانو دلارښودنی په منظورپه داوطلبانه ډول خدمت ته چمتو شویدی .
که څه هم ددوی دغه خدمت دورځی اوماښام له خوادځوساعتو دپاره محدوددی ، خوداچه د ښاریانو په لارښودنه اودترافیکو دمؤظفینوسره لویه مرسته ګڼله کیږی، زمونږ په عقیده پــه هغو خدمتونوکښي دځوانانو دفعالی برخــــی اخیستلو یوه غوره نمونه ده چه دافغانستــان ځوان جمهوری نظام یی ملی عالی اهدافو تــه درسیدو په لاره کښي هیله ورته لری .
له تیرنظام څخه مونږ ته زیاتی فاسدی بقایاوی راپاتی دی چه باید دخپلو بشری قواؤ او د ځوانانو دفعالو خدمتونو په مرسته یی له منځه لیری کړو. له دغو بقایاؤ څخه یوهم دښاری بسونو نه انتظام اودخلکو په تیره بیاد پوهنی دشاګردانو په مقابل کښي دبس چلوونکو ناوړه رویه ده .

څرنګه چه په تیروکلوکښي ددغوناوړوحرکاتومخنیوی نه کیده اودترافیکوځینو مامورینو یوازی دخپلو ګیډوډکولوپه فکرکی وُۀ، نقلیه وسایلونه یوازی انتظام نه درلود بلکه دخلکودناآرامی وسیله وه اوپه ښارکښي یوه څرګنده بی نظمی لیدل کیده .

له ښه مرغه دجمهوری نظام دلمرپه راختلوسره هماغه شان چه زمونږدژوند په زیاتــو اړخونو کی دتحول نښی ولیدلی شوی، دښاردترافیکی وضع اودنرخونو دټاکلو او څارنی په فضاکښي هم په لږه موده کښي داسی بدلون راغلی دی چه یقینا به زمونږ دښاریانو او د ترافیکو دموظفینو اودځاروند وی دځلمیانو په ګډه مرسته نور هم انسجام پیدا کړی .

مونږ په دغه عام المنفعه خدمت کښــــی دځاروندویانو فعاله برخه دستاینی او قدردانی وړبولو اوهیله لــروچه ښاریــان هــم ددوی دخدمتونو په مقابل کښي هغه حساس موقعیت درك کړی چه دوی یی ددغو خدمتونو دسرته رسولو په وخت کښي لری . هیله ده چــــه دځاروندوی دهمکارانو دفعالیت ساحه په آینده کښي دومره زیاته شی چه ددوی دغه خدمتونه دولایاتو په ترافیکو اونورو عام المنفعه چاروکی هم اوږده شی .

صرف تحولات انقلابی واقعــی کشور را قادر خواهدساخت استقلال ملی خــو یشر ا تحکیم نماید وبا اطمینان بیاری خداوندبزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد
رئیس دولت وصد راعظم افغانستان

عساکر امریکایی برای جنگ به اسرائیل اعزام میشوند وآن عساکرکــه در ویتنــام جنگیده اند ، ترجیح داده میشوند . «جراید»



ـ مثلی که در ویتنام به مؤفقیت جنگیدید. من یقین دارم که در شرق میانه هــم مؤفق هستید .
(کارتون از انیس)

به مناسبت هفته مخصوص سره میاشت:

افغانی سره میاشت درخدمت شما

هفته مخصوص سره میاشت‌که از۲٤میزان‌تا۳۰ میزان ادامه دارد ، باپیام رهبر بزرگ ملی ورئیس‌دولت وصدراعظم ښاغلی‌محمدداؤدآغازگردید . درطول این هفته مردم نیکوکار وخیرخواه ما در راه تقویت بنیهٔ مالی جمعیت‌افغانی سره میاشت بادادن اعانه هایی‌به‌آن موسسه ،وجیبهٔ انسانی و نوعدوستانهٔ خویش‌را ایفا میکنند .

جمعیت افغانی سره میاشت نیز به توزیع‌امداد به مستحقان در مکاتب وسایر نقاط پر داختند .

مجلهٔ ژوندون بمنظور سهمگیری در تجلیل‌ازهفته سره میاشت اینك فوتوهایی راکه از فعالیتهای گوناگون این مو سسه خیریه‌وعام‌المنفعه در این صفحه بچاپ میرساند و امید وار است این موسسه بتواند در پرتوارزشهای نظام مترقی جمهوری و آرمان‌های عالی حامی بزرگ آن، بمؤثریت خدمات‌بشردوستانه خویش بیفزاید .



کمکهای عاجل افغانی سره میاشت توسط‌کاروانهای مختلف بزودترین فرصت به‌محل حادثه رسانیده میشود .



اطباء ، قابله‌ها وپرستاران امور صحی‌جمعیت افغانی سره میاشت درکلینیك های عاجل آن موسسه بیماران مختلف راتحت‌مداوا وپرستاری قرار میدهند .



لباسها وسایرامداد جمعیت‌افغانی‌سره‌میاشت‌درمکاتب بوسیله هیات های مؤظف توزیع می شود .



توزیع ادویه درکلنیك های مختلف افغانی سره میاشت طور رایگان صورت میگیرد.تمام افراد بیماریکه درکلنیك های سره میاشت تحت معالجه قرار میگیرند ازخدمات صحی رایگان وبلاعوض مستفید میشوند .



امداد عاجل جمعیت افغانی سره میاشت:درفرصت های لازم وباوسایل ممکن‌برای‌نجات مصدومین حوادث طبیعی رسانیده میشود .



پرتو عقل

بقلم هبا

انسان وقتی سر ی در صفحات تاریخ جهان انسانیت میزند وبه پیرامون چگونگی ذهنیت ها وطرز تفکر ها نظر عمیق‌می‌افگند باین مطلب میر سد که در هر عصروزمانی مسایلی چند وسوالهای متعددی افکارانسان ها را بخود معطوف داشته وبرای دریافت راه حل آن ها غرق اند یشه میگردیدند حتی برخی او قات این اندیشه های‌گوناگون ایشان رابه پرتگاه هولناك پندار های‌نابجا نزدیك میساخت .

این سوال ها همز مان بارشد ابتدایی انسان ریشهٔ خودرا در مغز او غرس‌مینماید ورفته ورفته انکشاف و نمو می یابد. او ازخود می پرسد . پیش از آنکه وارد این جهان شود کجا بوده وچه کسی اورا وارد این دنیای پرشور ساخته است ؟ بالاخره اوچه خواهد شد ؟

سوالهایی از اینگونه ، مغز بشر رافرا میگیرد واین، بذات خود یك پدیدهٔ قابل وصفی است که در سر شت انسان ازهمان بدو آفرینش همراه ساخته شده استودر حقیقت یگانه دلیلی است که میتوان از آن به فطری بودن دین اذعان نمود.

اکنون وقتی که انسان برای رهایی‌از چنگال این افکار و بمنظو ر پیدا نمودن چیزی که این پیچیدگی هارا در اندیشهٔاو بکشاید، ناگزیر بهر سودست وپا میزنداگر یك وجدان سالم و فکر رسا دروی مسلط بوده وهنوز تحت تاثیر مسموم کنندهٔ اید یو لوژی های گو ناگون قرار نگرفته باشد. قدرت می یابد در پر تورهنمایی‌عقل سالم خویش این گره های فکری رابازنماید وجانب حقیقت را بر گیرد. این گسترش سوالهای حیرت آور در پیچ وخم افکار انسان نما یانگر حس تدین دروجودبشریت بوده وگواه بران است که انسان دین‌خواه بوده وتا افکار وعقل سالم در وجوداوهست این نیاز مندی اورا رهانمی سازد.

هرگاه انسان صفحات تاریخ پیا مبران الهی وزندگی ایشان را ورق میزند نمونه هایی از حق جویی را در رو شنایی عقل مشاهده میکند چنا نچه ابراهیم «ع» آن فرستادهٔ والا گهر خداوندی هنگا میکه‌کودك نورس بود وافکار و عقاید مغز اورا بطور کلی آلوده نساخته ووجدان سالم دروی‌وجود داشت در خلال سوالهای گو ناگون فکری راه را بجانب حقیقت باز یافت ومطمئین گردید .

این مرد روشن ضمیر به پیرامون‌همه چیز دقیق مینگرد و در پرتو عقل وخرد بدور نمای مظاهره طبیعی نگاه میکند.چشم جانب آسمان و فضاء میدوزد ودر عظمت‌آن عمیق میشود وباخود میگوید آن کسیکه‌این سازمان را برپا کرده واین‌نظام شگفت‌انگیز رابر صفحهٔ گیتی‌حکمفرما نموده است.ازهمه موجودات بزرگتر و مقتدر تر است .

زمانیکه ستارهٔ در خشانی را در پهنای سپر نیلگون مشاهده کرد در فکر واندیشه غرق شد واین جمله را بزبان آوردکه «پروردگار من این است .»

پس از اندکی چون ستاره درسایهٔغروب فرو رفت واثری از آن بجا نماند. نور عقل دروی در خشید وگفت «آنچه غروب کردنی است نمیتواند آفریدگار باشد »لحظهٔ ای‌بعد که روشنایی مهتاب اورا بخود جلب کرد گفت «این است‌آفرید گار من .»

ولی زمانیکه ساعتی بعد مهتاب نیزدردل مغرب فرو نشست وی‌مهتاب رانیزنپذیرفت وچون روز فرا رسید انوار فروزان آفتاب درپهنای افق گسترده شد بیش ازهر چیز دیگر برای ابراهیم «ع» شگفت آور تر آمد وگفت «خدا و آفرینندهٔ من این است .»

هنگا میکه روز پایان یافت و فرصت غروب فرا رسید آفتاب نیز مانند دیگران سردر گریبان افول کشید و آنهمه شکوه وعظمت خود را از نظر ابراهیم «ع» پنهان ساخت و دیگر نور ودر خششی از خودبجا نگذاشت .

اوپس از آنکه همه چیز را در حال فنا ونا پایداری یافت نتایج فکری خود رادرین چند کلمه خلاصه کرد: « بر گر دانیدم‌روی خویشرا بجا نب خداوند یکه آفر ینندهٔ آسما نهاوزمین است .درحالیکه یکتا پرستم واز شرك ور زندگان نیستم .»

حال قضاوت باید کرد که این طرزتفکر واستدلال او از کدام منبع نشئت کرده‌بود؟. از مدارس ودانشگاه ها؟ از استاد ومعلم؟ نه از یکی هم نی .

این پیامبر بزرگ اسلام با پیروی‌ازحکم ضمیر بیدار خود وقتی بطلان عقایدی راکه مردم آن وقت بدنبال آن روان بودندباثبات رسانید. آنگاه توانست حقیقت را در یابد وهدف اصلی خودرا پیدا کند و بخوبی‌باین فیصله برسد که ذات مظهر قدرت نمایی های خیره‌کننده،نیرویی است غیبی وماوراء طبیعت که آفرینندهٔ آفتاب ، ماه وستارگان است وتنها اوست که فنا وزوال در پیشگاه عظمتش راه ندارد واز قدرت او است که‌این نظم عجیب وبهت انگیز در سراسرکا ئنات حکومت میکند .

ازینجا است که‌حس دینی وخدا پرستی در نهاد فرد فرد انسان متمرکز بوده واز ضروریات فطری نوع بشر بحساب می آید.

زمانیکه عقل انسانی سوال خدا شناسی را حل کرد و دریافت که نیرویی بی نظیر بربام جهان هستی حکومت دارد و دنیای بشریت و آنچه درآن است زادهٔ رحمت وارادهٔ او است قضاوت خواهد کرد که‌باید انسان در مقابل عظمت آن آفر ینندهٔ توانا وداد گستر سر تعظیم فرود آورد، بجهان غیب مؤمن شود و بفرامین آفریده گار صمیمانه منقاد و مطیع گردد .

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

حضرت عبداله‌بن عباس (رض)

بقلم: قاری عینی

حضر ت عبد الله بن عباس «رض»

این شخصیت اسلامی که پسر کا کا ی پیغمبر اسلام میبا شد بنام عبدالله بن عباس بن‌عبد المطلب بن‌هاشم‌بن عبد مناف معروف است ،مادرش لبابه د ختر حار ث خواهر میمو نه (همسر رسول خدا «ص») میباشد که‌سه سال قبل از هجرت در مکه تولد یافته است .

بعداز تولدش نزدرسول خدا «ص» حاضرش کردند وپیغمبر اسلام در حق وی به‌حکمت دانی ، فقیه بودن ودانستن تا و یل دعا نمودند .

درفتح مکه بارسول خدا «ص» اشترا ك نموده در روز حنین و محاصرهٔ طائف نیز شرف معیت پیغمبر اسلام (ص) را دا شت دربسیار ی از غزوات شخصا اشتراك کرده درسال حج وداع همسفر رسول الله «ص» بود .

در واقعهٔ جمل وصفین باحضرت علی(رض) بوده از وی‌حمایت می کرد،بعداً بحیث والی بصره مقرر گردیده قبل ازوفات علی «رض» ولایت بصره راترك گفت وبمکه باز گشت.

ابن عباس «رض» ازرجال زبدهٔ مدر سهٔ حدیث بشمار رفته در زمرهٔ شش تن‌اصحابی است که حدیث را بسیار روا یت‌کرده اند، تعداد احادیث روایت شدهٔ آن بالغ‌به ۱۶۶۰ حدیث می گردد که شیخین ۹۵ حدیث آنرا متفقا روایت نموده امام بخاری ۱۲۰حد یث وامام مسلم ٤۹حدیث آنرابطور انفرادروایت کرده اند .

هنگام وفات پیغمبر اسلام ، عمرش بیش از سیزده سال نبود همین باعث است که بسیاری مرویاتش از اصحاب‌رسول خدا(ص) است بالخا صته اصحا بیکه بیشتر ملازمت رسول خدا «ص» را دا شتند.

عبدالله‌بن عباس (رض) دارای عقل رسا، حافظهٔ قوی وذهن صاف بود که تما مـی استعداد ش رادر نشر علوم اسلامی بخرج رسانیده است ،بسیاری از اصحاب نسبت کثرت دانش او، ویرا ا حترام می کردند چنانچه حضرت عمر «رض» همـواره او را نوازش نموده نزد خود می نشاند، عظمت وشان او را بلند می کردو با وجود خر دی سنش به‌رای ونظریهٔ وی اعتماد می‌نمود و درهنگام مشکلات می گفت :ابن عبا س(رض) برای همین منظور آفریده شده‌است.

یکی ازصحابه می گوید: زمانیکه عبدالله بن‌عباس (وض) رامیدیدم تصور می گردم‌که اونیکو ترین مردم است ،اگر بسخن زد ن آغاز می‌کرد پندا شتم که‌او نصیح تـر ین انسا نهاست واگر محاورهٔعلمی می کردگمان می‌کردم که‌او داناترین اشخاص است .

حضرت ابن عباس (رض) یکروز جهت فقه وروز دیگر در تاویل ،روزی هم‌درمغازی دیگرازجهت شعر وروز دیگر را بتاریخ ایام عربها تخصیص داده بود همیشه مردم بدور شان حلقه‌زده مسا ئل لاینحل خود را حـل می‌کردند .

ابن عباس «رض» میگو ید عامهٔ احادیث رسول خدا «ص» رانزد انصار یافتم، ا گر میخواستم حد یثی را از کسی بگیرم‌در نزدیکی از آنها می‌رفتم ،اگر خواب می‌بودتا هنگام بیداری اش منتظر در وازهٔ وی‌میبودم وقتیکه بیدارمی شد مقصود خودرا حل می کردم وبخانه باز می گشتم.

حضرت ابن عباس (رض) در علم مانند بحری بودکه همه ازآن استفاده می کردند ، پیغمبر اسلام او شانرا به‌ترجمان القرآن‌ملقب ساخته اند، تفسیر قرآنرا با اسباب نزو ل آیات میدانست .وی نه‌تنها ازجملهٔ نخستین اصحاب است‌بلکه‌ازنخستین دانشمندان‌اسلامی است که‌قرآن کریم را تفسیر نمـو ده‌و تفسیرش بنام خود وی معروف است.

ابن عباس «رض» نه‌تنها در فرا ئض‌و مغازی دستر س داشت بلکه کتب سماوی گذشته مانند تورات وانجیل را با تـمام محتویاتش میدا نست .

بقیه در صفحه ٦۰

ماه مبارک رمضان:

ماه شب

خواننده به ذوق خود شعر حافظ را تعدیل میکرد

مردی فقط بخاطر شب های رمضا ن به کابل آمده است

تاریکی شب کوچه های پر پیچ و خم شهر کهنه کا بل را هـرا س ا نگیـز جلوه میدهد تك‌تك چراغ هایی بر ق بر سر دروازه منازل، روشنی ضعیفی رابر دا من کو چه ها می پا شـد وراه را تاحدی روشن می‌سازد .

دسته یی اطفال خرد وبـزرگ ارمونیه وتبله‌یی رابر دو شی داشته وبادادوفریاد ازدروا زه منز لـی بدروازه منزل دیگر میروند ..

دست‌های کوچك شان بحر کت می‌افتد وصدا هایی از آرمو نیه و تبله بلند میشود ، بعد طنین‌صدای شان دردل شب می پیچد :

ـرمضان یارب ،یارب رمضا ن..

سرها ازکلکین ها بیرو ن مـی شود،اطفا ل‌به پایین میدو نـدو هیاهویی در آن منـزل برپا مـی گردد.

آری !شب های رمضا ن است، شب‌های رمضان کابل...

مردهادر مساجد گر د آمـد ه اندومشغو ل‌ادای نماز ترا و یـح وختم قرآن می‌باشند ، در هرمسجد گروه، گروه مردم جمع شده و ـ مشغول راز ونیاز باخدا ی‌خوداند قلب هاهمه پاك وبا خلو ص نیت

این دسته هم گرو هی از مردم را با ساز وآواز خود مشعو ف میسازد

دست به دعا دارند ...

دراین شب هاکمتر مسجد ی ـ است که‌پر نشود ،اطفا ل، جوانان ببران همه‌نماز میخوا نند وروز ه می‌گیر ند ....

ساعتی بعد گردش درین کوچه‌ها شروع میشود ،مردان ریش سپید بسوی خانه ها میرو ند، جوا نا ن به‌جانب دکان هاروی می آور ند و دسته یی هم به سینما وکافـی ها رجوع میکنند .

درپسکو چه (پخته فر و شی) سموار چی باشور وشو ق زیاد ی مشغول دم کردن چای است، مرد هابالنگی هاوپتو هابالا ی تخـت سماوار نشسته اند ازخلا ل صدای گیرای تنبور، صدای یکی بلند می شود که‌چای سبز فرما یش میدهد وصدای دیگری بر می خیزد کـه چای سیاه فرمایشی می‌خواهد . ..

شب رمضان درین‌سما وارکوچك کیفیت وجلوه یی خاص دارد ...

جاده میوند ، درین شب هاجمع وجوش دیگری دارد. نور چراغ‌های تکسی وریکشا ها لحظه یی قطع نمیشود... درنز دیك کتا بفروشی ده‌هاعراده موترتو قف کر د ه و جمعیت کثیری سرك عمومی را بند انداخته اند ... یکی ازبا لای‌شانه دیـگر قـد بلندك می‌کنـد و مـی خواهد ازپشت پرده های هو تـل چهره خوانندگا ن‌را تما شاکند... صدای لود سپیکر رستو را ن که یك‌عده هنر مندان محلی مشغو ل آواز خوانی اند طنین انداز است..

بیشتر رستورا ن های ما درین شبها کنسر ت دارند ومشتر یا ن فراوانی راجلب میکنند .

مردچا قی رامی بینیم که چپنـی از(الچه) مزاری بر شانه دا شته‌و به‌زحمت اززینه های رستو را نـ بالامی‌شود .. شکم وکمر ای ن‌مرد خیلی بزرگ است به‌حدی کـــه بیننده رابه تعجب وا میدارد،آهسته به‌اونزدیك میشو م... معلو م مـی شودکه «رحیم قل‌بای» نام دارد،اواز شبرغان به‌کابل آمده تاشب ها ی رمضان رادرینجا خو ش بگذراند. بالهجه خاص مردم سمت شما ل کشور میگوید :

ـهرسال ماه رمضا ن به شهـر مزارشر یف میبودم واز کنسر ت های‌هنر مندان رادیو که‌در آنجـا جمع می شدند لذت می بردم امـا امسال شنیدم ک ه‌در کابل هنـر مندان زیادی درشب های‌ر مضا ن می‌سرایند .پنج شب است که بـه کابل آمده‌ام وهرشب به یکـی از رستوران ها میروم .

او مرد جالبی به نظر می رسید ازش می پرسم:

شما کمی چاق به‌نظر می رسید، ممکن است درباره خوراك تان‌چیزی بگویید ؟



استاد سرآهنگ نیز درین شب ها، باشعار سوزناك «بیدل» دل هارا سرور تازه یی می‌بخشد

دست‌های کوچك شان به‌حرکت‌می‌افتد.. صدا های‌ازآرمونیه وتبله‌بلند میگردد. بعد طنین‌صدایی در دل‌شب‌می پیچد: رمضان‌یارب.. یارب رمضان..

...زنده‌داری

از: گل‌احمد زهاب نوری

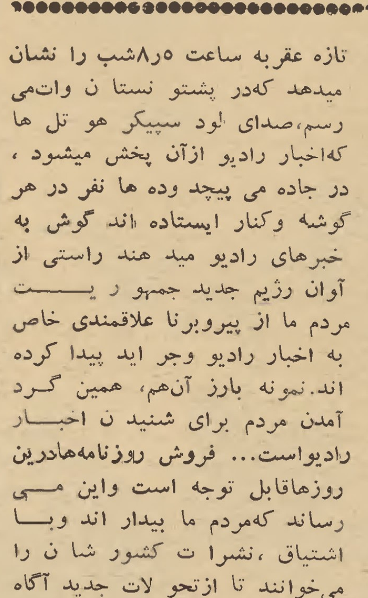


دسته‌یی از هنرمندان دریکی ازهوتل های شهر

لبخندی میزند و گو شت ها ی زیرگلو یش لرزه خفیفی میکندبعد میگوید :

ـمامردم چون بسیار کار میکنیم هیچوقت کم غذانمی خوریم .. من هرشام وقت افطار به‌سه خورا ك نان‌هوتل سیر نمیشو م واز طر ف (پس ‌شوی) یك‌دانه رو ت سیلوبا دیگرخوراك هایم تکافو ی مـــرا بدرستی نمیکند ...

خواننده غزل مشهور ی از حافظ رامیخواند، صدای خوبی دارد، اما جالب اینجاست که درهر فرد این این‌غزل تعدیلا ت ووصله های بـــه میل‌خود وارد کرده ووز ن وکیفیت این‌غزل ناب را ازبین‌برده‌است.



تازه عقربه ساعت ۵ر۸شب را نشان میدهد که‌در پشتو نستا ن وات‌می رسم، صدای لود سپیکر هو تل ها که‌اخبار رادیو ازآن پخش میشود ، در جاده می پیچد وده ها نفر در هر گوشه وکنار ایستاده اند گوش به خبرهای رادیو مید هند راستی از آوان رژیم جدید جمهو ر یـــــت مردم ما از پیروبرنا علاقمندی خاص به اخبار رادیو وجر اید پیدا کرده اند. نمونه بارز آن‌هم، همین گـرد آمدن مردم برای شنید ن اخبـــار رادیواست... **فروش روزنامه‌هادرین** روزهاقابل توجه است واین مـــی رساند که‌مردم ما بیدار اند وبـــا اشتیاق ،نشرا ت کشور شا ن را می‌خوانند تا ازتحو لات جدید آگاه شو ند ....

شب‌های رمضان شب های است که‌بازار سینما هانیز گرم تر مـــی شود، درین شب ها گروه گـرو ه مردم به‌سینما های شهر میروند . آریانا فلم اندرز مـادر رانـمایش میدهد ده‌ها وصدها نفر دربیرو ن سینما به‌جستجوی تکت بو د نـــد ولـــی تکت بـازار سیاه داشت و ۴۰ـ۵۰ ـ۶۰ـ تا ۹۰ ـافغا نـــی قیمت یك تکت در بازار سیـــــاه رسیده بود.

لوحه یی درسینما اریانا نظر م راجلب کرد که نگهبانی با یسکل درآن یك افغانی تعیین شده بوداین لوحه‌بجای فایده برای مرد م درد سری تولیدکرده بود چه با یسکل نگهبان سینما اریانا، هر گز یـك افغانی راقبول نمیکرد ...



روشنی چراغ های رمضان را چون روز روشن ساخته است



شب های رمضان ، شب هـای‌هنرمندان است، گروهی مردم بـه آواز استاد رحیم بخش گوش فـرا داده اند .

پیراسون فلم اندرز مادر سخن میگوید

یک امید برای

● بصورت مجموعی مدت صد روز برای تکمیل شدن فلم تخصیص داده شده بود.

بروی پرده سه سینمای **معروف** کشور ما تصا ویر **متحرک و گو یا** در برابر بینند گانی که اولین **فلم** مکمل دا ستا نـی **کشو ر را** میخوا ستند تما شا **کنند قر ار** گرفت. این فلم اندرز **ما در نام دارد** که داستان آنرا بناغلی **اسد الله** ها تف نو شته **واز روی داستان** بنا غلو صمدآصفی وعلیل سناریوی فلمرا ترتیب کرده اند. **برای تهیه**

این فلم در حدود **یك ملیون افغا نی** مصرف شده است. **درین فلم درکنار** چند چهره آشنا **چون استاد ر فیق** صادق، محبوبه جباری، **اسد الله آرام** غزال صا عد و زرغو نه آرام چهره هـای جـد یـدی **هم بنظر** بینند گان ر سید **که بسیاری ازآنها** میتوا نند **در فلم های بعدی بهتر** بازی کنند و **مو قع بیشتر بـرای** تبارز **استعداد خود پیدا کنند.**



بناغلی علیل رژیسور فلم

بتاریخ ۱۵ حوت ۱۳۵۱ فیصله بعمل آمد تا کار فلمبر داری **آغاز** شود و سنا ریو یی **از روی دا ستان** «بخاطر یك لحظه هوس» **اسد ا لله** هاتف تر تیب گـردد. **بتاریخ دوم** حمل ۱۳۵۲ کار فلمبر **داری آغاز** گردید و اولین صحنه **ای که فلمبرداری** شد همان صحنه ر **قص دررستوران** بود.

بصورت مجمو عی مدت صد روز برای تکمیل **شـدن فلم تخصیص** داده شده دایرکت فلمرا عبدالخالق علیل بعهده گرفت و فلمبر **دا ری** بعهده محمود نو ر ی بود، **ا نجنیر** خیر محمد «محمود» که **تحصیلا ت** خودرا در انستیتوت لیك **لیننگراد** بپایان رسانیده **بحیث متصدی آواز** و توریالی شفق که درپو **نه هندو ستان** تحصیل کرده **در قسمت مو نتا ژ** فلم همکاری نمودند.

درین فلم محبوبه جباری درنقش شیما «هیروئین فلم» **محمد نذ ین** درنقش هارون **«هیرو ی فـلـم»** اسدالله آرام در **نقش بهرام. غزا ل** صاعد درنقش فریده، **زرغونه آر ام** درنقش فتنه وسایره **اعظم درنقش** مادر بازی کردند.

همچنان استاد ر **فیـق صا د ق ،** ف.عبادی ،نبی اکرمی، **ط کوشا ن،** قاسم صاعد، **نقش هایی را بـعهده** داشتند.

از آواز مشعل هنر یار هنر مند معروف **بجای نذیر واز آواز ز ینت** گلچین ممثله رادیو **افغا نستان بجای** زرغونه آرام **واز آواز تور یا لـی** شفق بعوض اسد الله آرام استفاده شده است .

درقسمت موز یك **متن از آهـنگ** های خارجی **استفاده شـده و لی** آهنگی را که مهو ش **بعوض محبو به** جباری می سرود **استاد هاشم ترتیب** کرده است .

اسدالله آرام هنرمند با سـا بقه تیاتر درنقشی از فلم اندرز مادر

توسعه بخشیدن فعالیت های هنری در قسمت تهیه فلم از هر نگاه مفید است

فردای روشن سینما



محبوبه جباری و محمد نذیر در صحنه از فلم اندرز مادر

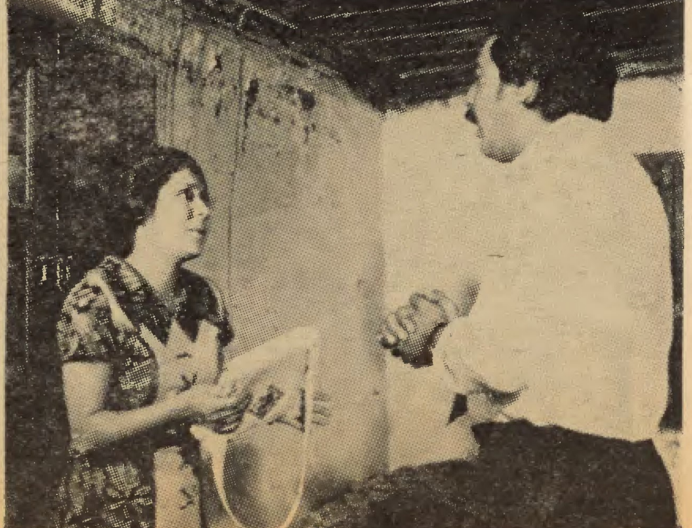
گامهای نخستین:

ساختن و تهیه یك فلم بر ای بیننده ایکه از مشکلات فرا وان فلم سازی آگاهی ندا رد خیلی ساده جلوه میکنددر حالیکه یك فلم هنری دو ساعته دریك مدت طولانی وباتحمل مشکلات فراوان و مصرف هنگفت میتواند بو جود آید، علاوه بر هنر پیشه های ور زیده و دایر کتر مجرب باید از نظر فنی و تخنیکی وسایل کافی در اختیار فلمسا زان قرار دا شته با شد. در کشو ر هائیکه برای اولین بار فلم ساخته اند محصولات اولی و ابتدا یی شان از هر لحاظ چه از نگاه هنری و چه از لحاظ تخنیکی نا قص بوده است، هنر فلمسازی خواهی نخوا هی باید سیر تکا مل خود را بپیما ید تا به مر حله عالی خود بر سد و تا زه همان مرحله عالی راهم هیچو قت نقطهٔ نها یی و آخری ندا نسته اند چه‌هنر فلمسازی در تمام کشور ها هر روز یك گام به پیش برمیدارد.

در کشور ما که گا مهای نخستین درین قسمت بر داشته میشود نباید نا رسایی هایی را که ناشی ا ز نابلدی، کمبود و سایل وکار کنان فنی ، کمبود هنر پیشه ، سناریو نویس وغیره است مور د انتقاد شدید قرار داد چه گا مهای نخستین در ین قسمت در هر کشور خالی از نواقص و نار سایی نبوده است، حتی میتوان به این گا مهاکه فعلا در کشور ما بر داشته شد ه برای یك آینده رو شن سینما وفلم سازی امید وار بود نا گفته نباید گذاشت که‌توسعه بخشیدن فعالیت های‌هنری در افغا نستان بخصوص در قسمت تهیه فلم از هر نگاه‌مفید است، استعداد هنری در وجود بسیاری از جوانان کشور ما وجود دارد، فقط باید این استعدادهاتربیه ودر ست بکار اندا خته شود، در پهلوی آن منا ظر قشنگ افغا نستان یك مسا عدت طبیعی به حساب میرود .

بقیه در صفحه ۵۸





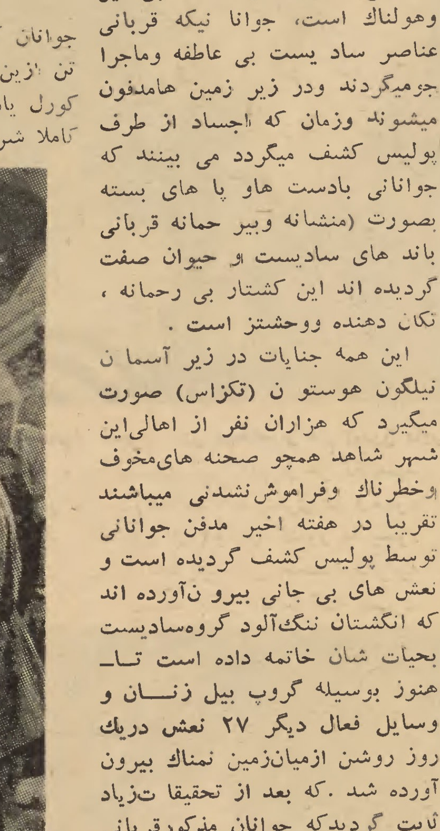
حادثه وحشتناکی که امریکا را تکان داد

وحشت در

هیجان انگیز ترین کشف جنائی در امریکا

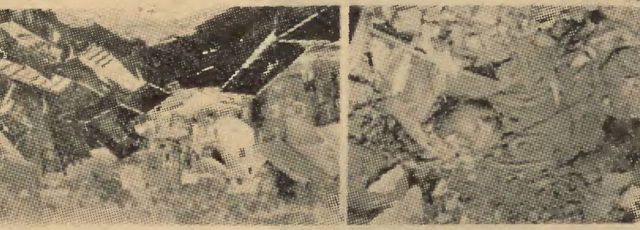


جوانا نیکه قربانی گروه سادیست گردیده اند .



درهفته اخیر هرروز توسط پولیس ودسته از بیل زنان در هوستون واقع تکزاس هر لحظه جسد انسانی یکی بعد از دیگری بیرون کشیده میشبود این قربانی های بزرگ وعظیم درتاریخ جنایی امریکا کاملا بی نظیر وهولناك است، جوانا نیکه قربانی عناصر ساد یست بی عاطفه وماجرا جومیگردند ودر زیر زمین هامدفون میشوند وزمان که اجساد از طرف پولیس کشف میگردد می بینند که جوانانی بادست هاو پا های بسته بصورت (منشانه وبیر حمانه قربانی باند های سادیست و حیوان صفت گردیده اند این کشتار بی رحمانه ، تکان دهنده ووحشتز است .

این همه جنایات در زیر آسما ن نیلگون هوستو ن (تکزاس) صورت میگیرد که هزاران نفر از اهالی‌این شهر شاهد همچو صحنه های‌مخوف وخطرناك وفراموش‌نشدنی میباشند تقریبا در هفته اخیر مدفن جوانانی توسط پولیس کشف گردیده است و نعش های بی جانی بیرو نآورده اند که انگشتان ننگ‌آلود گروه‌سادیست بحیات شان خاتمه داده است تـا ـ هنوز بوسیله گروپ بیل زنـــان و وسایل فعال دیگر ۲۷ نعش دریك روز روشن ازمیان‌زمین نمناك بیرون آورده شد .که بعد از تحقیقا ت‌زیاد ثابت گردیدکه جوانان مذکورقربانی یك بانـد سه نفـری سادیست و مالیخولیائی گردیده اند، عناصریکه بصورت ددمنشانه کشتار می‌نمایند واز دست وپازدن جوانان در آخرین رمق حیات وشناوری آن ها درخون شان احساس لذت می نمایند ایـن باند جنایت پیشه سه سال است که بصورت ظالمانه بااستفاده ازفرصت



ازین مناطق اجساد جوانا نی که قربانی این گروه شده اند بد ست آمده است.

جوانان کم سن‌را ازبین می‌برند یك تن ازین جنایتکاران بنام دین الـن کورل یاد میگردید که ظاهرا انسان کاملا شریف ومشفق وآگنده‌از لطف وصفابه نظر می خورد ،تصور آ ن نمی رفت که از کورل کدام عمـل سوئی سر بزند اما بعد از تحقیقات

بقیه درص ۲۹

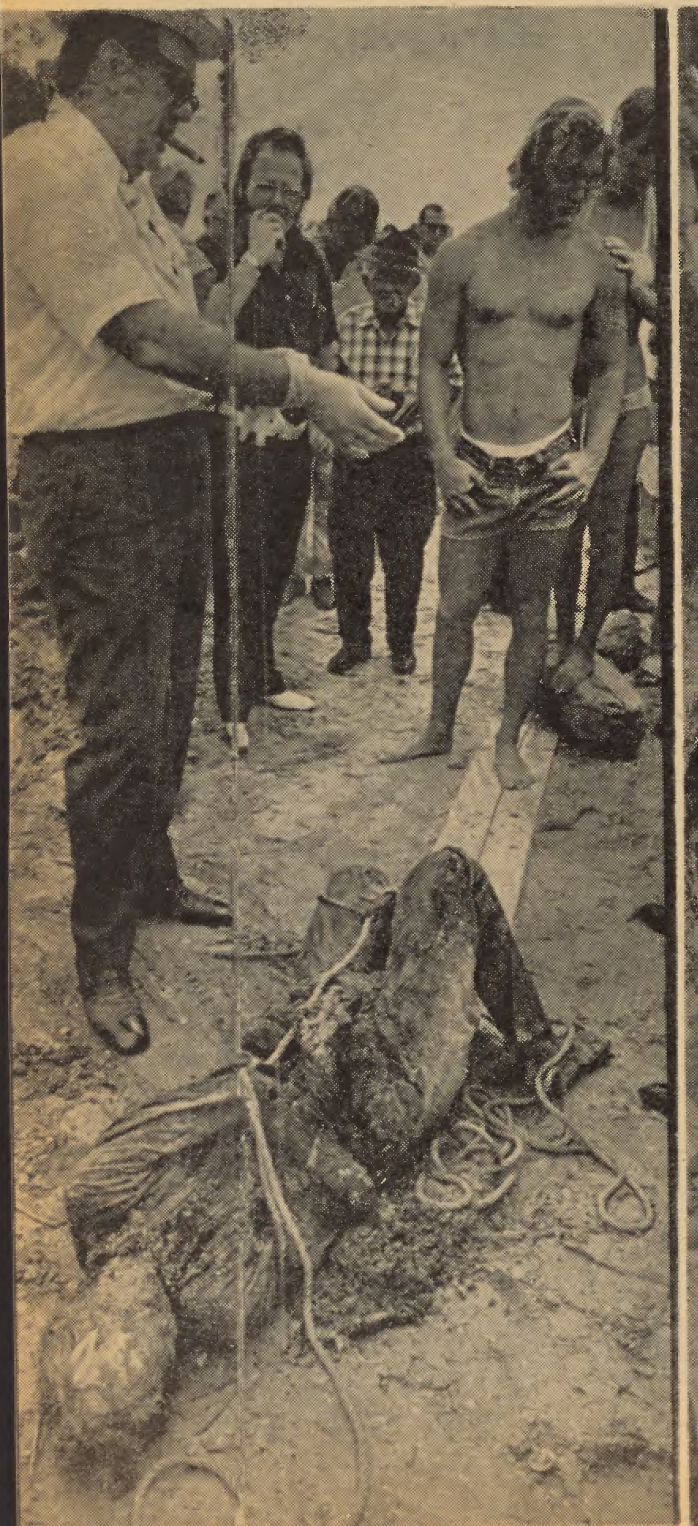


پولیس درحمل ونقل قربانیان گروه‌سادیست بانگرانی شدید مـوا جه گردیده است .

● گروه‌سادیست وماجراجو از کشتن انسانها و تپیدن شان در خون لذت می بردند، تا حال ۲۷ نعش از زیر زمین بدست آمده است

تکزاس

توسط بیل اجساد جوانان را اززیر زمین بیرون آوردند .



هنري ذوق

او مورو

- **هنر دښکلا هنداره ده**
- **په هنري څانګه کښې لومړی فطري استعداد شرط دی**

هنر دښکلا هینداره ده او په دغه سپینځلې آینه کې دحقائقو څخه پردې لیرې کیږي او همدغه هنر دی چه دژوندانه ځر نګوالی منعکسوي اود نړۍ په اسرار و کښې دا سی ننوزي لکه چه یوه خوږه ورمه دانسان په روح باندې تاثیر اچوي او یا یوه زړه وړو نکې نغمــه چه انسانـی احساس را پاروي یا په بلـه ژ بـه دطبیعت ګو نګه منظره چه دانسا ن سره خپل حال په یوه مـر مو زه ژبه ځر ګندوي همدې ژبې ته «هنر» و یل کیږي.

هو همدا رنګه چه ژوندانه‌مختلف اړخونه لري اود نړۍ اشکال مختلف رنګونه، په همدې تر تیب دهنـــر لپاره هم زيات تعبیر و نه مو جود دی مګـــر په ټولـــو کښې شعراو موسیقي مجسمه جوړ و ل اونقاشی دغه احساس ښه ځـــر ګندوي ا و خلکو ته یې ښئي.

دغه نظریه چه آیا په هنري‌روزنه کښې ارثي تعلقات څو مره دخا لت لري او دغه مو روثي اړ یکي کو لی شي چه دهنر مند د شخصیت پـــه پو خوالي کښې چټکتیا را و لـــی



هنرمنده دلرغونو آثاروسره ډیره‌مینه لري

تر کومې اندازې پورې ر ښتیا ده ، پدې بر خه کښې یو لړ مختلفـــی

نظریې موجودې دي مګر تجر بـــی ښودلې چه دما شوم ذهن با ند ی ماحول او چا پیر یال دو مره زیا ت اثرکوي چه ددې جر یان انحر اف یا ګر ځولو دپاره په‌ځواني کښې‌ډیر

وخت پکار دی چه له خپل خط السیر څخه وا ړوي.

خو داخبره‌هم باید له یاده و نــه با ســو چـــه میــتـــو د یـــك علمي روزنې کـــولی شي چـــه دتد ریسي اصو لو په مر سته په‌یوه

ځا نګړې څانګه کښې چه پخپلــه ښو ونکی و غـــواړي یو څو تـــنو شاګردانـــو ته درس و ر کړی ا و استعداد ته یې دهمدې خاصي‌څانګې

لپاره وده ور کړي خو بیا هم‌څومره چه سن او عمر پور ته وي په‌هماغه اندازه دتـــد ریس چارې مشکـــل بر یښي .

په هنري څانګو کښې لو مړ ی فطري استعداد شر ط دی او بیـــا دکورنۍ ځر ګندوالی او محیطي‌شرائط

هم لوی تاثیر لري مثلا کو چنـــی زیاتره دهغو شیانو تقلید او پیښې کوي چه دخپلو مشرانو څخه یـــی اوري یا یې ګوري دهمدغو تقلیدونو

تکرار په حقیقت کښې هنري مشق دی چه دزیات‌تمرین له وجې‌استعداد وده کوي اود همدې انکشاف لـــه بر کته دبر یا لیتوب مقام ته‌رسیږي.

میر من انګی لیکا هـــم د هغـــو پیژندل شویو هنري څیرو څخه ده

چه استعدادي دخپلې کو رنۍ پـــه چو کاټ کښې وده کړې او بیایې‌په اکاډمیك ډول خپل هنر ته‌پوخوالي

او متانت ور کړی دی.

دی چه په آ لمان او فرانسه کښې ښه شهـــرت لري په لـــوړ ویـــك هو لشتاین په ښار کښې چه د هغې



هنرمنده غواړي چه‌په کوچني کی دخوشالي احساس قوي وساتي

ي استعداد

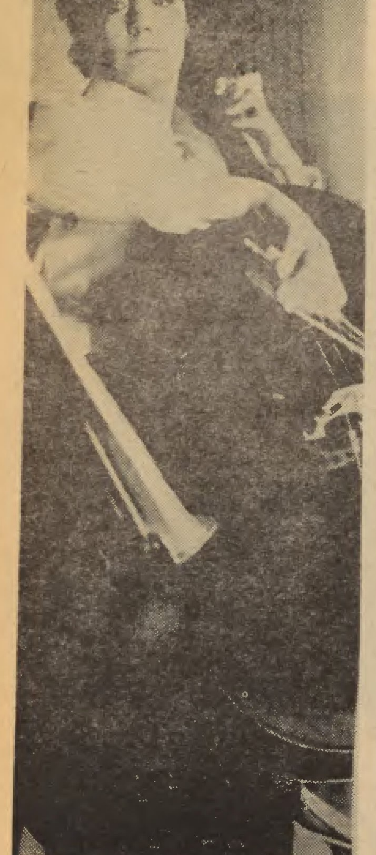
دزیږیدو ځای دی لو مړی یی‌دخپلی کورنی په غیږ کښی دهلمیو ت ا و والتړ ریچارد څخه د سا زو نو پـه یادو لو ګـ و تی پور ته کړ په تیر ه بیا دهغو مو ز یکا لو آواز و نو څخه چه دهر چا لپاره دلچسپه وه، د دی په استعداد باندی ژوره اغیزه وکړه په کال ١٩٥٤ کښی په شخصی‌توګه دپا پلو ګا سل څخه هم دمو ز یـــک دعلم په اساساتو باندی پیل وکړه اود لته ور ته روښانه شوه چـــه دمو سیقی دنیا څو مرهٔ ارته او بی پا یانه ده.

که څه هم د ی په شپتو د ګا رت کښی دپنځه کلنی په و خت محلـی ترانی دکو چنیانو په پرو ګرا مونو کښی ویلی او په اتلس کلنی کښی په فعال او ښکاره ډول دخپل هنری استعداد په را بر سیره کولو کښی ښه برخه وا خیسته مګر کو رنی‌یی دنو موړی دښې روزنی او روښانی آیندی په منظور د مو زیك په عالی ښوونځی کښی یی داخله کړه.

په١٩٥٧ کښی هغه و خت چـــه دموزیك دتولو څانګو څخه ووروستی از مو ینه دښوونځی له شا ګر دانو څخه آخیستل کیده او په عین حال کښی دعملی از مو ینی ننداری لپاره ګڼ شمیر نندار کو ونکی هم‌راغلی‌ؤ دی دکلا و یر او ویلون په غږ و لو داسی مهارت و ښود چه ټولو و رته لاسونه و پړ کول او تود هر کلـی شوه.

انګی لیکا په المان کښی‌دموسیقی دښو و نځیو دتولو فار غانو څـخه پخپله دوره کښی په لو مړی درجه فارغ التحصیله شوه او بیا یو کال ورو سته په‌پاریس کښی‌دبین‌المللی هنری ننداری په مسابـقـه کښی دجایزی په آخیستو مو فقه شوه.





دآلمان دصنعتی مو سسو کارګرانو او منسو بینو ته چه نو مو ړی په‌زړه پوری کنسر تو نه ور کړی نو ځکه ددوی په دائمی غږیتوب هم منـــل شویده.

په ١٩٦٦ کال کښی سر بیـــره په‌دی چه په اکثرو ارو پایی‌ښارونو کښی کنسرت ورکړی آ سیا یـــی هیوادو نو ته یی هم یو هنری سفر وکړ چه دجا پان نه نیو لی ترقاهری پوری اکثره اوی لوی ښارو نوکښی کنسر تو نه ورکړ.

پاتی په ٦٣ مخکی



دغه نا متو هنر منده په څو مختلفو څیرو کښی

سویدن در برابر سرقت

● ۴ تن گروگان ۱۳۱ ساعت را در چنگ دزد بانک در وحشت مرگ آوری سپری کردند

● دزد بانکنوت ها را مسترد می کند زیرا نوت ها کاملا جدید می باشد

● پولیس می خواهد گاز اشک آور استعمال کند



یک‌تن ازگروگـان هاپس‌از رهایی ازچنگ‌دزدان بانک

دوجنایتکار شش روزتمام ٤ گروگان را درداخل بانک کریدت استکهولم درحبس نگاه داشت . و دستگاهای اخذه پولیس مخفـی دریافت‌که نفوذدراتاق فولادی‌کاریست دشوار.
لهذابرای مجبورساختن جنایتکاران به‌تسلیم‌شدن آنهارا ازاستفاده تشناب.تیلفون وجریان برق محروم ساخت اما بزودی به مقدارترس ووحشت گروگانها افزوده شد وآنها ازرفتار پولیس نسبت به پیش آمد جنایتکار هاناراض بودند .

پولیس هاماسک های گازبسته جان یریک‌اولسن ۳۲ساله راازعمارت بانک بیرون آوردند جان‌ایریک‌با۳دختر ویک‌مردگروگان‌دراتاق‌خزانه‌خودرا محکم‌کرده بوددرست شش‌روزبعدپولیس توانست بااستفاده ازگاز اشک آوراورا مجبوربه تسلیم شدن سازد .



ساعت ۱۰روز پنجشنبه است یك مردرسا باموهای مجعد وبروتهای نازك برپشت لب واردهال مرمری غرفه های بانك مرکـزی ستکهولم میگردد . دردست راستش یـك تفنگچه ماشیندار ودردست چپش یك بکس دستی کوچك سیاه رنگ است . بدون سر وصداماشیندار راجلو سینه صراف قرار داده سپس ماشیندار رابسوی همه کارکنان بانك ومراجعین دورمیدهد . هیچکس حرفی نمیزند اینگیمار وارین فیلد انسپکتر پولیس جنایی درموتر مخابره‌اش صدای کمك رااخذ میکند.

صراف غرفه بانك بصورت غیرارادی دکمه زنگ خطررابصدا درمی آورد. وارین فیلد که چند لحظه پیش ازمقابل بانك عبورکرده است برمی گردد. بسرعت بطرف بانك نزدیك میشود. درحالیکه تفنگچه اشرابرای فیر آماده ساخته ازراه عقبی وارد هال غرفه هامیشود .

مردی که تفنگچه ماشیندار بدست دارد به طرفش آمده احترامکارانه می پرسید: شمـا پولیس هستید ؟»

مردی که لباس سویل به تن دارد جواب میدهد : آری درهمین لحظه دزد آتش می‌کند وتفنگچه راازدست پولیس به یك ضرب به دورمی اندازد . مامورپولیس بایك انگشـت زخمی فرار کرده پشت پایه کانکریتی خود را پنهان میسازد .

نجات ٤ تن‌گروگان که برای مدت ۱۳۱ ساعت درچنگ جنایتکاران قرار میگیرندکار بیهوده تصور میشود واین شانس ضعیف به نظرمیرسد .

موترهای پولیس درخـلال لحظات بعـدی مقابل دروازه بانك میرسند . کمیسر پولیس سومین تورااندر خودش‌رابه هال‌صرافهامیرساند ومثل یك همکار وارین فیلددرپشت یك پایه کانکریتی مخفی میشود .

دزد متوجه وجودش شده به‌انگلیسی فریاد میزند : بروید کلارك رابرای من بیاورید ورنه خانمهایی راکه به‌گروگان گرفته‌ام‌میکشـم . کمیسر فورا متوجه میشودکه منظور جانی از کلارك چه‌کسی میباشد . کلارك الوفسن‌را می خواهد که باداشتن ۱۹سال حین دستبرد دریك بانك مرتکب قتل‌یك‌پولیس‌شده‌است.

محبوس مورد نظرکه اکنون ۲٦ سال دارد، درزندان نور کوپنگ ۸سال باقیماندهٔ حبسش رامی گذراند .



بی سابقه زمان



امبولانس پو لیس در اثنای فعالیت.

وزیرعدلیه سویدن توسط تیلفون ابلاغیه خودرا اینطور صادر کرد: الوفسن باید فورا به ستکهولم منتقل گردد. دزد ناشناس بانك پنج تن ازگروگان هارارها میکند .

پولیس درخلال این مدت تمام ساحه اطراف بانك رامحاصره میکند مامورین یك شرکت هوایی مستخدمان یك کلچه پزی ورستوران هابه خانه های شان فرستاده میشوند .

مغازه دار لوحه های «مسدوداست» راجلو شیشه ویترین های شان می آویزند . در ساعت ۱۶و۲۰ دقیقه یك موتر پولیس مقابل مدخل بانك گریدت ستکهولم متوقف میشود. دونفرپولیس کلارك الوفسن راکه زنجیر به دستش دارد وپتلونی فولادی رنگ به تنش است جلوبانك قرار میدهند .

دزد بانك ازداخل صدامیزند ومیخواهد خصوصی باالوفسن صحبت کند .

اماپولیس میخواهد محبوس راتحت نظارت بداخل هال اجازه رفتن بدهد .

سر انجام بموافقه می رسند ومستبعداز دستهای الوفسن برداشته میشود وبه‌اواجازه می‌دهند که به تنهایی نزد دزدبانك برود.یك نفرپولیس ازفاصله که بتواند صدا رابشنود ازکلارك مراقبت مینماید .

الوفسن دروازه شیشه یی هال راباز کرد باصدای «های» سلام تیبیك سویدنی ها که بین رفقامعمول میباشد به دزد بانك سلام‌میکند. غالبا هردویکدیگررا خوب میشناسند .

مامور پولیس بالای الوفسن داد می زند : کاری کن که اومطمئن شود درسالون وضع مطابق‌دلخواه اواست وبالای‌گروگانهاسختگیری نکند .

اولسن از رفیقش میخواهد :

الوفسن بگویك چیزی برای دخترهابیاورید تاآنها بتوانند استراحت کنند .

یك پولیس شال وبالش می آورد. سپس کمیسربه الوفسن اشاره می‌کندکه نزدیکتر بیاید ومیگوید مابایدبدانیم‌که نزد سارق بانك چندعدد مرمی وجوددارد. الوفسن جواب‌میدهد. من این موضوع رااز او پرسیدم می‌گوید که ۱۵۰ عدد مرمی دارد .

– «اوفیرکردن رابلد است ؟»

– «اینراتوخوددیدی ؟»

– «آیاغیرازتفنگچه ماشیندار کدام سلاح دگرهم همراه دارد ؟»

– «بلی . موادمنفجره کافی هم برای ویران کردن تمام عمارات باخود آورده است .»

–«اوباید آنهارابما نشان دهد .»

الوفسن نزدسارق بانك میرود وبایك‌گلوله مادهٔ خمیرمانند سیاه رنگ برمی گردد آنچه رانشان میدهد غالبا مواد منفجره پلاستیکی میباشد .

الوفسن میگوید: من ازطرف سارق بانك پیامی بشمادارم . اومی خواهد برایش پول بدهید. سه میلیون کرون (۲میلیون مارك) میخواهدکه نیم‌این مبلغ به‌پول کرون سویدنی وباقیمانده آن به‌اسعار برایش پرداخت شود. همچنان یك موترسریع السیر خروج آزاد با دودختر ازجمله گروگان هاوچند میل‌تفنگچه.

دوپیشنهاد اخیر سارق بانك ازطرف پولیس ردمیشود. آنهامیخواهند که‌گروگان ها همه آزاد شوند وهم حاضرنمی شوندکه سلاح بیشتر دراختیار سارق بانك بگذارند .

دوتقاضای سارق درحدود ساعت ۱۸برآورده میشود. درکنار دروازه فرعی بانك یك موتر فورد سرخرنگ مستانك می ایستد . ودر جوالهای آبی رنگ سه میلیون کرون پول هم برایش می آورند اماسارق بانك نوتها را مسترد کرده می‌گوید بانکنوت هابسیار جدید معلوم میشود .

وقتی کلارك الوفسن دریکی ازبرنده های مقابل تیراندازماهر پولیس رامی بیند به‌دزد بانك خطررا‌ابلاغ می‌کند . پولیس امیدی راکه به همکاری الوفسن داردبه این ترتیب از دست میدهد زیرا آنهاانتظارداشتند یااینکه بین پولیس والوفسن قرارگذاشته‌شده‌بودکه اودزد بانك رابه پولیس تحویل دهد یالااقل اورا مجبوربه تسلیم بسازد .

وقتی تاریکی همه جاراْفرا میگیرد اولسون ازترس تیراندازی ازسمت بالکون حتی چراغ راهم روشن نمیکند. همینکه شام میشودآنها گروگان هارابه طرف طبقه‌ایکه بالای اتاق خزانه قرارداردمی رانند . درینجا سیف هایی وجود داردکه برای نگهداری اجناس قیمتی میباشد .

چهار تن از گروگان های بانك گریدت ستهکولم



الیزابت اولد گرن ۲۱ ساله کریستین انمارك ۲۳سـ

بر یگت لوند بالد ۳۱ ساله سوین زیفشترو مستخدم ۲۵ساله

گروگانها ومحافظین شان برای آنکه‌خواب شان نر باید در حوالی ساعت ۲۳خودشانرا بخوردن ستیك سرگرم میسازند . پولیس برای رفع جوع آنهاخوردنی هاراتدارك می بیند . سپس دزد بانك والوفسن به‌ترتیب پهره میدهند . برای‌الیزابت اؤ لد گرن ۲۱ساله کریستین انمارك ۲۳ساله برگیت لوندبالد ۳۱ ساله وسوین زیفشتروم مستخدم ۲۵ ساله نخستین شب ازپنج شب درچنگال جنایتکاران راآغاز میکنند .

درست درساعت ۹فردا صبح دزد بانك احساس خستگی مینماید . اوتفنگچه ماشیندار رابه کلارك الوفسن داده خودش بروی زمین اتاق سیف هادراز کشیده بخواب میرود. اگر پولیس تااینـدم به‌همکاری الوفسن امیدی هم داشته اکنون این امیدمبدل به‌یاس شده زیرا کلارك الوفسن بدون حرکت به دروازهٔ تکیه داده تفنگچه ماشیندار راآماده نگاه میدارد . هردوجنایتکار دست بدست هم داده‌اند .

درحوالی چاشت دزد بانك ازخواب بر میخزد وبرای خودوگروگانها بازهم ستیك فرمایش میدهد .

وهم میخواهد برایش روزنامه‌های همان‌روزرا بیاورند. اما رستوران که در سر راه واقع است ستیك نداشته صرف وینرشنیتسل‌دارد. سارق بانك وینرشنیتسل رامنظور میکند .

پس ازصرف غذاروزنامه های روزرا مرورکرده خبرخودراکه درجراید به تفصیل چاپ شده

لطفا ورق بزنید



درمقابل بانك شهر ستکهولم موتر های‌پولیس جمع شده اند سلاح توزیع میگردد پولیسان واسکت های ضدگلوله به‌تن میکنندوجنگ اعصاب علیه دزدان بانك آغازمییابد .

آیا آرامش ایجاد خواهد شد تا دختر هااستراحت کنند .

درشعبه غرفه های بانك کلارك الوفسون‌ازیك پنجره ترتیبات پولیس‌رادربیرون تماشا میکند دزدبانك اولسن رهایی دوستش راکه‌درزندان بسرمی برددرعوض برگرداندن ۵تن ازگروگان هامطالبه می‌کند الوفسون از سال۱۹٦٦به اینطرف بعلت کشتن یك پولیس در زندان بسر می برد .

ازنظرمیگذراند واز داخل خزانه توس
به روزنامه ها، رادیو ، تلویزیون
میگوید : من هیچ چیزرانمی بازم
نیستم تسلیم شوم . سرانجام پ
تیلفون اتاق خزانه رابریده ارتباط
قطع مینماید . اماجریان مخابرات
بانك مثل سابق برقرار نگهداشته
ساعت ۱ ۱ و ۳۰ دقیقه پولیس

ازلاوت سپیکتر ازدزدان بانك میخ
تسلیم شوند . امایکی ازگروگـ
کریستین‌انمارك جواب‌میگوید وبه‌پو
دربالن‌مقابل کشیك میکشنداعتراض
میدارد : شما نرگاوها چرانمی گذ
سارقین وپولهاازینجا برویم . ماازد
هیچ ترسی نداریم ووحشت ماکنون
هابمراتب نسبت به جنایتکارها بیش

اینکه آیاسائر گروگان هاهم مث
میکردند واضح نمی گردد. سوین
مستخدم ۲۵ساله بانك اغلب اوقات
درکناری برویزمین می‌نشیندند.خا
(برونت) بریگیتا لوندبالد که ما
میباشد چشمهای سرخی دارد. اوب
زیاد هرحرکت جنایتکاران راتعقیب
جوانترین گروگان الیزابت اولدگر
بطورکلی آرام می ماند .

صرف زمانی ازترس برخودمیلر
جنایتکاران باتفنگچه ماشیندار خود
می آیند . دردهلیز عمارت بانك و
نقشه های متعددی برای نجات جا
هاطرح میشود . درین فرصت د

دست‌به یك مانورنمایشی میزنندبه
که‌یك بمب پلاستیکی رامنفجر میس
صدای فریادی بلندمیشود . پولی
مینمایدازطریق تیلفون باسارقین تم

امابه زنگهای پیهم تیلفون کسی جو
ودزدان باگروگان ها دوباره به‌اتا
برای استراحت میروند .

درحوالی نیمه شب پولیس معلو
راجع به‌دزد بانك دریافت میدارد .
که چندین فقرهٔ سرقت راانجام دا
های شبانه ودنیای جنایتکاران سو
برای خودش دارد. مادر وخواهر او
اورادررادیو شنیده شناخته‌اند .

پولیس میخواهد گازاستعمال ک

درنیمه شب صدای یك فیرهمه
بیدار میسازد . یك پولیس عمدا
به‌طرف سقف هال‌کسه هامیکند

وسیله میخواهد برای جنایتکاران
ایجادنماید . این آغازیك تاکتیك ج
جانی هاباید ازلحاظ اعصاب خسته
ساعت ۸و۲۰دقیقه هاکان لارسون ما
مخفی ازراه فرعی عقبی بانك وارد
میشود، اوهچیکس رانمی بیند. اح
هاودزدان بانك دراتاق سیف هاد
۴۰متر مربع خوابیده بودند .

پولیس مخفی محتا طانه و
عومی شده دروازهٔ سمت سرك را
یکدسته مخصوص پو لیس
تفنگچه ماشیندار بوده وواسکت
گلوله به تن دارند، به داخل عم
خزیده پشت پایه های‌کانکریتی
بانك اخذ موقع می‌کنند. دراتاق خز
حکمفرمابوده ودروازهٔ سنگین آن ه
است .

پولیس بوری های پرازریگ
پشت دروازه خزانه جابجاکرده ،
اتاق خزانه استحکامات میارزد.

– ناتما

یگانه دروازه اتاق خزانه :
که از فولاد واهن به وزن
بیش‌از یك تن ساخته شده

۲– روز ششم پولیس گاز اشك آور را
از طریق سوراخها استعمال میکندوسارقین
رامجبور به تسلیم میسازد .

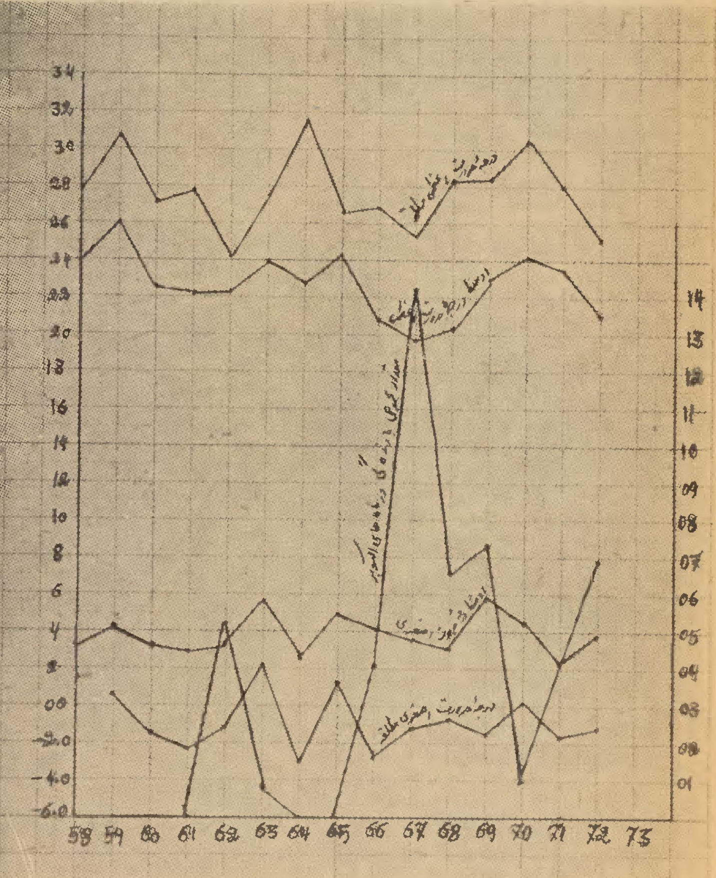
در دهه‌اول میزان چرا هوا

* سردی یکباره‌گی هوا خساره‌ای‌را به باغداران کشور رسانید
* افغانستان نظر به موقعیت جغرافیایی مسیر تهاجمات‌کتله های خشکو مرطوب هوا قرار دارد .

خوانند گان ار جمند ما مطلع اند که چندی قبل‌وضع جوی‌درسر تاسر کشور یکباره تغیر خورده و سر دی بی سابقهٔ دا منگیر منا طق مختلفهٔ مملکت عزیز ما گردید اینک‌معلوماتی چند پیرا مون این سردی بی سابقه که در چند سال اخیر مثل‌آن د یده نشده از انجنیران جوان شعبهٔ پیشگو یی ریاست هوایی ملکی اخذ وبرای معلو مات بیشتر خد مت تقدیم میداریم:

انجنیران جوان گفتار خویش را چنین آغاز نمودند:

همو طنان عزیز ما بخاطر دارند که برودت هوا در اخیر دهه او ل میزان امسال از سال ۱۹۵۸ که دنیای (مواد) منظم اقلیمی دردست است به‌این طرف باً الخصو ص در قسمت های شمالی و شمال شرقی و بعضی حصص مر کزی کشور بی سا بقه بوده اما نظر به پیشگویی های که با ساس تحلیل ایزو توپ های اکسیجن در عمق یخبندان و روابط او ضاع جوی اروپا غربی در آسیای میا نه از بیست و دوسال به اینطرف یعنی



درگراف درجه اعظمی حرارت در طول سال نشان داده شده‌است.



عده‌ای از انجنیران جوان شعبهٔ پشگو ئی ریاست هوایی ملکی به نماینده ژوندون معلو مات میدهند

سال ۱۹۵۳ برودت بی سابقه د ر وضع جوی کشور تلقی میگردد که تاحدی باعث خسارات مالی‌برای‌باغ داران وطن عزیز ما با الخصو ص باغ‌داران انگور در نواحی و لا یت کابل، پر وان وو لسوالی سنگ چارك ولایت جوز جان گرد یده ازینرو نظر به اهمیت مو ضوع که از یکطرف حادثه بی سا بقه دروضع جوی کشور تلقی گردیده واز جا نب دیکر برودت هوا باعث خسارات مالی به هم میهنان کشور ما گردیده شعبه پیشگو یی او ضاع جو ی افغا نستان نظر به ماهیت موضوع این‌تغیر هوارا تحت‌بررسی وتحقیق عمیق قرار داده و علل آنرا برای علاقه مندان هوا شنا سی چنین‌بیان میدارند: افغانستان مملکت عزیز ما ز نگاه مو قعیت جغرا فیائی‌در ظرف سال در مسیر تهاجمات کتله های مختلفه هوائی قرار داشته که د ر شش‌ماه اول سال اکثراً کتله ها ی خشك و مرطوب حاروی از جانب غرب، جنوب غرب و جنوب شرق و درشش ماه دوم سال کتله های خشك قطبی از جانب شمال غر ب، شمال و شمال شرق بکشور ما حمله‌ور گردیده واختلال جوی هم به اثر بر خورد این کتله های هوائی بوجود می آید. که‌تفصیل‌خصوصیات جوی این نوع کتله ها را در اینجا نظر به اختصار مو ضوع صرف نظر می‌نمائیم.

بصورت عمومی نظر‌به توضیح فشار ناحیهٔ فشار بلند آزور بعداز شش ماه اول سال به ارو پای‌غربی حمله ور گردیده و بصورت تدریجی بطرف سائیریا حر کت می نما یدکه نظر به دو ران عمومی اتمسفیر وتفاوت فاحش در جهٔ حر ارت بین خشکه وابحار باعث تقویت سا حهٔ فشار بلند سائیبریا و تضعیف فشار بلند آزور گردیده نظر به خصو صیات جوی‌مقدار زیادتشعشع از زمین به اتمو سفیر از جا نب‌شب ضایع گردیده و باعث کاهش‌تدریجی روز بروزی حرارت میگردد .

(تشریح تفاوت تا بش شدت آفتاب و تغییر مو قعیت زمین در مدار آن بحث دیگری را در مو ضوع ایجاب میکند) در عرض البلد ها ی پا هینتر تضعیف روز بروزی ساحهٔ فشار پست حاره‌وی بو جود آمد • و سیستم های فشار پست که در

وای سراسر کشور تغییر کرد؟

مدیترانه بالخصوص بعد از عبور جریانات فوقانی شمالی از بالای کوه ها در جینوا بوجود می آید به مراحل تکامل خود آغاز نموده بعد از عبور از مدیترانه یا داخل بالقان گردیده و یا بعد از گذشت از اردن، سوریه، عراق و ایران داخل افغانستان میگردد. نظر به اختلاف عناصر جوی کتله هوای مدیترانه و کتله هوای قطبی (که بصورت تدریجی کتله هوای مدیترانه خصوصیات خود را بالای خشکه از دست میدهد) در سرحد بین این دو کتله هوائی اختلالات جوی بوجود آمده که این سرحد فاصل به اصطلاح هواشناسی بنام جبهه یاد میگردد.

بادرنظر گرفتن نماهای فشار و خصوصیات وضع جوی که باعث برودت هوا در افغانستان گردیده به تحلیل موقعیت های سینا تیکی و خصوصیات مشاهده شده آن از شروع الی ختم دهه اول میزان پرداخته میشود.

طوریکه قبلا تذکر داده شد حملات فشار بلند بطرف عرض البلد های نسبتا پائین در اواخر سنبله آغاز گردیده والین مرکز فشار بلند باداشتن فشار ۱۰۴۰ ملی بار و درجه حرارت منفی ٦ درجه سانتی گراد به تاریخ ٢٤ سپتمبر در نواحی لیننگراد که مسیر حرکت جنوب شرقی داشت تثبیت گردیده وباحفظ درجه حرارت و فشار بتاریخ ٢٦ سپتمبر مرکز آن در نواحی شرقی کورکس اتحاد شوروی جابجا شده و زبانه عمیق آن در نواحی کشك افغانستان بصورت برجسته که باعث وزش باد های قوی در صفحات غربی کشور ها گردیده دیده شده.

بتاریخ ٢١ سپتمبر موجودیت جریانات قوی شمالی فوقانی باعث گردید تا ساحهٔ فشار بلند مذکور بدو هسته جداگانه منقسم گردیده نظر بموجودیت قیم مثبت ساحه دوران (که کمك به تضعیف فشار بلند می‌نماید) تضعیف گردیده یك هسته آن در قسمت های شرقی عشق آباد متمرکز و هسته دیگری آن عقب نشینی بطرف شمال شرق نموده که فشار مرکزی و درجهٔ حرارت آن در حدود ۱۰۳۵ ملی بار و منفی ٤ درجه سانتی گراد تثبیت گردیده جبهه سردی که سرحد بین اولین حملهٔ هوای قطبی و حاره‌ای در نواحی شمال افغانستان موجود بود موجودیت این موقعیت سینا پتیکی باعث شد تاجبهه مذکور بصورت موجی حرکت سریع از جانب غرب بطرف جنوب شرق نماید، بنا بر عدم موجودیت رطوبت کافی بارندگی بصورت رگبار های کم دوام در قسمت های مرکزی و بعضی حصص شمال شرقی کشور صورت گرفته اما متأسفانه نظر به عدم موجودیت دستگاه های هواشناسی راپوری ازیة بارندگی دردسترس ما قرار ندارد.

حملهٔ دومی از تاریخ ٢٧ سپتمبر شروع و حرکت آن بسمت جنوب شرق بتاریخ ٢٨ سپتمبر سریع و فشار آن بصورت تدریجی تزاید نموده و بتاریخ ٣٠ سپتمبر درنواحی قزل اردای اتحاد شوروی تمرکز نموده و جبهه ثانوی سرد حملهٔ دومی خود را در سرحدات شمالی کشور آغاز و حرکت آن ازجانب شمال غرب کشور بطرف جنوب شرق صریحا تثبیت گردیده، در حوالی صبح نظر به سرد بودن هوای مجاور جبهه مذکور درقسمت

بقیه درصفحه ٦٠

در نقشه میسر هوای سرد تا قسمت های شمالی افغانستان نشان داده شده

روزنه‌ای بسوی تاریکیها

یادداشت از: لیلا — تنظیم از: دیدبان

اول نگاهی به بسته می اندازم، بعد به او. من و عمه سکوت کرده ایم، هیچکدام حرفی نمیزنیم، شاید چیزی نداریم بهم دیگر بگوئیم. سر انجام او خودش را بمن میرساند و میگوید:

— بازش کن.

با تلخی میگویم:

— چه را؟

عمه بدون اینکه حرفی بزند، به بسته اشاره میکند ومیگوید:

— دستمال را.

وقتی تردید و دودلی مرا می بیند، خودش دو کندهٔ زانو رابزمین تکیه میدهد و گره دستمال را باز میکند و در برابر دیدگان من قرار میدهد. دستمال انباشته است از پول، از نوت های صد افغانی و پنجاه افغانی که حتی یك خط هم نخورده است.

وقتی پولها را میبینم، فریاد میکشم:

— برو گمشو! این پول ها راهم با خودت ببر.

عمه مثل اینکه صدای مرانشنیده باشد پول ها را روی هم دسته میکند و بعد آنها را می شمارد. وقتی کارش تمام میشود، آه بلندی می کشد و میگوید:

— درست پنجاه هزار افغانیست، محسن خان بقول خودش وفا کرد.

با ستیزه جویی میگویم:

— در برابر چه؟

قیافه حق بجانبی بخود میگیرد:

— در برابر هیچ. واقعا مرد بزرگواری است.

از این حالتی که عمه بوجود آورده است چیزی نمانده است منفجر شوم و بدنم متلاشی شود. یکقدم بطرف عمه بر میدارم، تصمیم دارم گلوی خشکیده اش را آنقدر فشار بدهم تا نفسش بند بیاید، اما نمیدانم چرا اینکار را نمیکنم شاید جرأتش را ندارم، شاید توانائیش را درخود نمیبینم، یکقدم مانده به عمه در جایم میخکوب میشوم و میپرسم:

— پس گفتی که محسن خان، این پول را در برابر هیچ بمن داده است؟

سرش را بعنوان تائید تکان میدهد و میگوید:

— پس در برابر چه؟

این سوال برای من بقدری گیج کننده و ناراحت کننده است که میخواهم چشمهای عمه‌را از کاسه بیرون بکشم. باعقدهٔ که در گلویم گره خورده است، میگویم:

— بنظر تو شخصیت و حیثیت و پاکی یك دختر هیچ است؟

دشمنانه نگاهم میکند ومیگوید:

— کدام پاکی؟! بنظر تو یکدختر چه وقت میتواند بگوید پاك است؟ چه وقت میتواند برای این پاکی غرور بفروشد و خودش را برتر ازدیگران بداند؟

اشکهای خفت و خواری روی گونه هایم میدود و میگویم:

— عمه! شاید بنظر تو، من‌دختر ناپاکی باشم، دختر پلید و زندگی باخته یی باشم، اما تو، اماتو چرا باین پلیدی دامن میزنی و راه فساد وبدنامی و سیه روزی را در برابرم هموار میکنی؟

از این سوال ناگهان بدنش میلرزد، مثل اینکه گرفتار رعشه باشد، بدنش سخت در هم می پیچد و چشمانش با وحشی‌گری درمن خیره میشود، لحظاتی‌همچنان باقی میماند وبعد با صدایی که انگار از اعماق چاهی بیرون میآید، میگوید:

— چرا؟!! یعنی هنوز نمیدانی؟ هنوز نمیدانی که من درچه آتشی میسوزم و چه دردی ذره‌ذره وجودم را میخورد.

سرم را تکان میدهم و میگویم:

— نه!

چشمان عمه مثل دو شیشهٔ شده است که درقالبی گیر کرده باشد. هرگز عمه را درچنین حالتی ندیده بودم. هرگز ندیده بودم که اینطور از خود بیخود شود و تمام وجودش بلرزد.

سکوت بین من و او کشنده‌وزجرآور شده است. و این سکوت را صدای لرزان ناگهانی عمه درهم می شکند:

— بنشین، دلم میخواهد روبرویم بنشینی و خوب بحرفهایم توجه کنی. شاید این حرفها برای تو جالب نباشد، اما باید آنرا بشنوی، باید بشنوی!

بی آنکه صبر کند من حرفی بزنم او دنبال صحبتش را میگیرد، صحبتی که من هم برای شنیدن آن کنجکاو شده‌ام.

چشمان عمه راه کشیده است و صدایش انگار که از گودالی بیرون میآید، نجوا مانند قصه اش راآغاز میکند، قصه که بعدها حتی باور کردنش برایم مشکل مینمود:

— لیلا! من هم مثل تو دختری بودم، دختری که وجودش، زندگیش مملو از آرزو ها، امیدها و طرح و نقشه برای آینده بود، آینده که بایستی هیچ عیبی نمیداشت و انباشته از سعادت و کامرانی میبود. ناگهان این سعادت واین کامرانی و این آرزو ها واین امید ها درهم ریخت واز هم پاشید. بدبختی و سیه روزی، وقتی اولین گامش را در زندگی من گذارد که پدر ومادرم مرا تنها گذاشتند و رفتند و گام دوم این بدبختی را پدر تو در زندگی من گذاشت، بدبختی یی‌که هرگز جبران پذیر نبود و هرگز نمیتوانست با سعادت وشادکامی پیوند بخورد.

با عجله میپرسم:

— پدر من؟!

بسوال من توجه نمیکند و ادامه میدهد:

دختری وقتی احساس داشته باشد، وقتی مملو از خواسته های دخترانه باشدبآسانی میتواندبچنگ بیاید و به آسانی میتواند سعادت وکامیابیش آتش بگیرد و به خاکستری مبدل گردد. آنهم دختری مثل من که پدرت را دوست داشتم.

چشمانش را مستقیما بچشمان من میدوزد و میگوید:

— تو که مزهٔ آنرا چشیدی.

بعد ادامه میدهد:

— پدرت میدانست من او را دوست دارم و با اینکه زن داشت بمن هم اظهار عشق میکرد و کار این تمایل را بجایی کشانیده بود که یکروز قسم خورد، قسم خورد وقتی من تسلیم او شوم، زنش را یعنی در حقیقت مادر ترا طلاق بدهد و زندگی تازهٔ را با من آغاز کند. من فریب پدر ترا خوردم وهمانطور که تو دربرابر جوادتن به‌گناه دادی، من در برابر پدرت تن به گناه دادم و زندگیم را با هیچ معامله کردم. جواد از زندگی تو رفت، اما پدر تو در زندگی من باقی ماند و ظاهراً مرا بعنوان خواهر خوانده اش بخانهٔ خودآورد، خانهٔ که برای من شوم و نفرت‌انگیز شده بود ومن تباهی زندگی وآینده وسعادتم‌را درآن‌میدیدم. میدیدم‌که..

آهی می کشد و میگوید:

— خوب، تکرار اینحرفها فایده ندارد چیزهایی را هم که برایت گفتم، شاید بهتر بود هرگز نمی گفتم.

آنوقت اشاره به پولها میکند و میگوید:

— بیا اینها را بردار.

حرفهای عمه مانند چکشی بفرق من کوبیده می‌شود و من چنان خود را گم می‌کنم و چنان از خود بیخود می‌شوم که با فریادی میگویم:

— من این پولها را نمیخواهم.

خنده تحقیر آمیزی میکند ومیگوید:

— نه برای من فرقی میکند ونه

برای محسن خان، اما تو نباید حماقت کنی.

محسن و جواد چه فرقی باهم دارند؟ بنظرمن‌محسن خان‌بهتراست حداقل در ماندگی و در بدریت‌راکه درنظر **گرفته است** .

چنان از خود میروم، چنان‌فریادی میکشم که حتی عمه و حشت‌میکند واز اتاق بیرون میرود، و قتی هم میرود، اشاره به **پول ها میکند و** میگوید:

- این پو لها از تو ست هر چه میخواهی با آن بکن، من دیگر حرفی ندارم .

عمه‌بیرون میر ود و من درها نده وزبون همانجا میمانم .

ناتمام



کاکاوانیا

ترجمه : ص رهپو

قسمت -۲-

ناگهان شخصیت‌قبلی کاکاوانیا درهم‌میریزد واودریك خلای‌ناباوری وعدم اعتماد دستو پای میزند.

قدم بقدم و با هر حرکت و لو خیلی کو چك ، تماشاچی‌را دراعماق روح داکتر آستو رف به جستجو روحی که استهزا و ریشخند فقط ماسکی است که زیر پو شش آ ن سرشت قوی ، مهربان وپرعطوفت اساس تازه و بکری که دوکتور آستورف با آن اضافه می نما ید، از طنین گفتار و حر کات سا ده‌وی که خودش وکاکا وانیا را موجودات دست و پا بسته تقدیر و سر نوشت میداند ، بگو شس میر سد معمولا از لحن بازیگر بوی آینده، آینده مبهم و تاریك شنیده میشود این طر زدید دیگر به نما یشس‌نامه متعلق است در حا لیکه در فلم حالت ر نگ و گونه دیگری بخود میگیرد .

آینده برای دکلتر آستو رف در نمایشس نامه ، صبغهٔ حال را در فلم بخود میگیرد که همین حا د ثه برواقعیت تراژیك شخصیت و ی می افزاید .

همین امر ،فلم‌راتاسرحد مهمترین ساخته کار گردان از آثار چخوف میبرد. زیرا درآن دلتنگی کسا لت آوری به ظهور پیوسته، تطابق وهم آهنگی کامل یك اثر باطرز دید جدید ارائه می شود.

کرکتر های فلم که‌با اعمال شان به‌نمایشس نامه جان می بخشند، به صورت واضح وروشن زندگی بیست وچهار ساعته شانرا بطرز نقاد انه بررسی وتوزین مینماینه این هما ن عنصر اسای و جوهر اصلی است‌که که‌چخوف قصد بازگو کردنش را ، درطول نمایشس نامه دارد .

درفلم، مابه عنا صر و شخصیت های ضعیف ، سست وکسل کننده برخورد نمینمایم حتی‌کاکاوانیاکه‌رل آن‌با مهارت وچیره‌دستی‌باور نکردنی یی توسط اننوکنتی سمو کنتو نو و سکی بازی میگردد باتمام‌ثبات وعدم تحرك روحی واحساسیت روا نی‌اش ناگهانی وغیر مترقبه بصورت فعال زنده حرکی بروی پرده ظاهرمیشود

چطور این عکس العمل روا نی به‌وجود می آید ؟

شخصیت خوب ، ساده وبه سر به صلاح کاکاوانیا به آن مرحله از جوشس وعصیان میرسد که برهمه ضعف‌ها و سستی های روحی اش فایق آمده، تفنگی رابر می دارد و پرو فسوررانشانهٔ میکردکسی که‌قبلا اورا‌باتمام قلبش‌بصورت کورکورانه پذیرفته بود .

به‌این ترتیب بیننده از ر اه تظاهرات خارجی‌حرکات وعکس‌العمل هایش به ژرفای روح ونیتسکی و کاکا وانیا میرسد . موجودیکه قادرنمی باشد این مطلب را که چگونه عمروجوانی اشس را در پا ی انسانی مهمل وبیکارهٔ تلف نموده است، توجیه نماید .

ناگهان همه بت های ساخته‌شده در درونش فرو می‌غلتند ،و ی در یك خلای روانی دست وپا میز ندبر معتقدات‌و باور ها ی‌گذشته ا شس پوزخند میزند ولی هنوز هم با ور

دیگری این خلاءراپرننموده مذبوحانه تلاشس مینماید تابا دست زدن به

اعمال تظاهری ،معبر وگذر گا هی

برای عصیان درونی اشس باز نماید این ها همه باتمثیل عالی تاجایی به

روشنایی ووضاحت جان میگیرد که ای‌بیننده را هالهٔ ازغم ودرد مبنی‌بر

همدردی ازغم سنگین‌که روح کاکا وا نیا رامی آزارد فرا میگیرد.

دراینجا بر نقش شخصیت دیگری-

لحظهٔ مکث می‌نمایم وآن پروفسور سر بر یا کو وا ست که ا و ل آ ن با مها ر ت شگر فی توسط زالدیرین بازی‌کرده شده است وی‌قدرت آنرا می‌یابد تا سر شت

انسانی را نشان دهد که با نخوت و تبختر خاص خیال میکند،حق‌دارد دیگران رادر سس زندگی بدهد ! شخصیتی که استواری روحی اشس تا بجای میر سد که هنگا میکه هدف گلولهٔ کاکا وانیا قرار میگیرد

باخونسردی باور نکردنی یی چهره اشس رادر لابلای اوراق نت‌موسیقی

پنهان می‌سازد ولحظه بعدکه تما م خانواده از ترس، قدرت دم زدن

ندارند اوبا لبخند استهزا آمیز ی

نت‌های موسیقی را ازچهره ا شس دور می‌نما ید.

این خودشس قدرت تمثیل خارق

بقیه در صفحه ٥٦

صحنه ای ازفلم که درآن دکتورآرستورف، ماریا وانیا دیده میشود.

بیادر همی «افغان فلم» نبود؟

محبوبه جباری نقش اول را در فلم اندرز مادر بعهده دارد، چند روزقبل شخصی که با این هنر مند آشنایی داشت نکته جالبی را قصه کرده‌که تذکر آن در ینجا بی لطف نیست او گفت:



محبوبه جباری

«در یکی از مغا ز ه های شهر که میخوا ستم‌چیزی بخرم اتفاقا محبوبه جباری هم آمد وکدام چیزی خر ید، فرو شنده چون دید ماباهم احو ا ل پرسی کردیم بعد از خارج شد ن محبوبه ازمن پر سید:

ــ بیادر همی افغانفلم نبود ؟

من که با سختی از خنده ام جلوگیری کرده بودم گفتم:

ــ نخیر افغانــفلم نبود، بلــکه هنر پیشه فلمی بود که افغا نفلم‌تهیه کرده‌است.

بریژیت باردو درآستانه چهل‌سالگی



بریژیت باردو درآستانه‌چهل‌سالگی

بـــرژیت بار دو ستاره طـــناز فرا نسوی در ۲۸ سپتا مبر ۱۹۳٤ در پاریس بدنیا آمده است که به‌این حساب امسال در ست در سن ۳۹ سالگی قرار دارد. او ابتدا مـو دل عکا سی و سپس بحیث ستا ر ه سکسی سینما عرض وجود نمود.

فلم های مروف او عبار تند از:

«عـــروس بسیار قشنـــگ بود»، گل‌ها پرپر میشوند «درسال ۱۹۵٦ «زن پا ریسی» درســـا ل ۱۹۵۷ «با اسلحه یك زن» در سال ۱۹۵۸ بابت بجنگ میرود در ۱۹۵۹، فلم حقیقت در ۱۹۵۹، زند گی خصوصی در ۱۹٦۲، بی اعتنایی در ۱۹٦۳، «اوه این زنها» در ۱۹٦٤، خر س و گـدی در ۱۹۷۰ روم بـلو ارد در ۱۹۷۱

ستارهٔ فلم «گالیله»

نو ینا کوکانوا از جـ مله ستاره های معروف سینما و تیاتر بلغاریه‌است، وی ابتدا کار هنری خود را درتیاتر





کمیدی صوفیه آغاز نموده ودراندك مـدت بـشهرت رسیـد حتـی در نقش های غیرکمیدی هم ازواستفاده نمودند. چنانچه در نمـا یشنامـه معروف «مفتش عمومی» اثرگو گول ودر فلم «دزد شفتالو» نقش هایی‌را بازی نمود، سپس نو ینا در فلم‌های مشترك بلغاری ایتا لوی بلغاوی و فرانسوی و بلغاری و رو سی بازی نمود.

جا لب تر ین نقش او در فلــم گالیله است که از روی ز ند گــی ستاره شناس معروف گالیله تهیه شده بود واو نقش زن گا لیله ر ا بازی می نمود.

نو ینا اخیراً با یکی از دایرکتران معروف بـلغاری از دواج نـموده و باوجودیکه هـر روز چهــره های جدیدی وارد عالم سینما میشونـد، باز هم نوینا کاکانوا را نتوا نسته اند از میدان هنر بدر کنند زیـرا هر فلم او که به نما یش گذا شته میشود شهرت و محبو بیت او را اضا فه تر میسا زد.



نوینا در نمایشنامه مفتش عمومی

زیبارویی ازسینمای شوروی

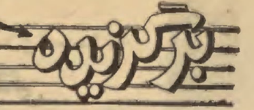


ناتا لیا وار لي یکی از ستاره‌های زیبای سینما ی اتحاد شـو رو ی است که‌مکتب‌تیا تر مسکو«شوکین» را بپایان رسانیده وبعد از آن وارد عالم سینما شده است .

این هنر پیشه زیبا در فلم اسیر ققفازی اثر پو شکین در سال۱۹٦۷ بازی نموده و بعد از آن به شهرت رسیده است. همچنان در همان‌سال فلم «وی» اثر گوگول بازی نمود.

فلم طلا که در سال ۱۹۷۰ تهیه شد و فلم هفت نا مزد و فلم دوازده چوئی که در سال ۱۹۷۱ تهیه شد از فلم های معرو فی است که‌ناتالیا درآن نقش های عمده را بازی نموده است .

قسمت دوم
وختم داستان





برگزیده آلفرد هیچکاک

اثر ویلاوی اف

مترجم ع نیرو مند

غالبا رئیسه انـجمن بـر ا یش تیلفون کرده نمبر تیلفونش طبعا در رهنمای تیلفون وجود داشت .

در اثنای که‌گلتون به خانم‌رئیسه تلیفون میکرد، دنیس آقای ایلدرج رابه اتاق نشمن رهنما یـی نمود. رئیسه انجمن تصد یق کـرد کـه امروز صبح به خانم مـایا ایلدرج تیلفون کرده واز تغییر تاریخ جلسه انجمن به وی اطـلاع داده است .

ـ « درچه ساعتی شما به‌خانم ایلدرج تیلفون کردید ؟»

ـ ساعت ۹و۱۵ دقیقه بود. چـرا این سوال را میکنید ؟ مگر اتفا ق بدی رخ داده است.؟»

ـ«بلی‌چیزی واقع‌شده است بهرحال شما در هـر موقع حاضر ید قسم بخورید که در ساعت ۹و۱۵ دقیقه به خانم مـایا ایلدرج تیلفون کرده اید؟»

خانم گروپ‌محتاطانه‌اظهار داشت هو،م. ولی شرا فتمندانه بگویم که میل ندارم در شرایط عادی‌سوگند بخورم اما آقا! من عادات بخصوص دارم ویـسکی از آنجمله اینست کـه هیچگاه پیش از ۹ به کسی تیلفون نمی کنم خانم ایلدرج چهارمین نفری بو د که امرو ز صبح بر ای شا ن تیلفون زدم واز تغییر وقت‌اجلاسیه خبردادم .

ـ بنابران بهچوجه نمیتواندپیش از ساعـت ۹و۱۵ دقیقه بـاشد . میفهمید که چه می گویم ؟

ـ بلی. وخانم ایلدرج شخصا در تیلفون باشما حرف زدند ؟

ـ بلی.

ـ صحبت بین شما وخانم ایلدرج چقدر دوام کرد ؟

ـ اوه، یقینا بیش از دو دقیقه طول نکشید. ماهمیشه باهم دیرتر صحبت میکردیم ، اما امروز مجبور بودم به چهار خانم دگرهم ازتغییر وقت اطلاع دهم، ولهذا نمیخواستم وقت را ضایع کنم.

ـ خانم ایلدرج ضمن صحبت از شوهر شان حرفی نزدند ؟

ـ نی .

ـ خانم گروپ دوباره از کپتان علت آنهمه سوال و باز جو یی ر ا پرسید: کپتان به وی توضیح داد که معلو مات او میتواند در تحقیق آنها کمك کنـد و سپس بـاعین سوالها اورا دوباره بمباران کرد . حوابهای که از خانم کرپ حاصل داشت عین جوابهای اولی بود .

گلتون گوشك را سـر جـایش گذاشته به اتاق نشمین رفت تادر آنجا ایلدرج یکبار دگر به تفصیل بگوید که آنروز پیش از چاشت چه کارهای‌راانجام دادناست. جوا بات اوبهیچوجه باآنچه‌قبلا اظهار داشته بود تناقض نـدا شت وصرف در دو قسمت معلومات قبلی را تکمیل کرد .

ازتیلفون‌خانم گروپ‌خبر نداشت زیرا در آن‌لحظه اودر منزل نبود و هیچ شاهدی هم نداشت که‌افسانه اشرا تائید کند .



درین لحظه موتر جنـازه از راه رسیـده در داخل حیا ط متـو قـف گردید .

دومرد باکلاه های سیاه چر می یك‌تذکره راازمو ترپایین کر د ه داخل‌عمارت رفتند . گلتو ن‌متوجه آنها بودکه چگونه بایك تکان‌عادی جسد رابه روی تذکره گذ ا شتـه آماده‌حر کت شدند ،سر انجا م پیرمرد ماموران یو نیفور م دا ر پولیس راترك کردتاآنها به وظیفه شان بر سند و پیر مرد با معا و ن خوددینس ازعمار ت بیرو ن رفت تابه منازل همسـا یه سـرـ ی بزند.

بنگله ایکه در قسمت سربلندی موتر رو عمارت ایللاج قرار داشت هد ف نخستین او بود . یك خا نم قدبلند وخو ش اندام بامو ها ی طلایی درچو کات دروازه آن‌ظا هر شد.آن خانم مایوی آببا زی‌دوتکه به‌تن‌داشت ،گلتو نور قه هو یت خودرا به‌وی نشان داده ازمزا حمتی که‌ایجاد کرده بو د معـذ ر ت خواست وبه‌وی ازآنچه درهمسایگی اش اتفاق افتیده بود اطلاع داده پرسیدکه‌اوازآن جریان چه میداند؟

خانم بلوند گفت: (آری ـ من موتر جنازه‌رادیدم.» و اظـهـا ر دا شت کشته شده است ؟خیلی‌وحشتناك است .

ـشما این‌خانم همسا یه تا نرا درست می شنا ختید ،خا نم ....؟

«ینك ، خانم ینك او فه ، نی ، آشنایی مازیك سلام‌و علیك تجاوز نمیکرد.)

ـ(وشو هر شما چطور خا نـم نیك؟)

خانم خنده سرداد : «آقای ینك در اخیر هـر ماه یـك چك جهت مصارف من‌می فرستد تمام‌معلومات که‌راجع به همسر م دارم همه اش درهمین جاخلا صه میشود و هـم نمیخواهم بیش ازین از او چیزی بدانم.

بقیه در صفحه ۵۷



نام تو

گفتم که چون شهاب گریزان نیمه شب. از آسمان رو شن عشق تو پاکشم،
چون رهرو شکسته دل آشیان خراب پشتاره سوی منزل نا آشنا کشم .

* * *

گفتم: چو برگ مرده پاییز دیده یی کوته کنم زدامن ناز تودست خویش،
برخیزم از کنار تو بایك وداغ‌سرد، آتش زنم به پیکر آتش پرست خویش.

* * *

گفتم: چو عکس ابر در آغوش جویبار لب خشك سوی ساحل غمها شنا کنم،
بر ما سه های گرم غم بیکسی خویش، چون سایهٔ سیا تنم را رها کنم.

* * *

رویم به شوره زار فرا مو شیت چوخار، بی رنگ آشنایی و بی برگ یاد تو،
درگوش باد سرد شبا نگاه سر کنم، درد آفرین ترانهٔ جور زیاد تو.

* * *

رفتم زتو گسستم و گفتم به خویشتن: «از بهر دیگری کنم انشای نامه یی»
یك صفحه شد سیاه وهمه بود نام‌تو لرزید دست لاغری ، افتاد خامه یی،

اسدالله حبیب

از رباعی های بر گزیده :

بوی گل

ای پیش چهره تو عر قناك روی گل خوی تو خوی آتش و بوی توبوی‌گل
در پای گلبن از سر حسرت‌نشسته ام چشمی بسوی بلبل و چشمی، سوی‌گل

(طالب آملی)

شمع شبستان

گل زد دلم از عشق‌و بیا ورد بباغم شاید بنهد نافهٔ گل پنبه به داغم
آن گم شدهٔ وادی عشقم که نیابد عنقا اگر از بیضه بیا ید به سراغم
ماشمع شبستان که بو دیم‌که تاصبح می بست گل حیرت ومی سوخت‌چراغم
بگذشت گنه از سر و ننشست خمارم بشکست مرا تو به و نشکست ریاغم

من خدمت «دهقان» بکنم یاطلب وصل
بوی تو ز تن میر سد هردم بدماغم

(دهقان)

حضرت ابو المعانی بیدل

قماش دامن

ازبس قماش دامن د لدار نازکست
دستم ز کار گر نرود کار ناز کست
از طوف گلشنت اد بم منع میکند
کیفیت در شتی این خار ناز کست

عرض وفا مباد وبال دگر شود
ای ناله عبرتی که دل یاد ناز کست
تا گشت جنبش مژه سیل بنای اشك
بی پرده شد که‌طینت هموار نازکست
ای نازنین طبیب ز دردت گداختم
پیش آکه نالهٔ من بیمار ناز کست
فر صت کفیل اینهمه غفلت نمیشود
خوابت گران وسایهٔ دیوار نازکست
مشکل به نفع خود کنم اثبا ت مدعا
آئینه و هم خاطر ز نگار نازکست
وحدت به هیچ جلو ه مقابل نمیشود
بیرنگ شو که آئینه بسیار نازکست
اظهار ما زحوصله آخر بعجز ساخت
چندآنکه ناله خون‌شده منقار نازکست

اند یشه در مقا بلهٔ عشق داغ شد
آئینه اوست یا منم ؟ اسرار نازکست
«بیدل» نمیتوان ز سر دل گذ شتنم
این مشت خون زآبله‌صدبارنازکست

گو هر بی همتا

گر نسیم یو سفم پیدا شود
چشم نا بینا ی من بینا شود
بس که پیراهن بد ر م تا مگر
بوی آن پیراهنش پیدا شو د
گر بر افتد برقع از پیش رخش
زاهد منکر سر غو غا شود
ور بر افشا ند سر زلف دوتا
دل ز زلفش کافر یکتا شود
هر دلی گز زلف او زنار ساخت
بی شك آن دل مؤمن حقا شود
گر کسی پر سد که پیش روی‌او
دل چرا شوریده و شیدا شود ؟
تو جوابش ده که پیش آفتاب
ذره سر گردان و نا پر وا شود
ای دراز دریا، چرا تنها شدی ؟
از چنان در یا کسی تنها شود؟
هر که دور افتد زجایی از طلب
می دود تازود تر آنجا شود
ماهی از دریا چو درخشك اوفتد
می تپد تا چون سوی در یا شود
گر تو بنشینی به بیکاری مدام
کارت ای غا فل کجا زیبا شود؟
گردل «عطار» بادریا رسد
گوهری بی مثل وبی همتاشود

آفتاب زرد

عمر بهار ، چون شفق صبح بقاست با آفتاب زرد خزان به که خو کنی
آن گوهر نهفته که‌خرشید ،داغ اوست در مشت خاك تست ، اگر جستجو کنی

«صایب»



اینجه

ـ قسمت دوم ـ

نوشته : یود دان یو فکوف

ترجمه : زلمی نورانی

مت جیست ..؟ خانهٔ تو در کـدام
هکده واقع است که بگویم آنراآتش

حن پر ازتملق گفت :
خانه ام بالای یك بلند ی است
هستم ... اینجه نگاهی به بیرون
وبعدفعتا قاه قاه خندید وگفت:
جا را بگویم نسو زانند .. ازهمه‌جا
.. شده .. در ینوقت اینجه متوجه‌شد
انش به تعقیب دختری تاخت میکنند
را سیمه بطرف او می امد.
ه ایستاد شد وابرو در هم کشید،
ش را بلند کرد، نفر های اوکه ازعقب
دوند بادیدن اشاره او بر جای خود
شدند،دختر که اندام کشیده وچشمان
داشت بطرف اینجه نگاهمیکرد،اشك
روی رخسار گلابی رنگش دویده‌بود،
طوری بود که اینجه دران ترس وکینه
انست بخواند ، خیلی بی تفاوت نگاه
اینجه زن های زیادی را دیده بود
ان عشق ورزیده بود ولی بزودی
کدام آنها سیر شده بود، باخودفکر
باید ازین دختر هم بزودی سیر
ی دختر تاثیرعجیبی برویگذاشته
همین برخورد باعث آشنایی اینجه‌وپاون
اینجه فهمید که بزودی ازین دختر
شود ، لذا تصمیم گرفت بااو ازدواج
داز آن پاون همیشه بااوبود .

دران وقت ها جوان بود، خونگرم و
ازمرگ ترسی نداشت . تشخیص
ی هم برایش بعلت طغیان احساسات
د. اوهیچوقت به‌این فکر نکرده بود
کارثواب دارد وکدام کارگناه است .
سم اسپ اووزفقایش میرسید تلی
باقی می ماند ویك قبرستان ، در
ازخودو بیگانه فرقی نداشت ، حرف
ا نمی شنید ومنطقی رانمی خواست
این روش اوباعث آن شد که دوستان
است بدهد، حتی یك روزباقمچین
سیاه وباروت جبه چنانزدکه خون
اوجاری شد، این شخص دوســت
اووبعداز اوبافدت ترین فرددسته‌اش
ورها اینجه وازمرگ نجات داده بود.
روزهای" بدانجه فرارسید ... یـك
ر بود، در همین قریه آورم اینکوی
ند گردشی بکنند ، روزبدی بود،تمام
دمن راغباری فراگرفته بود. درآسمان
وعقابها بشکل پارچه بافته‌شده بنظر
دند.

بالای اسپش سواربود. کرجلی هـا
کت بودند چند بارتفنگ های خودرا
آوردند . اینجه خیلی عصبانی بود،
روب نوشیده بود ودانه های عرق روی
اش جمع شده بود. دم دروازهٔ خانه
نظربود، پاون برای آخرین بارطفلش
غوش فشرده بوسید ، زیرا بعد ازآن
د سوار شود وبااینجه برود . پدر
ه خوداینجه بود، پاون اوراتازه شیر
بوسیدن طفل زیادطول کشید. اینجه

بخشم آمد، طفل رااز بغل مادرش ربوده به‌هوا انداخت وشمشیر رابطرف اوحواله کـــرد . شمشیر زیاد صدمه‌ای بطفل‌نرسانیدولی طفل محکم بزمین خورد ، اینجه باخشم زیادگفت :

ـ کارما پروردن طفل نیست ...

اوزن خودراکه بالای اسپی نشسته بـود و باترس وحیرت اورانگاه میکرد اشاره نمود تا ازعقبش بتازد .

آنها دیوانه واراسپ میدواندند وبا تفنگچه ها وتفنگ های چنماقی خود فیر میکردند. برای مدتی زنش بااو بود ولی دفعتا روزی اوراترك کرد، اینجه باازدست دادن او بکلی دیوانه شده بود، اوقبلاسنگدل وبیرحم بودولی حالاقسی القلب ترشده بود، اگر استخـوان های قربانیان اوراجمع میکردند . پشته ای بوجود می آمد. شدت عمل اووجدانش راکشته بود، روزهاسپری شد، بسیاری چیز هاتغییر کردولی اینجه جزقساوت وبیرحمی به هیـچ چیزدیگر توجهی نداشت ... شانزده سال به همین ترتیب گذشت. یك روز اوبا حادثه‌ای برخورد ، این حادثه درقلب اواثر گذاشت . به اثرحمله اومردم یك قریه قتل عام شـده بودند . همه‌جا راآتش فراگرفته بود، یـــك کشیش که زخم عمیقی درسینه برداشته بود بادیدن اینجه صداکرد :

ـ نفرین بتو... خداوند ترانفرین کـــرده است.. همه مقدسات به تولعنت می‌فرستند. آتش دوزخ درانتظارتوست ای مردبیرحم و ستمگر ...

صدای کشیش راخفه کردند، ولی اینجـه سخت عذاب میدید، صـــدای اورا همیشـه می شنید وقیافه اوهمیشه پیش نظرش بود . کلمات اومثل خنجری درقلبش خلیده بود ، نفرین ودعای بداودرگوشش طنین داشت . در همان روزاو به همراهی یك دوستش از یك راه باریك کوهستانی میگذشت ، دفعتاازطرف مقابل کسی فیرکرد، اینجه باناله ای ازاسپ بزمین افتاد ، درست نفهمیدند که چه کسی بالای اوفیرکرده . ولی میشد حدس زد کـه اینکار جرات زیادمیخواهد وممکن است کـار باروت جبه باشد، کرجلی هانتوانستند او را پیداکنند ، آنهااینجه رابه جای امنی بردنـد وبه مدا وای او پرداختند .

زخم اینجه التیام یافت ، اودرون دخمـه خوابیده بود. دیگران دربیرون بودند، اینجـه خیال میکردکه بعدازجوش خوردن زخمشـــ افکار آزاردهنده وخاطره پاون زنش وطفل اورا ازیاد خواهد برد، ولی اینطور نبود ، یك روزمعاونش ازدرون دخمه بیرون آمد وبه کرجلی ها گفت :

ـ گوش کنید... میخواهم پیغام اینجه رابه شما برسانم ..

اینجه میگوید هرکس بامن است باید از گفته هایم سرکشی نکند .

کرجلی ها باتعجب بطرف همدیگر میدیدند، یکی ازآنها دستش رابلند کرده گفت :

ـ حرف های اینجه ازروی فهمیدگی بوده.. ماهمیشه ازاواطاعت کرده ایم . حالاهم باید بیرون آید تابه حمله دیگری آغاز کنیم .

دیگران هم باهیاهوحرف اورا تائیدکردند .

درینوقت اینجه ازدخمه بیرون شد. کرجلی هاماننند امواج‌بحر از هرطرف‌بسمت‌اودرحرکت شدند، اینجه‌آهسته‌قدم برمیداشت اوبه‌عقابی شباهت داشت‌که مغرورانه بال های خود را تکان میدهد، هنوزهم خوش قیافه ونیرومندبود واسکت آبی رنگی بتن داشت‌که بارشته طلایی گلدوزی شده بود. دردستش شمشیر داس مانندی دیده میشد قدش مانند سابق راست بودوگامهایش بروی زمین سنگینی میکرد . همه فکرمیکردند که شاید اوبالای اسپش سوار شده دستور حر کت میدهد ، کسانیکه نزدیکش قرار داشتند بیصبری نشان میدادند وآرزو داشتند تاهرچه زودتر برپشت اسپ های خود قرارگیرند، آنها یی‌که‌دورتربودند قدبلند میکردند تاببینند چه واقع میشـود و اینجه چه دستوری میدهد . ازدور و نزدیك صدای یگان فیر تفنگ هم بگوش میرسید . اسپ اینجه رابرایش آوردند اوبالای اسـپ سوارشد وبامعاونش به سمت مخالف قریـه براه افتاد. کرجلی ها مات و مبهوت برجای ماندند نفهمیدند که چرااینجه سمت حرکـت راتغییر داده است بالاخره دسته بدنبالش رفتند .

* * *

وسط جنگل که تاچند لحظه قبل پرسروصدا بودخالی شد، سکوت همه جارافراگرفته بود، دیگرآواز فیرهابگوش نمیرسید درهمین وقت موجودعجیبی ازکدام گوشه پیدا شد، موجود ناقص الخلقه‌ایکه نه به طفل شباهت داشت ونه به مردبزرگی ،پشتش کپ‌بود وسرش‌در میان شانه‌اش فرورفته ودستانش درازتر از دست های آدم های معمولی بود، بیشتر بـه میمون شباهت داشت، وقتی‌که فهمید کرجلی هابکلی دورشده‌اند به جستجو پرداخـت ، ناگهان چشمش بیك تفنگ افتادکه ازکرجلی هابجامانده بود، تفنگ راگرفته به سینه فشرد بعدبه درون جنگل فرار کرد .

* * *

مردم قریه اوروم اینکوی سراسیمه بودند. خیال میکردند که‌کرجلی هاحمله خواهند نمود، ولی بعدازینکه مطمئن شدند دیگرکرجلی هااز آنجادورشده اند آرامش نصیب شان شد ، از طرف جنگل صدای تفنگ راشنیدند، همـــه سراسیمه‌شده وخیال نمودندکه کدام واقعه‌ای اتفاق خواهد افتاد .

زنهاچیغ میزدند، فیردوم راهم شنیدند ، همه میخواستند فرارکنند ، ازدور پسرك‌معیوب به قریه نزدیك میشد یکی صداکرد : اکنون ازین بچه گگ میپرسم که چه واقع شده، اوحتماکرجلی هارادیده است .

وقتیکه پسرك معیوب چوپان نزدیك شد به آنها گفت :

ـ کرجلی هاازینجا دورشده اند ...

همه تعجب کردند، یکی گفت :

ـ چرا ... مگر خیال حمله ندارند..؟

ـ نه ... آنهارفتند .. باهم غالمغال وگفتگو میکردند نزدیك بودباهم جنگ کنند .

ـ کی تفنگ رافیرکرد ؟

پسرك خاموش ماند ولی چشمانش برق زد، باافتخار بطرف مردم نگاه میکرد ، بعداز زیربشال خود تفنگی راکه یافته بودبیرون کرد وباخوشحالی گفت :

ـ من خودم فیرکردم... اینه ..بااین تفنگ

بدست اویك تفنگ کوتاه وکهنه بود. اماسالم وسنگین بنظرمیرسید . شخصی پرسید :

ـ اوه عجیب است ... آنرااز کجا پیداکردی؟

ـ بده ببینیم .. آنرا میفروشی ...؟

ـ حتمااین تفنگ رادزدیده ای ...

پسرك کپ ومعیوب به سوالات آنها پاسخ نمیداد، تفنگ خودرامحکم گرفته بود وبه سینه خودمی فشرد، تصمیم گرفته بودبه هیچصورت تفنگ رااز دست ندهد ، تفنگ رازیربشال خود دوباره پنهان کرد وگفت :

ـ من این تفنگ رانیافته‌ام ... یك نفر کرجلی رابقتل رسانیدم وتفنگش راگرفتم .

دهاتی ها خندیدند واورامسخره کردند . زنهاوقتیکه فهمیدند همین بچه کپ فیر کرده است به دشنام دادن اوآغاز نمودند ... پسرك معیوب ازین حرکات آنهاآزرده وعصبانی شده بود، دهاتی هامی خندیدند ومیگفتند :

ـ ساکو بازدیوانه شده ... ظالم وعصبانی شده ...

ـ خداوندنادروامعیوب ساخته ... از موجود معیوب بایدفرار کرد ودورشد ...

ـ آیااوهمینطوربدنیا آمده ...؟

ـ نه .. خداوند اورابکشد ... میگویند در خردی ازجای افتاد واینطور شده ...

ـ خاله ستانکی ... این معیوب پسرت است یانواسه کالوموچوك ...؟

ـ کی بحرف این زن دروغگوباور میکند ، گاهی میگو ید نواسه اواست وگاهی اورایك موجود بی پدرو مادر وانمود میسازد ... میگوید اورایافته‌ام ازهمین سبب اسمش را نایـــدن "یافت شده" گذاشته .

پسرك همه رابا حرف های نیشدار شـــان تنهاگذاشت .

خاله یانه کالوموچوك مقابل دروازهٔ خانه‌خود نشسته بود، اوازفرارکردن ودوباره بر گشتن مردم قریه خبرنداشت پسرکپ وقتی به او نزدیك شد باآواز گرفته وآمرانه ای گفت :

ـ برایم نانبده ..

ـ چی .. نان ..؟.. من نان ندارم ۱۰۰۰ اگر هم داشته‌باشم خودم آنرامیخورم ... ازچور باجی ها (ثروتمندان) طلب کن ... رمه هـای شانرا می چرانی و..

پسر معیوب بقیه حرف اورا نشنید ، بدرون خانه رفت وبعدفعتا باخوشحالی دوباره بیرون شد، تفنگ خودرابطرف خاله یانه کالوموچوك نشانه گرفته گفت :

ـ کالاترامیکشم ...

پیرزن ازترس تکانی خورد، باوجودیکه فکر میکرد پسرکشوخی میکند بازهم لرزشی ازترس دروجود خوداحساس نمود. پسرك بعدازینکه بقدر کافی خاله راترسانید دوباره بخانه‌درآمد وبانطرف وانطرف به تجسس پرداخت وچند تکه نان پیداکرد. خاله یانه ازجایش بلندشده بودواهسته ازعقب پسرك آمد، میخواست اورا غافلگیر کند، وقتیکه بشت سراو رسید بازوی اورامحکم گرفته سخت تکانش داد وچندسیلی محکم برویش نواخت وگفت :

ـ تومرا می‌تر سانی .. بیشرم ..حالاترا خفه میکنم ... ناگهان پیرزن چیغی زدواورا رهاکرد، زیراپسرك دست اورادندان گرفتـه بود، دندانش درگوشت دست اوفرورفته‌بود... پیرزن اورااز‌خانه خود بیرون کردوگفت :

ـ بروگمشو ... دیگرپایت رابه خانه من نگذاری .

وقتی که پسرك ازآنجادور شدپیرزن زیر لب غم‌غم کرد :

ـ هایدوت ... ازپدرت کم نخواهی بود .

باگفتن این جملات چیزهایی رابخاطر آورد، همانطوریکه نشسته بود دست هایش راصلیب کردوبفکر فرورفت .

اینجه تغییری دروضع خوداحساس میکرد باهمراهان خودازجنگل هاوجلگه ها میگذشـت ولی به دهات حمله نمیکرد، همراهانش ازین وضع خسته شدند حتی دسته دسته ازاورو برگردانده فرار کردند، اینجه باچندنفر تنها ماند. اینجه به هرجاکه میر فت میدیدقحطی گرسنگی وفقردامنگیر مـردم دهات شده ... زنان سیاهپوشی رامیدید که بالای قبر هـا گریه میکنند ، اینجه خیال میکردکه این زنها دانه های اشك رادرزمین‌بذرمیکنند تا حاصل آنراکه غم ورنج است دروکنند ... دفعتا بیاد پاون افتاد، زنی‌که دوستش داشت ، وبیـاد طفل خودافتاد ، طفلی راکه باشمشیر زده‌بود وبزمین انداخته بود، ازمیان قبرهابدقت نگاه میکرد ودلش فشرده میشد ، باخودمیگفت : شاید زنش دریکی ازین گورها خوابیده باشد بروی یك مزرعه پیرمردوچندزن کار میکردند، اینجه وهمراهانش بطرف آنهانزدیك شدند ، زنهاترسیده فرارکردند ، تنها پیرمرد درکنار درختی برجای ماند ..

اینجه پرسید :

ـ پیرمرد ... این زنهاچرافرار کردند .

ـ آنها ترسیدند .

ـ وتو... تونمی ترسی ؟

ـ چرابترسم آقای من ... نترسیدم برای اینکه پیرهستم ، فقط ازخداوند میترسم ... هرلحظه انتظار مرگ رادارم .

سواران ازاسپ های خودپائین شدند ، میخواستند اسپ هاراآب بدهند، پیرمرد آنها رارهنمائی کرد وآب رابه ایشان نشان داد ، پیرمردبه اینجه‌گفت:

ـ آنجاقریه ماست ... فقروگرسنگی درهمه جاریشه دوانیده افسوس که مردان کاری خود راازدست داده‌ایم... زنهاروی زمین‌کارمیکنند.. ازدست این (اینجه) تبهکار نه حاصلی داریم ونه ....

اینجه حرفش راقطع کردوگفت :

ـ تواینجه رادیده‌ای ؟

ـ آنکس‌که اینجه رادیده زنده نمانده .. مرا می شناسی ..؟

ـ نه آقای من ... چگونه میتوانم بشناسم.

پیرمرد اندکی خاموش شدوبعدادامه داد:

ـ شماآدم قوی اندام وخوش قواره‌ای‌هستید، ازاسپ سفیدشما میتوانم بفهمم‌که سردسته این‌سواران‌باید شما باشید.. کاش کسی‌میبود

که مانوکری اوراپکنیم وبرایش با
بدهیم. ولی ازدست اینهمه دزدور
یابیم : دزدان دهات مارااتش میز
وغارت می پردازند وکسی نیست که
کند .

اینجه تبسم کرد، این‌اولین‌تب
بهاربود، کیسه خودراباز کرده مشت
های طلاازآن بیرون آورد وبه پیر
گفت :

ـ این سکه هارابرای زنهاتقسیم
ببخش خیلی ازحرف هایت ممنون

اینجه ورفقایش ازآنجادور شدند
مردباتعجب دورشدن آنهارانظاره میک

یك باردیگرنام اینجه بسرزبان
منتهی اینبار بشکل دیگری بو...
غارت وسوختاندن قریه ها صرف
بود، به سردسته های دزدان احوال
تادست ازدزدی وهزنی بکشند،
ازاوامراوسرپیچی میکرداطرف اینجه
میشد، چنانچه وقتیکه به بیلوك
ازرفقای خودکه حالاخودش داروسته
پیغام فرستاد واوباتمسخر فرستادگا
ازخودراند بود، تصمیم گرفت او
مثل صاعقه بالای اوفرودآمد دار
راتاروماركردوخودش رازنده سوخ
روزبه خیمه اینجه سردسته رهزن
وسلاح خودرابزمین گذاشته ازدز
میکردند. کم کم دزدان انفرادی
دزدهاازدزدی توبه‌کردند وتصمیم
شرافتمندانه زندگی کنند . دیگـ
صاحب نفوذوملاکان هم نمیتوانستند
ظلم‌کنند، آهسته آهسته آرامش بر
ومردم باخاطر جمع به زراعت مشغ
نام اینجه بیك نام محبوب مبدل
کسی ازاونمیترسید ، کینه وبدبین
رابه محبت گذاشت آرامش وامنیت
شدکه دختران بازیورات خودبص
جمعی وباتنهابه جاهای دورمیرفتند
خرم وخندان بازمیگشتند ، بدون
خودرااز دست بدهند وبیاموزی
شود. حاصلات فراوانترشد وجای
را سر سبزی وشا دابی گرفت.
شوروشعف کارمیکردند ودرانتای
می خواندند ، اینجه ازپشت درخ
نظاره میکرد، وقتیکه فهمید ترانه
اوساخته اند ازشوق بخودلرزید
میخواندند :

دوشیزگان برای اینجه آواز میـ
اوهمراهانش راازراه راست هدای
جنگل ها وجلگه های سبز،
کوه هاووادی ها
همه ازجنگ هایدوت هانجات
اینجه بهاطفال یتیم مهرومحبت
درزیر آسمان صاف وفضای
صدای دوگوران تاثیرعمیقی دراینجه
اوشیرینی بخصوص درگلویش اح
بی اختیارچند قطره اشك ازچشما
شد وبالای یال سفیداسپش افتاد
قطرات اشکی بودکه اینجه درز
بود

بقیه در ص



دسترگو اثر

دستاپه سترگو کی‌جانانه خه اثرغوندی‌دی
چه می لیدلی بیخی زړه زمااوترغوندی‌دی

شیرینی ! ولی ته په ما دبیلتون‌شپه‌لویوی
زلفی دی پورته کړه‌له‌مخه‌سپین‌سحرغوندی‌دی

سپیلنی زړه‌به‌کړم لو گی دستادستر گوخنی
دبدو ستر گو په تا شوی‌خه‌نظر غوندی‌دی

ماته له غمه خنی شین دزړه تصویر ودرید
که‌تا په سپین مخ‌اچولی شین‌میزر غوندی‌دی

راته جوړ شو یدی په مینه محرم دبیلتون
خو دغه حال می روغو خلکوته‌اخترغوندی‌دی

په مسکیدوکی دی بریښنادسپینو غابنوکیږی
که په تورتم دنیمی شپی ختلی‌لمرغوندی‌دی

دستا له حاله خبر نه‌یم واوره دومره قدر
حافظ دستا دعشق په کار کی قلندرغوندی‌دی

«نصرالله حافظ »

لنډۍ

که د یدن کړی تلوار را وکړه
دبیلتانه کاروان راځی قیامت به‌وینه

که دیدن کړ ی تلوار پری وکړه
پرمخ می شال دبیلتانه وغوړیدنه

که دیدن کړ ی تلوار پری وکړه
کښېنتی غر قیږی پر تخته ولاړه یمه

که دید ن رانه وړی جانا نه
روح‌می کالبوت نه‌په رخصت‌دی‌لاړ به‌شینه

که دیدن کړ ی تلوار پری وکړه
سبا به دامهال کاختی ددیدن وینه

«پښتنی سندری»

دسترگو سودا

یاد چه ستا دسترگو په سودا شومه
بس نه یم رسوا که اوس رسواشومه

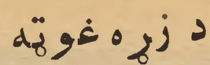
پټ پکښی دستا د دیدن ز یری ؤ
خکه دیوه گل په تما شا شومه

بس، هره ښادی په مااوس غم لگی
ستا د درد و غم سره آشنا شومه

تیر و تم د ښکلو په خندا باندی
ښه شوه چه د خلکو دخندا شومه

بخت که می ویده دی‌تل نو گرم نه‌دی
ښکار د خو بو لو د خند ا شو مه

«اجمل ختټك»



د زړه غوټه

چه شی جمع زما دآه و د فغان دود
بیا به‌هغه گړی و نیسی آسمان دود

ترخوله آه کاږم د یار له سرد مهریه
ځکه خوښ وی دهر چاپه زمستان‌دود

زما اوښکو کړ غبار دزړگی لیری
همیشه درو می له مخه د باران دود

چه پری وو تی زما دصبر سترگی
غمازا نو راته دوك کړ دهجران دود

څو شسته یی په اوبو داسلام نه که
دکافر له مخی نه ځی دعصیان دود

لکه غوټه چه کا کل دیار په مخ وی
هسی غوټه می په زړه کی‌دحرمان‌دود

چه‌به مرگ پر تاډیری‌شی‌شمس الدین
اوس په‌ژوند که‌هغه خاوری‌پرخپل‌ځان‌دود

«شمس الدین کاکړ»

دزړه‌داغونه

که دلدار په دلداری زماقدم ږدی
ځای لری که بی‌منته بوسه راکړی
معشو قـه مشفقه بویه مهر بانه
هسی‌پټ سیاتم دازیړرخسار له‌خلکو
خدای و ما وته گلو نه دجنت کړه
هیڅ مانی دی خوك‌دمستو سترگونه‌کا
را حت نه‌دی بی زحمته چا موندلی
زه هم گوره خپل صنم پوری‌شو میږم
و آسمان ته لاس دهیچا نه رسیږی
زه رحمن یی تاج گنم دیار له لاسه

گویا هر قدم په‌لوری د حرم ږدی
کوم کر یم په چامنت‌دخپل کرم‌ږدی
نه قارون چه په ځان اسم‌دحاتم دی
لکه زر چه څوك له خلکو پټ‌پنهم‌ږدی
که دا غونه می په زړه باندی‌دغم‌ږدی
کوم یومست دی چه قدم په‌لاره‌سم‌ږدی
کوم طبیب دی‌چه‌په روغ‌صورت‌مرهم‌ږدی
بر همن چه سر په‌پښو دخپل صنم‌ږدی
دا‌خو عشق‌دی‌چه‌په عرش‌کرسی‌قدم‌ږدی
که می پښه په سر دجور اوستم ږدی

«رحمان بابا»

دعشق اور

برنډی سترگی دټوپك‌غوندی ویشتل‌کا
هر ناوك د خښیدل لکه دشل کا

ستا دحسن دولت خرنگ به‌څوك‌لوټ‌کړی
چه اور بل‌دی دښا مارغوندی‌خوړل‌کا

ستا له غمه می زړه وچاودنه رغیږی
دار وگړ به می تر څو دارو درمل‌کا

نه‌یی تیغ نه یی پلمی ته حاجت شته
په غمزو په کر شمو دلبر وژل کا

دهجران تبی می خوند دخولی خراب‌کړو
دحنظل غوندی می‌خوند خوله‌کی‌عسل‌کا

کروند ه چه چا پټی کی نه‌وی کړی
په خر من کی وایه څه به‌دی غوبل‌کا

دعشق اورعجیبه اور دی‌که‌خیال‌وکړی
چه بی تیلو په لړ گو عاشق جلبل‌کا

نصره! پام کوه په وروځویی‌غلط‌نشی
دغه ورو ځی یی لړم غوندی چیچل‌کا

«نصر»

داندیښنو مشغولا

مینه آشنا یی ده سرو لمبو سره
سوو لو د څړ یکو اسو یلو سره

ستر گو ته چه وگور مه غلی شم
بحث لیو نتوب دی لیو نو سره

شمعی که خوب درغی ویده شه ته
زه به مشغو لیږم اند یښنو سره

بیا د ی جوړ بیلتو نه را بللی دی
توری او ږدی شپی دشو گیرو سره

خیال چه د یار را شی قرار وتښتی
داسی خو څو ك نکړ ی میلمنو سره

خوبه لږ راجوخت شه درته‌خواست‌کوم
ولی هسی ځیل کوی لیمو سره

«مفتون»

دمهرویانو رخسار

په رخسار د مهرو یانو چه‌مفتون یم
سر دمینی په صحرا لکه مجنون یم

چه گلرخ نظر زما په احوال نه‌ کا
دغنچی په دود همیش په ځگرخون‌یم

رسیدی نشم دیار ولاسو پښو ته
که حنا غوندی په وینو ډك لړمون یم

هیڅ علاج دخپل قسمت کولی نشم
که‌په عقل کی تا نی دافلاطون یم

معزالله له مینی خله ما جار باسی
وایه نه وړم‌خیل می‌کړیدی پښتون‌یم

«معزالله»



فریب خورده‌ها

راپور ازمریم محبوب افسری

بخوانید و عبرت بگیرید

آتش در هستی معصومه

بیایید که‌با هم‌قدم بقدم‌بسوی کسانی گام برداریم که قطره ازدریای بیکران خوشبختی نچشیده اندوسر اسر زندگی آنها مانند قایق بی بادبان در مقابل طغیان سهمگین بد بختی ها قرار گرفته است. این‌ها کسانی اند که در فضای زندگیشان دانه های غم ریشه دوانیده و آتشی جانسوز درکاخ سعادت شان‌شعله ور شده وآن هارابکام خود فرو برده است اکنون لازم است تامرحمی‌برزخم این غمدیده ها نهیم واین زخم هاییکه تار وپود هستی آنها را نابودکرده بابیان حقایق التیام بخشیم. بیماریکه آخرین دقایق عمررامیگذراند مریضی که در گرداب مخوف ونابود کننده غوطه ور است آتشی که‌به کاشانه ای سرایت کرده وآنرا میسوزاند ویران میکند. اگر ندیده باشید اکنون میتوانید شرح آنرابخوانید.

معصومه‌که من دیدم این وجود پرپر شده که در نیمه راه زندگی به‌چنگال بی‌رحمانه ای مردی‌جنایتکار افتاد به‌بیمار رنگ پریده یا مریضی که درگرداب مخوف وخطرناکی افتاده باشد بی شباهت نیست.

بطرفش رفتم . شتافتم‌بسویش تابرای اولین مرتبه دردی رادرمان کرده باشم. زندان زنانه ولایت کابل مملو از زنانی بودکه هرکدام به‌نوعی مرتکب جنایتی شده ویا این که‌باهوس های دیگری‌سر بدامان فضای زندان

در میان این سمبول بد بختی هادختری جلب‌توجه ام راکرد که ۱۵سال زیادتر از سنش نمی گذشت اندامی متوسطو گوشت آلود دارد چهره اش سپیداست در نگاهش‌غمی بسان‌کوه بزرگ نهفته است‌موهای‌بورو کوتاه‌دارددستمالی سیاهی را بدور سرش پیچیده است‌معصومانه بطرفم نگاه میکند چهره اش معصوم و دوست داشتنی است.

میپرسم اسمت چیست ؟

سرش را پایین می‌اندازد گویی میترسد که‌قصه غم انگیز زندگیش راآغاز کند (نام من معصومه است واسم پدرم شیرآقا تقریبا پانزده سال پیشتر قدم به محیطی‌گذاشتم که‌به‌جز رنج فلاکت فقر و غربت چیزی درآن دیده‌نمیشد زادگاهم شهر‌کابل دریکی از حویلی های نیمه مخروبه ای کارته پروان‌ زندگی میکردم .زندگی من‌دردوران کودکی دست خوش ناملایمات گردید پدر ومادرم‌بدون‌درنظرگرفتن سرنوشتم وآینده ای‌که بکلی از آن بیخبر بودم ودر آن زمانیکه تمایل شدیدی به عروسک ها و همبازی هایم داشتم به نامزدی‌یکی ازاقوام خویش در آوردند من در آن زمان به‌اطفال همبازی ام فکر میکردم‌مگرنزد پدر ومادرم بازیچه ای‌بیش نبودم آنوقت بود که‌خود رامتعلق به‌مرد دیگری یافتم .

بعد ازسپری شدن شش سال دریکی ازلیسه های شهر شامل مکتب شدم باجدیت درس می خواندم. مونس شب های تنهایی وروزهای تیره زندگیم به جز از کتاب چیزی دیگری نبود . مانند هر دختر دیگر آرزو داشتم تحصیلاتم راتمام کنم شامل فاکولته شوم وبتوانم خدمتی بر اجتماع خویش نمایم اما افسوس که‌این آرزو در زیر خاکستر یاس وناامیدی پنهان شد و آتش هوس آنرا بردلم همیشه نابود ساخت.

بالاخره صنف ششم مکتب بودم که دستی من را از مجمع‌علم دور کرد مرد یکه در کودکی باوی نامزدشده بودم آمدبا مختصر عروسی من‌رابه خانه ای خویش برد. زندگیم درمنزل‌شوهر جهنمی بیش نبود این مردوحشیانه بامن‌پیش آمد میکرد وبویی از انسانیت نبرده‌بود همچون گرگی که‌در انتظار طعمه بنشیند‌مرا بلعید وبکام خویش فروبرد. بعد از چند صباحی که‌در خانه این مرد پست فطرت‌زندگی کردم دستم راگرفت ومن‌رابه‌خانه خواهرش برد. او مردی نبود که لقمه نانی برایم تهیه کند پول خرج وخوراك برایم بدهد . اصلا پول نداشت وکاری از دستش هم‌برنمی آمد. پول خوراك وپوشاك وبعضی مصارف دیگر را ازخواهر وشوهر خواهرش باتملق وچاپلوسی میگرفت و خوش هم‌بود که‌زن دارم‌وزندگی..

طوفان خشمگین زندگیم‌رادوباره درمسیر دیگری قرار داد. خواهر شوهرم زن ناسازگاری بود هر وقت‌عصبی میشد مرا زیر مشت ولگد میگرفت ناچار به‌مادرم و پدرم که‌این طور ظالمانه مرا در گرد باد ظلم‌وستم رها کرده بودند مراجعه کردم.

وقتی بطرف پدر ومادرم بازگشتم دل‌بی‌رحم آنها بحالم سوخت وخواستار طلاق شدند این مردمرا طلاق نمیداد دیگر ازین زندگی تیره به تنگ آمده بودم از دستش شکایت کردم روبه جانب قانون نمودم که‌حقم را ازقانون بگیرم.

مردم‌پلید ورشوه ستان من بیگناه رادر دام‌انداخته اند و اورا رها کرده اکنون چهار ماه میشود که درکنج‌زندان بسر میبرم امید

است با روی کار آمدن رژیم جمهوری درکشور ما نظری به‌حال ما بی‌گناهان شود)

پرسیدم (وقتی از زندان نجات یافتی چه‌میکنی و چه آرزو داری؟)

بقیه درصفحه ۵۷



ښه ځوانی او ښه ځوانان

افغانی زلمیانو د تاریخ په هره دوره کې د ځوانۍ او ځوانمردی غوره اخلاقو تسلسل دی دخراسان عیاران، د کندهار پښې لوڅي ځوانمردان د کابل کاکه ګان او د پیښور خدایی خدمتګاران د خپلو زمانو ښه ځوانان وو.

د ع، و جدی په قلم

لکه چه نن یو چاته «مر تجع» ویل یو ډول تحقیر بلل کیږی هماغسی یو چاته د «ځوان نه یی، یانا ځوانه یی او یا ځوانمردنه یی» خبر ی کول دځوانانو رو حیه ځو روی.

سربیره پردی چه ځوا نی د عمر پسرلی بلل کیږی او د ځوانا نو جسمانی، فکری او رو حی قواو ی د یو ملت ایاو یوی جا معی د نو روبی وسی او کمزورو او محتا جو کسانو د پاره د تکیی کولو وسا یل او ذرایع بلل شوی دی، د «ښی ځوا نی» عنوان زمو نږ په لوی تاریخی ملت کښی د ملی اخلاقو یو معیا راود ښواو بدو اعمالو د محك تیږه بلل کیږی.

که څوك د چا سره په خپله وعده وفا ونکړی نا ځوا نه بلل کیږ ی همدارنګه که یو ځوان له خلکو سره د مرستی کولو په ځای په هغو ی ظلم وکړی د «ښی ځوانی» له معیار نه مخالف کارئی کړی دی.

نجونو ته دو که ورکول، هغوی ته سپوری خبری کول او داسی نوری خبری د «هغی ځوانی او ځوانمردی» څخه چه زمونږ د کلتور په لو ی قاموس کښی ډیر یو پیړیو په اوږ د موده کښی تعبیر او تفسیر شو ی دی پوره مغایرت لری.

دا طبیعی ده چه ځوا نان خپله ښه ځوانی اویا «خدایه مه کړ ی» ناځوا نی د مخالف جنس یعنی پیغلو د فکر په رڼا کښی وو ینی.

پښتو لنډی چه د پو ها نـــواو څیړونکو د نظر په اتفاق سره د خلکو شریك میراث دی او د افغا نی ټولنی د افرادو روحیه په ښه توګه تمثیلوی او زیا تره د ښځو د طبقی له خوا ویلی شوی دی د ښی ځوا نـی ښـه ښه څرګندوی.

په لنډ یو کښی هغه ځوان چه د «ښی ځوانی» له معیار څخه و تلی وی د «موزی» په نوم یاد شوی د ی په لاندنیو لنډ یو کښی د موزی نـا شولته څیره داسی ښودل شو ی ده.

مو زی له جنګه تر پله و کړه . په بیګا نی ورکړی خـو لـه
بها دران یو ځله په ځای مر ی . ښښیمانه یمه
موزیکی هر ساعت په ځا ی بـی ځایه مرینه

مو زی د خوب په پا لنګ نـه کـا
حق د هغــود ی چه وطـن په تورو خوریـنه

په دغو څو لنډیو کښی ثبات ، ذکاوت ایثار او قر بانی د ښتیانو ځوانانو غښی او عمده نښی ښو دلی شوی دی او که دا سی صفات و نه لری نو بیا ځوانان نه بلکه «مو زیان» یا «مو ز یګیان» دی.

باید وویل شی چه په دغو لنډیو کښی جنګ د ثبات، ذکا و ت ا و ایثار یو محك ښودل شو ی دی داهم له دی امله چه افغا نان د آسیا په دی لوی څلور لاری کښی تل له سترو فاتحانو او تیری کو ونکو سره پـه جګړه بو خت شوی دی.

د جګړی نه پر ته په نو رو عا دی حالاتو کښی نوری ډیر صفات شته چه «موزیان» د ځوانانو له صفو نو څخه وباسی او هـغه دی: مـیـنـه، زړور توب، سخاوت، ثبات، ذکاوت ایثار او داسی نور .

د افغـا نسان پـه تاریخ کښی د ځوانانو یو صنف چـه د «عیاری» مسلك ئی در لود ډیر ښه ځلید لی دی.

د عیار کلمه ز مونږ د «یاره!» لـه کلمی څخه معربه شوی ده. ځوانان تل یو بل ته د (ای یاره! زما یارمـ یاره) خطاب کوی او «یار» ز مونږ په دواړو ژبو پښتو او دری کښی **د «ملګری او دو ست» ته و یـل** کیږی زمونږ سپیڅلی فولکلو ریـك آثار له دغو کلمو څخه ډك دی په تیره بیا د پښتو شعری دا ستا نو نه پـه همدغه کلمه شـروع کـیږی لکـه «یارانو ور ته غوږ کیږ دی قصه د....» د عیا رانو د مسلك پـــه مقدمه کښی و طنپر ستی له ټو لو نه د مخه راغلی وه زمونږ په تاریخ کښی د خپلوا کی د پاره د خرا سا نیانو په مبارزه کښی چه په حقیقت کښی له دوه ډ و لـه اقتصادی او کلتوری استعمار سر ه مبار زه وه «عیــارانو» مهم نقش درلود.

یو تاریخی حقیقت بیانوی د مامون مور خراسانی وه او کله چه عیارانو له هارون سره د خرا سان د خپلوا کی د ګټلو د پاره مبارزه کوله نو ما مون له خپلو خراسانی یا رانو (عیارانو) سره مر سته کوله، زمونږ د تا ریخ ځوملی قهرمانان لـکه ابو مسلـم خراسانی او د هغه ملګری امیر کروړ پهلوان چه په پښتو کښی یو لو ړ رزمی شعر ورڅخه پاتی دی همدارنګه یعقوب بن لیث له همد غو ځوانمردانو څخه و چه بیا عر بو هغه د «عیارانو» په نامه مونږ ته را و پیژندل .

د سو سیو لو ژی د نظره دا ســو منل شوی حقیقت دی چه د یو ی ټولنی د کلتور هغه اجزاله ضیاع سره مخامخ کیږی چه نور د هغی ټو لنی وګړی ور ته اړه ونه لری او یا علاقه ورسره ونه لری د عیارانو ساده ژوند د مظلو ما نو څخه دفاع، له خورا نو سره مر سته، له مضرو منفعت جویانو سره د ښمنی او حتی مبارزه ز مونږ د تاریخی ټولنی د ځــوانانو هـغـه خصو صیات دی چه په هره دو ر ه او هره زمانه کښی هم ور ته اړ تیا موجوده وه او هم خلکو ور سره علاقه لرله .

هغه و خت چه پـه (ای یارانو) د «عیارانو» د کلمی د مفغن کیـد و شرایط منځ ته راغلـل نود ځـوانمردو یارانو اجتما عی خد متونـو نـو ی نومو نه او ما هیئتو نه پیدا کړل.

په پکتیا کښی که دیو ملی مجاهد ببرك خان د ژوند پیښی چه د ژ وند تر ورو ستی م حلی پو ر ی ئـی له خپل قوم نه خپله سویـه جګـه نه کړه او د ساده ژوند داصو لـو پیروی ئی وکړه میړانی، وطندو ستی ملی مبارزو او سخاوت ئی د پکتیا د خلکو د پاره نه هیرونکی خا طر ی پری ایښی دی، و څیړلی شی نو دده د ژوندانه خصو صیات به د خراسا ن د عیارانو له ژوندانه سره ډ یر ورته والی و لری.

په کند هار کښی د ښو لوڅـــو ځوانمر دانو مو جودیت او د هغوی مثبتو اخلاقی کار نامو هدا ر نګـه د کابل د «کاکه» ګانو د ژو ند انـــه خصو صیا تو ز مونږ تر ز ما نــی پوری د هغو ځوا نمر دا نو یا را نو دخصو صیاتو سلسله را ورسوله چه په پخوانی خراسان کښی عیا ران بلل شوی دی.

د پښتو نستان ستر مشـر خا ن عبدالغفار خان د افغا نانو د ګډ تاریخ او کلتور له دغی نه فنا کیدو نـکی ممیزی څخه ډیره غوره ا ستفا د ه وکړه او هغوی د افغانی ځوا نانو او ځوانمردانو دغه خصو صیات دیوی نوی متر قی نظریی په چو کاټ کښی راو ستل او د خدایی خد متګا رانو ډله ئی ور څخه جوړه کړه چه لـــه استعمار سره په مبارزه او په قومی اصلاحاتو او اجتماعی خد متو نـو

پاتی په ۶۳ مخ کی

حادثه در نیمه شب

بعدازصرف ناشتای صبح دراطاق نان‌خوری بریدفورد ازراه رسید. مقبول وجذاب باصورت اصلاح شده . براستی که پوشیدن لباس‌سفید تینس برجذابیتش دوچندان افزوده بـــود . هنگام ظهر جهت صرف نان چاشت اوبخانه‌اش رفت . مادرکلانش منتظراوبود . درجریان ظهر همینکه فرصتی بدست آورد بقصر ویورلـی آمد وآنها شروع به بازی کروکوت دربیـن چمن های سبز وخوش بونمودند . از آنجـا آنتی درحالیکه روی‌آرام چوکی اش قرارگرفته وتنهاپیراهن نازکی برتن داشت میتوانست که آندوراهنگامی که مشغول بازی بودند مشاهده نماید .

البته تمام این هایك طرح ویایك نقشـه بود. لی تصورمیکرد هرکس که دراین مسایل شرکت دارد از وضعش بخوبی چیزهای بدست می آورد . آنها آهسته آهسته میرفتند کـه عاشق همدیگر شوند . آنها میخواستند که باهم ازدواج‌نمایند. امابدبختانه ویاخوشبختانه هنگامی که‌بریدفورد رامیدید که ازدور بـه اونزدیك میشود قلبش حرکت اصلی اش را دنبال میکرد وبه ضربان آن افزون نمیگردید. شایداین عدم افزون شدن ضربان قلبش از باعثی بودکه اوراجع به عشق‌چیزی نمیدانست. تمام تابستان رااودرفکرکردن راجع به ایـــن موضوع به پایان رسانید . درعین حال هیچ کس دیگری نمیتوانست .که جای این همراه تقر یبا امید وار کننده را بگیردویا دوستی باشد که بتوان روی او حساب کرد.

درآن جناح دیگر این رقابت‌چهرهٔدیگری ایستاده بود وآن عبارت از جوزف بود.ویا بعبارهٔ دیگر گفته میتوانیم که‌درآنجـا درآن تابستان طلائی و مسرت بار در بین سیب شعف و سرور او دو کـرم مـوجودبودیـکی برید فورد که لی نمیتوانست در باره اش اطمینان خاطر وآسودگی که یك عشق‌واقعی به ارمغان می آورد داشته باشدو دیـگری ظهور مخفی وغیر شعوری جوزف بود.واین جوزف کسی بود که در همه جا اورا سایه وار دنبال میکرد و همیشه برای‌او احساس خوف وترس به ار مغان می آورد که بدون وقفه این ار مغان شامل سوظن وناراحـتی بود. او بالاخره به‌یك نقطهٔ تحمل ناپـذیر خشم ووحشت رسیده بود .

در یکی از روز های آرام تا بستان‌که جوزف مشغول حفر کردن وپاشیدن کـوددر بیخ ریشه های نبا تات بود وازسر صبح تا آنوقت در آنجا بسر برده بود لی‌به تنفر گفت :

ـ خوب این آقا باید در هرجامارا دنبال کند .

بعدراکت تینس را بگوشهٔ انداخت‌وسوی یکی از دراز چوکی های که در کنار میدان تینس قرار داشت رفته وروی آن‌نشست. درآنجا برید فورد با او یکجا شد .

برید فورد پرسید :

ـ آیا چیزی واقع شده !

لی بدون ابراز کلمهٔ باپنجه پایش‌اشاره کرده وسوی علف زار ها نظر دوخت‌و بعد برید فورد متوجه جهتی که لی به آن‌اشاره کرده بود شده وگفت :

ـ جوزف .

وادامه داد :

ـ جوزف .

لی با سر اشاره مثبت کرد .

برید فورد گفت :

ـ او طوری معلوم میگردد که ترا درهمه حال و درهمه جا دنبال میکند. همین طور نیست ؟

لی دو باره با سر اشارهٔ مثبت کرده گفت:

ـ او هر جای که من نظر می اندازم حاضر وآماده است و همیشه مرا زیر نظر دارد .

بر ید فورد به آهستگی گفت :

ـ خوب . ما بمشکل میتوانیم که اورااز باعث این مساله سر زنش کنیم. شایـد عاشقت شده است . وشاید مانند هـرمرد دیگری که اگر اقلا برای یکمر تبه ترابببیند عاشق بیقرارت میشود دل و دیـن از دست داده است .

لی گفت :

ـ عاشقم شده ؟ او طوری مرا مینگردکه گویا از من نفرت داشته باشد. او واقعا مرا بوحشت انداخته است

چشمان برید کوچك گردیده وگفت:

ـ واقعا ؟ چه قدر بد شده است .

لی گفت :

ـ بلی واقعا چه قدر بد شده است‌برید. ودر حا لیکه سوی برید فورد میچر خید گفت :

فکرنمی کنی که‌بتوا نی آنتی را متقا عـد سازی که‌عذر این اعجوبه رابخواهد و شرش را ازسرماکم نماید ؟

برید فورد سرش راشور داده وگفت:

ـتو کوشش کردی ·ایزابل کوشش کرد· اماهردو ناکام شدید · چه‌چیز باعث گردیده که‌تو فکر نما ئی در این قسمت مـو فق خواهم شد ؟

لی‌گفت :

ـزیرا من مطمئن هستم هر چیزی را کـه توبخوایی آنتی آنرا رد نمیکند و یابعبار ۀ دیگر از گفتار توسرپیچی نمی‌نماید·

برید فو رد گفت :

ـمن فکر میکنم که‌نباید دراین باره عجله کنیم· وبرعلاوه تصور مینمایم بهتر است‌همهٔ این جریان هارا بگذاریم که برای چندی بـه شکل عادی ادامه پیدا نماید · تنها میتوانیم به‌جوزف طوری وانمود کنیم که از این‌به‌بعد نمیتواند باعث اذیت وآزار ماگردد·

لی گفت :

ـبسیار خوب · من فکر میکنم که اونظر بدلایلی که‌نزد مامبهم وگنگ است متو جه حرکات وافعال مابوده ومارا زیر نظـر دارد· البته مطمئن هستم که دلایل مـذکور نخواهد توانست در جملهٔ دلایل قانع کننده شا مل گـــر دد ·

برید فورد سوی لی بادقت هر چه‌تمامتر نگاه کرده وگفت :

ـ عجله نداشته باش· جوزف میداند که‌من دراینجا هستم وبر علاوه باخبر از همهٔ امور اگر پایش را ازگلیمش زیادتر دراز کنـد آنوقت بامن روبرو میگردد و مطلقا حد س میزنم که‌او این کاررانخواهدکرد ·

بعد برید فورد سوی ساعت دستی اش نظرانداخته وروی پایش ایستاده وگفت :

ـ حالا وقتش است که بخانه رفته وازگران احوال بگیرم وبعد مجبورم به قطار آهن که ساعت پنج حرکت میکند خودرا برسانم . من باید جهت ملاقات مهمی که در اوایـل صبح روزآینده دارم امشب رادر شهر باشم. اماآرزو دارم که حتی برای چند لحظه روز آینده هنگام ظهراینجا آمده وترابببینم . آیا میتوانی که مرا باموترت به ایستگاه‌قطارآهن برسانی ؟

لی خندیده وگفت :

ـمن قول میدهم که این‌کاررانمایم‌وتوبتوانی سر ساعت موعود به‌قطار آهن‌برسی.من‌نسبت به ویلسون‌درموترردانی مؤفق‌تروقابل اعتمادتر هستم .

برید فورد گفت :

ـ بسیار خوب . بعضی چیز های وجـود دادرکه من میخواهم درباره اش باتوبه تنهایی صحبت نمایم .

اوسوی لی بانگاه های خیره نگریست‌و ناگهان سیمایش حالت جدی بخود گـرفت . بوضاحت میشد که درآن چهرهٔ درهم فرورفته یکنوع حالت استنطاق وپرس وجورا خواند . درپهلوی آن چهرهٔ عادی وپرخنده حالاسیمای دیگری جاگرفته بود . لی چشمانش را برای چند لحظه بگوشه متمایل ساخت . بعد سرش راسوی دیگری چرخ داد. تابدین ترتیب رنگ سرخی راکه روی رخسارش آهسته آهستـه پدیدار میگردید ازنظر برید فورد مخفی‌نماید.

اوطوری احساس میکردکه گویا ازمقصـد اصلی وهدف نهایی‌که درگفتاربعدی بریدفورد پنهان گردیده بکلی اطلاع دارد . ومیدانست که هدف ازآن سخنان بعدی چه خواهد بود .

اماهنگامی که آن بعداز ظهر رسید بر خلاف پیش بینی قبلی آنها جوزف درآنجا وجـود نداشت . برید فورد درحالیکه لباس شیکی برای سفرش به شهر پوشیده بـود از راه رسید . دریشی راه دارآبی رنگی که زیادتر به قشون دریایی شباهت داشت اورا چندین مرتبه زیباتر وجذاب ترساخته بود . ودراثر اصرار زیاده ازحدلی بودکه برید فورد جاکت خودرا درخانه فراموش کرد .

آنها آهسته آهسته قدم زنان ازاتاق خارج گردیده وبدون داشتن کدام هدف بخصوص سوی بته های‌گل گلاب رهسپار گردیدند . بدون اینکه بدانند برای انجام چه‌کاری بـه آنجاآمده‌اند روی آرام چوکی آن محیط لـذت آفرین نشستند . ودرحالیکه خودرا ازدیدگاه دیگران درامن میدیدند سوی یکدیگر نظـــر انداختند . اماناگهان متوجه شدند که جوزف چندین متر دورتر مشغول دروکردن وقطـع نمودن سبزه های اضافی است . جوزف به کمك ماشین دروکه پرسروصداترین ماشین‌بود که‌برای دروعلف های هرزه تاآن زمان‌اختراع گردیده بود مشغول قطع وهموار کردن علف هابود . واین سروصدای آن ماشین عجیـب باعث گردیده بودکه آنها نتوانند باهم صحبت نمایند .

بدون ابراز کلمه آنها بپابرخاستند . ودر حالیکه شانه بشانه هم حرکت میکـردند از تراس باغ سرازیرگردیده وسوی مقبرهٔ یونانی که قبلا درباره‌اش صحبت شدرهسپارگردیدند. درآنجاروی دراز چوکی که به شکل دائروی ساخته شده بود نشستند .

بعدازقدری سکوت وآرامش برید فـــورد رخش راسوی لی چرخداده وگفت :

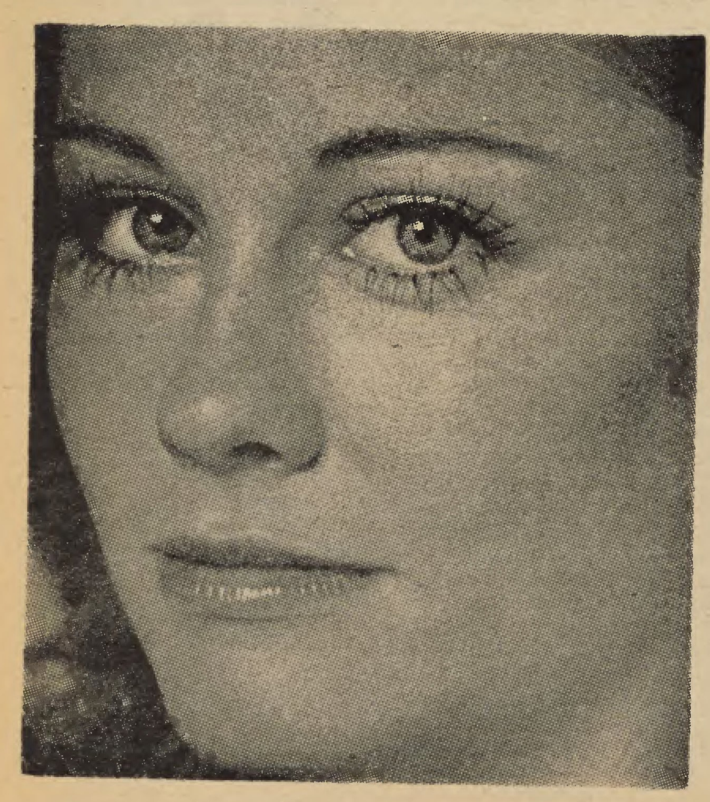
ـ لی من از تو نمی‌خوا هم که فکر کنی

ناگهان چهرهٔ اوازحالت عادی اش خـارج گردید . برید ازبالای شانه های لی سـوی دیگر نظردوخت وگفت :

ـ آه ، نی .

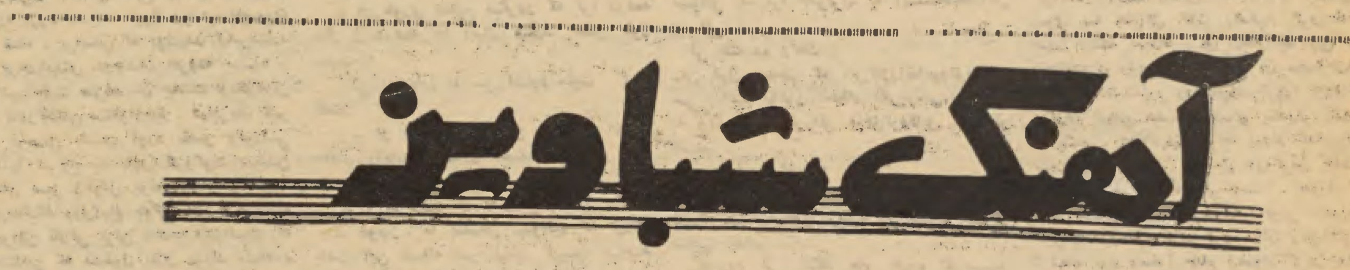
لی خودرا چرخداد . جوزف درآنجا بود . جیب هایش نسبت داشتن سامان‌وآلات باغبانی برآمده‌گی های خاص داشت . خورجین چرمی روی شانه اش آویزان بود وآهسته آهسته سوی آنها می آمد .

بقیه در صفحه ٥٦



تااینجای داستان

زهره زن بادیه نشین پس از کشته‌شدن‌شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید‌ودوسال بعد آن شهر شوم را ترك میگوید.دختر کلانش هنادی‌هنگام سفر توسط‌مامایش ناصر بقتل میر سد. آمنه دخترکوچك‌دوباره‌بشهر بر میگردد وبخانه ماموز مرکز که‌قبلانیز آنجا کار میکرد، پناهنده میشودوتصمیم‌می گیرد از انجنیرجوانی که خواهرش‌رابران سر نوشت فجیع کشانده انتقام‌بکشدوبرای‌این منظور مراسم نامزدی خدیجه‌دختر ماموررا باوی برهم میزند وبالاخره چون خادمه‌ای‌درآن منزل راه می یابد. درطول مدتی چند يك نوع کشمکشی غیر قابل فهم در بین‌آن‌:وجریان می یابد وهریك از طرفین‌میکوشد برجانب مقابل چیره گردد.



پدر ومادرش در اول امر ازین زندگی منظم و مستقیم پسر شان کاملا اظهار رضایت کردند ودر حضور خود او مراتب خشنودی خویش را ابراز داشتند ، امارفته رفته باین عقیده رسیدند که پسر جوان‌شان درگوشه نشینی وانهما ك بخواندن وانقطاع از کلپ ها ومراکز تجمع جوانان ودوری از مردم افراطمیکند. غالبا مادرش‌اورا‌تشویق میکرد تا برای تفرج وهوا خوری از منزل برآید ، مگر او نمی بر آمد وغالبا پدرش ترغیب مینمود تا از تیاتر و کنسرت‌های موسیقی استفاده کند و یا بخانه این‌یا آن دوست برود ولی او زیر بار این اندرزها نمیر فت و فقط بد فتر میرفت وبر میگشت واوقات فراغت خودرا با پدر و مادر میگذرانید و سپس به‌اطاق خود میخزیدوتا نیمه های شب مصروف مطالعه کتب خود میگردید .

بعضا در چنین لحظاتی مرا نزد خود میخواست وبامن در صحبت باز مینمود وبسخنانم گوش میداد . موضوع صحبت‌مارا غالبا شهر وزندگی مردم شهر تشکیل‌میداد وبعضا نیز راجع به قاهره و مسایل‌مربوط به‌آن حرف میزدیم .

او هنگام حرف زدن و یا شنیدن‌درکنار محل کار خود می نشست و من بفاصلهٔ نسبتا نزدیك بوی استاده بودم وبسخنانش گوش میدادم و یاسخن میگفتم. او بار ها مرا به نشستن دعوت میکرد و من نیزنیازی شدید به نشستن احساس مینمودم! مگر بخنده معذرت میخواستم ! زیرا برای موجودی مانند من شایسته نبود تا در نزد چون اویی بنشیند . برای من کافی بود در برابرش استاده میما ندم وباوی حرف میزدم وسخنانش را میشنیدم ، این هم برای من بسیار بود .

آیا این دوستی بین من واو با تمام جوانب ائتلاف واختلاف خود شگفت انگیز نبود؟ آیا این يك دوستی خالص‌ومحض‌بود یا اینکه در و را ی آن صمیمیتی برتراز آنچه در بین دوستان و جود دارد، وجود داشت ؟ من‌در ورای این دوستی عشق سرکش و جو شانی احسا س میکردم‌که باتحمل د شواریها و مشکلات طاقت فرسا میتوا نستم به نهان داشتنش موفق‌گردم‌اما او هفته ها و ماهها وضع خودرا پوشیده نگهداشت تا حد یکه نزدیك بود مرا دچار اشتباه سازد ، بالاخره شام روزی نقاب از روی اسرار خود بر داشت ومناسبات مارا کاملا دگرگون ساخت . بدون آنکه‌سعی وکوشش بکار برد وبدون آنکه کمترین تکلفی بخرچ د هد، یا آوازش بلرزد یا علایم احساسات مملو از اضطراب بر چهره اش پدیدار گردد از راز خود پرده‌برداشت درست مثل آنکه را جع به وضع شهر ها ووضع قاهره با صدایی نه بلند ونه پست، نه لرزان ونه مر تعش سخن میگفت، راجع باین موضوع بامن حرف زد و گفت:

– آیا عقیده نداری که باید بعداز این این وضع پایان یابد وبفر جام خودبرسد؟

پرسیدم :

– این وضع چیست؟

پاسخ داد:

– این عشقی که مدتی طولانی دربارهٔ آن بمخاصمه پر داختیم و مدتی هم بسکوت‌و خاموشی بدرقه‌اش نمودیم، امااولحظه‌ای هم ساکت نماند وتصورزمیکنم حتی لحظه‌ای هم ترافارغ گذاشته باشد همانطوریکه مرا نگذاشت اماحالاباید این زندگی مشحون ازغموض پایان پذیرد وصراحت ووضاحت جایگاه آنرابگیرد .

سخنانش رابدقت میشنیدم، اماپاسخی‌ندادم. چون خاموشیم بدرازاکشید . سخن خودرا ادامه داد :

– تو حالا میدانی که من‌چه میخواهم،چنانچه قبل ازین هم پی میبردی که من چه میخواستم.

تبسم کنان گفتم :

– من ازتوبه چیزی پی نبرده‌ام .

درحالیکه میخندید گفت :

– نخیر.. خوب میدانی که سابقا ترابخاطر گناه میخواستم واماحالا برای ازدواج میخواهم.

ناگزیر شدم برچوکی که بفاصله نزدیکم قرار داشت، تکیه‌نمایم، زیرااندیشه ازدواج‌هرگز ازمخیله‌ام نگذشته بود ونباید هم میگذشت . من بارهابکار های بس مهم اقدام کرده وامور بس مهم را نزد خود سنجیده‌ام‌ولی پیوسته به دستور عقل عمل کرده‌ام وهیچگاه عشق وبغض امیدویاس نتوانسته مراوادار سازد تاپارا از گلیم خوددرازنمایم بنابرآن بوی جواب دادم‌که درین مسایل نمیشود شوخی کرد .

اودرحالیکه میخندید گفت :

– پس توتصور میکنی من شوخی میکنم ، وتفاوت اجتماعی راکه بین ماوجوددارد مدنظر قرارمیدهی وچنین می اندیشی که هرگز يك آقای توانگرآسوده حال باخادمه فقیر، تهیدست وبینوای خویش ازدواج نخواهد کرد! مگر اندیشه ات چنین نیست ؟ اگرچنین است هیچ يك ازین تصورات رابخودراه مده، من ازهمان روزهای که درآن شهر میزیستم باین نتیجه رسیدم‌که ازتیپ آن آقایان دیگر نیستم وتو نیزازجنس آن خدمه دیگر نیستی . من از ینکه میدیدم تااواخر شب انتظارمرامیکشی ، آنچه ازخدمه قبل از تو هرگز ندیده بودم، سخت دچار شگفتی وحیرت میشدم ولی قطعاتصور نمیکردم توخواهی توانست مرادر اندیشه های عمیقتری فرو ببری.

سپس ساکت ماند وسکو تش دوام یافت، من نسز مثل اینکه نتوانم چیزی رادرك نمایم حیرت زده درجای خودمیخکوب شده بودم ، اما اوسرخود رابرداشت وباصدای محزون پرسید:

– آیاقبول داری ؟

باصدایی‌که حزن وآرامش آن کمتر ازصدای او نبود پاسخ دادم :

– آقایم میدانندکه برای این امرراهی وجود ندارد .

گفت :

– راجع به پدر ومادرم فکرمیکنی؟اگرچنین است خیلی قبل‌ازین راجع به آنهافکرکرده‌و تصمیم خودرا گرفته‌ام وتصورنمیکنم آنها در برابر ماموانع ایجاد کنند، هرگاه باین کاراقدام نمایند، من خودم میدانم‌که چطور باید با آنها برخورد کرد، امامن مطمئنم که هرگز چنین کاری ازایشان سرنخواهد زد، حالاقبول داری ؟

– این کار ممکن نیست .

– ترا سوگند بحقی‌که برتو دارم . علت‌این اقناع رابرای من بازگو. توخود میدانی که جدایی ماغیرممکن است ومانند من یقین داری که قلب هردوی ماجزازدواج آرزوی دیگری ندارد.

– امادلهای مامحکوم باین شده اند که این آرزو رادرخود نپرورانند .

– آنها راکه باین رنج بی‌پایان‌محکوم‌ساخته است .؟

خواستم جواب بگویم، اماصدایم حبس شد واشکم جاری گردید . خواستم برگردم امادیدم اوآهسته ازجابرمیخزد وآرام نزدم می آید وبعدازآنکه مرابه آرامش سابقم برمیگرداند ، میرود ودوباره بجای خود می نشیند ومیگوید :

– مگرنمی بینی که من چطورخویشتن داری میکنم! آیادرباره رنج وآلام جانکاهی که مدتی دراز مرا آزار میداد نمی اندیشی؟بمن‌بگواین کیست که مارا‌باین رنج عظیم محکوم ساخته است ؟

– این تویی که مارا باین‌رنج عظیم محکوم ساخته ای واین منم که هردوی‌مارا باین‌رنج عظیم محکوم ساخته‌ام. هرکدام ماعامل سرنوشت شوم دیگرخودیم باآنهم اکنون هرکدام مابه دیگری این آرامش واطمینان راکه بهتر از آنرا نباید انتظارداشته باشیم، بخشیده‌ایم ، زیرا درزندگی ، نسبت بمن وتو، بهترازین‌حالی نمیتوان تصور کرد .

– سخنان‌توفقط به‌پیچیدگی موضوع می‌افزاید وبس .

– بهتراست هردوی ماآنرا باتمام غموض وابهامش بپذیریم .

ازجابرخاست ودرحالیکه بزحمت میتوانست آرامش خودرا حفظ نماید گفت :

– من سوگند یادمیکنم که دیگر نمیتوانم‌این زندگی راتحمل نمایم .

– من نیزنمیتوانم این زندگی راتحمل نمایم، اماچه میتوان کرد، دست سرنوشت آنچه راکه مادوست نداریم برای مانوشته است .

– کدام سرنوشت ؟ مگرهنوز وقت آن فرا نرسیده که‌واضح وروشن حرف بزنی، آیاهنوز موقع آن نیست که به اصل مطلب پی ببرم واین ظلمت بروشنی مبدل گردد ؟

گفتم :

بقیه در صفحه ٥٦



ریل هوایی

انجنیران سو یسی عقیده دارند که در شرایط کو هستانی بو دن ریل های هوائی بهترین و سیله ترا نسپورتی بشمار می رود .

چندی قبل در بالا ی جهیل شمیر یکون نزدیك زوریخ یك خط هوائی ساخته شده که دران ریل هائی با سر عت یکصدو سیزده کیلو متر در ساعت حر کت میکنند.



طوریکه در عکس دیده می شود، ریل های هوائی دارای سه وا گون کوچك بوده و هر واگون آن گنجایش ده نفر مسا فر را دارد.

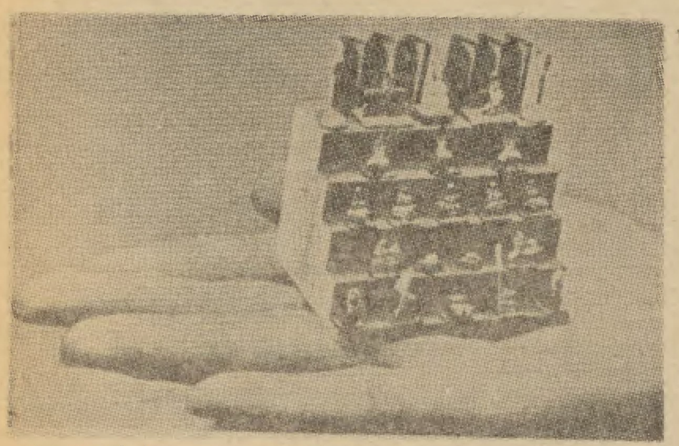
چوب پرواز کننده

چوب پر واز کننده که انجنیران یك کمپنی امر یکائی بنام (چینسی مینوفکتورنگ) به آن نام گذاشته‌اند بحیث اسباب بازی برای اطفال وجوانان بد ستر س گذا شته شده است .

این چوب دارای یك سلندر مخصوص در جوف خود می با شد که می تواند شخص ازان در پر ش وخیز زدن بیك ارتفاع معین کار بگیرد. به مجر دیکه شخص با لا ی پایدان مخصوص که در انتها ی زیرین آن قرار دا رد چوب بادریافت وزن که بالای آن قرار داردسیستم حرکتی خودرا بکار می‌اندازد. ودر اثر آن یك انفلاق درسلندر مخصوص آغاز نموده و بحر کت می آید. مقدار پطرولی که دربین سلندر برای احتراق انداخته می شود برای نیم ساعت کفایت می کند و در همین مدت می‌توان ششصد خیز را توسط آن انجام نمود. با در نظر دا شت وزنی که بالای آن قرار می گیرد چوب از سی تا هفتاد و پنج سا نتی خیز زده می توا ند.

فستیوال گدی‌ها

همه ساله در اواخر ماه مارچ در توکیو پا یتخت کشور جاپان مراسم عنعنوی فستیوال گدی ها بر گزار می گردد. امسال توجه علا قمندا ن این فستیوال را بیشتر کار ها ی یك مینا تو ریست جا پانی بنام



تاکاکا تنسی بخود جلب نمود ا ین مینا توریست در ساحهٔ ۶،۵ سانتی متر یك سیت مکمل گدی های قشنگ رنگ آمیزی شده را جا داده بود.

پسته رسانی

همه می دانیم که سو یس یك کشور کو هستانی بوده و کوه‌های آن دارای ار تفا عات خیلی زیاد می باشد. در بالای این کوه ها اکثرا هوتل های بزرگ اعمار گردیده که مسافرین و سیاحان دران زند گی می کنند.

درین اواخر امور پسته ر سا نی یکی از هوتل های راکه در نقطهٔ خیلی بلند یك کوه واقع است به یك سگی بنام باری سپرده اند. با ین ترتیب که پاکت های پستی رادربین یك خریطه بزرگ انداخته به گردن سگ می آویزند و سگ را درجایگاه مخصوص هوائی که از زمین به قلهٔ کوه کشیده شده قـرار می دهند. سگ خر یطه حا مـل پا کت های



پستی را به قلهٔ کوه از ین طر یق رسانیده وازانجا نامه های دیگری‌را که جمع شده باخود بمر کز پستی می آورد.

کلمات اطفال بروی نوار

روحیات دانان آسترالیائی همه‌روزه مکا لمهٔ اطفال پنجساله‌را که بین خود و یا بزر گسالان صحبت می کنند بالای فیته‌های تیپ‌ریکاردر ثبت نموده اند واین مکا لمه ها را مورد بر رسی قرار می دهند تا بدا نند یك طفل تا زمان سن شمول بمکتب کدام کلمات را بیشتر د ر صحبت های خود استعمال می کنند دراثر مطا لعا تیکه درین مورد بعمل آورده اند ثابت شده که طفل کلمات (من) و بعد ازان تر کیبی ازین کلمه را (من می خواهم) ، (من خواهم‌بود) (من دو ست دارم) را بیشتر د ر مکا لمات خود تکرار می کنند. یك طفل پنج ساله بصورت و سطی‌یازده هزار کلمه را روزانه استعمال‌میکند. این مطالعه روی کدام دلچسپی‌دیگری نیست بلکه دانشمندان رو حیا ت و معلمین میخوا هند بدا نند که از کدام لغات بیشتر در کتاب ها ی درسی اطفال استفاده گردد.

ملیونر

الکساندر کوپرین

مترجم : ولی لطیفی

شام روز سوم عید میلاد مسیح، در منزل راکیتین روزنامه نگار مجرد شعبه پست چند نفر مهمان بودند، این حادثه دریك محـل بسیار کوچك وکثیف مرزی بنام کراسیلوف اتفاق افتاد .

ساکنین این منطقه کوچك راتقریبا سه هزار نفردهقان تشکیل میداد. اینهامردم بسیـار افسرده‌ای بودندکه درمیان شان تعدادمعاشرین مشخص تربود، ودراین اجتـماع ، مامورین پائین رتبه شعبه پست، معاون شعبه گذرنامه اموال ، پولیس محل، پدرروحانی، آموزگار بامعاونش شامل بودند . دراوقات صرف غذا برای جلوگیری ازمصارف اضافی آنها کمتر همدیگر راملاقات میکردند، ولی درعید میـلاد مسیح واعیاد دیگر حتماملاقاتهای تعارفی‌بعمل می آمد وبه نوبت مجالس کوچك رقص‌تشکیل میدادند که دراین شب‌نشینی‌هاباسازدهانی ویاویلون تاصبح میرقصیدند وازخوراکه های معمولی زن صاحب خانه میخوردند وازودکای تهوع آورمحلی که ازکچالو ساخته میشـد مینوشیدند .

میزرادریکی ازدواتاق کوچکی که اسم پـر دبدبه مهمانخانه بالای آن اطلاق میشد، بافرق ازآن دیگری که بنام اتاق خواب بود، چیده بود. درصدر میزآمرشعبه پست شمید رنگ پریده، فربه مانند اینکه دم کـرده باشد پژمرده وبی تفاوت به تمام جهان نشسته بود. دردوطرف شمید ومقابلش واسیلی وصاحـب خانه، یك مردسیاه جرده کوچك انـدام و پرانر جی با صورت زرد تا ریك‌وسفیدیهای زرد رنگ چشم وبانگاه های تملق آمیـز وحیله‌گرانه جاگرفته بود. جاهای بعـدی را اشخاص آتی اشغال کرده بودند :

معاون کلانتری پاولف یك افسرقزاق‌متقاعد خوش طبع، یکه خوان وجنجالی درمقابل او «موسیرین» ترش روویك مردباتیپ راهبانـه باموهای ژولیده وسیاه که خودرا فدایی بی سروصدا یادمیکرد .

وبالاخره درانجام میزاگی فومیچ مستخد م شعبه پست که نظر به محجوبیت وخجالتی بودنش همیشه‌جای آخرراشغال میکرد، نشسته بود .

اگی فومیچ تاسرحد امکان از مهمانی رفتن خودداری میکرد زیرا مهمانی رفتن اورامجبور میساخت تادرمنزل خود نیز پذیرایی کند . اونادارترین مستخدم درتمام شعبه پست بود وبرعلاوه مکلفیت داشت که خانم، خشو، و شش طفلش راتغذیه کند ولباس بپوشاند که معاش بیست دوروبلی ماهانه اوهیچگاه کفایت نمیکرد. یك‌بارکه اوبرحسب‌ضرورت مهمانی‌یی ترتیب میداد، دراقتصاد خانواده چنان شگاف مخوفی پدیدمی آ مد که‌بر تلا فی واصلاح آن یك تقلیل خارق‌العاده درمصارف روزانه لازم می آمد. تمام فامیل مجبورمیشدند کـه مدتهاازگوشت وچای صبح ومصرف اضافـی چوب چشم بپوشند .

آمرعمومی که ندرتابرای بازرسی شعبـه پست می آمد همیشه نیمه خصمانه بطرف‌کرتی کهنه وشاریده وپینه خورده درقسمت آرنج هاویخن اوکه ازشدت چرك برق میزد، چپ چپ نگاه میکرد. اگر آمراگی فومیچ راازسبب این بی پروایی راجع به وضع ظاهرش‌چیزی نمیگفت آن فقط ازترحم دلسوزی بودکه ناخود آگاه جثه درازاو- چهره رنگ پریده وکنجتك دارش- تارهای نادر موهای نصواری رنگ که بروتها وریش اورازینت می بخشید وتبسم نوازش کارانه وگنهگارانه ای لبهای کم‌خونش وچشم رنگ باخته وبیرنگش - هرکس رابه رحم می آورد .

اکنون اگی فومیچ تنهابه اثریك مجبوریت لازمی آمده بود. زن بیماراوکه همیشه دندان هایش با دستمال بسته بود در همین‌روزها طفلی بدنیا می آورد. اضافه برآن موزه های پسرارشدش پاره شده بودکه هردوی آنها پول‌لازم داشت .درحالیکه درمنزل‌یك‌کپیك‌هم نبود. وضع درمنزل تابه حدی بحرانی بود که اگی فومیچ باوجود حجب خودتصمیم گرفت که درشب نشینی منزل راکیتین به هرشکلی ازاشکال چندروبل ازکسی قرض بگیرد. و اکنون اوعقب میزپریشان خاطر ورنگ پریده ترازهمیشه، باقلب یخ زده ازحیاء نشسته بودودرحالیکه دست های لرزان وعصبی خودرا به همدیگر مالش میداد، انتظار یك لحظـه مناسب راداشت تابه تقاضایش جامه عمـل بپوشاند . اوباشرمندگی وشتاب ازهر توته گوشتی که برای اوتعارف میشد از بیم‌آنکه مصرف صاحب خانه زیاد نشود «این مطلب راتنهانادارن درك میکنند» خودداری میکرد . مهمانان خوردند ونوشیدند . بین آنها مدتی میشدکه یك صحبت طولانی وملال آور وبدون نتیجه راجع به ملاك ها، به آمرعمومی پسته‌ای محلات اطراف وفصل آینده درگرفته بـود . این صحبت بحدی بدون تازگی وتکراری برای آنهابودکه هرنفرقبلامی فهمیدکه هم‌صحبت‌اش کدام فکاهی راقصه خواهد کرد . اگی فومیچ سه ویاچهاربارچنین تصورکردکه موقع مناسب فرا رسیده او فکر میکرد که بهتر ین موقع وقت صحبت عمومی است‌که بطورنامحسوس بطرف معاون کلانتری ویامعلم خم شود و از آنهاپول خواهش کند . واوبطرف آنها خـم شده وآماده میشد تاآستین آنها رالمس کرده وتوجه ایشان رابطرف خودجلب کند وبعـد راجع به خواهش خودبگوید: اماهر باریـك محجوبیت غیرقابل بیان، تقریبا ترس حرکات اورافلج میساخت .

صحبت‌کم‌کم تغیرکرد وروی این موضـوع چرخیدن گرفت‌که زندگی چقدر سخت شـده همه چیزگران است، مستخدمین خرد وکوچك ندرتاازراه خوش خدمتی وارد مردم میشوند. این جهت صحبت برای همه بطورعموم نزدیك وآشنابود وهرکدام نظرخودرا ارائه میدادکه «هرچه بگوئی مهمتراز هرچیزدرزندگی پـول است وپول : باداشتن آن لازم نیست که‌عاقل یازیبایازحمت کش باشی . بهرحال مـردم مقابل اشیاء طلا بی‌سر خم‌میکنند.»

آخرمن یکبار کم مانده بودثروتمند شوم ، شمید با صدای خفه این را گفته وادامه‌داد، یك زمانی من درعروسی پرچنسکی ملاك دعوت بودم ... آنجاتقریبا بیسـت نفر ازمـلاکین لهستانی آمده بودند . وبعد ازصرف غـذا طبعابازی ورق آغازشد . درجیبهایم خـوب بخاطر ندارم بیست یابیست وپنج روبل بود. طبعا دربین آنها جای نشستن برای‌من‌نبوددر صور تیکه آنها باهزارها روبل‌بازی میکردند من درکنار آنها ایستاده وتماشا میکرد م . یك ملاك بابروتهای دراز ناگهانی بمن‌میگوید: «شماچراپول نمی گذارید .» من به او جواب میدهم که نزدمن آنقدر پول وجودندارد تابازی کنم اومیگوید: «اهمیت ندارد- بگذارید » آنگاه لجم گرفت . نزدم یك‌روبلی‌نقره یـی دوران امپراطریس «ایکاترین» بود. من آنرا بقسم خاطره حفظ‌کرده بودم . «فکر میکنم بیا این راهم بگذارم» گذاشتم . فکرش رابکنید، بردم . من دوباره گذاشتم بردم. یکباردیگر وبازهم وبازهم بردم. درظرف چند دقیقه‌تمام بانك راجمع کردم. بانك گذارمیگوید : «اکنون شمابانك بگذارید» ومنـهم نشسـتم . ورق تقسیم میکنم . هرکس ورق خوب نشان‌میدهد من همان لحظه ورق میگیرم ومیدان رامیبرم. نزدمن درحدود پانزده هزارروبل جمع شـد . من فکرمیکنم که باید برخیزم ، اما تاسفـم می آید: اگربرخیزم به خوشبختی خود پشت پاخواهم زد دراین میانه «پرچنسکی» همان کسیکه عروسی‌اش بودنزدیك میز می آید . «خوب ، خوب، بمن میگوید شمادر عشق طالع دارید ولی درقمار نباید داشته باشید . بدهید من ادامه میدهم » من به جوابش میگویم : «معذرت میخواهم من ورق تقسیم کرده‌ام» اومیگوید : «شما. بسیارخوب. بانك !» دهن همه باز میماند. اما هیچکاری نمی توانستم بکنم .

من ورقهارارخ میکنم واوحتی ورق نمیگیرد و متقلب حتی چشم برهم نمی زند. وشماتصور کنیدکه درورق دوم تمام پولهارا گرفته ودور رفت . اومیگوید : «من اکنون بیشتر ازاین بازی نمیکنم » .

همه قصه شمیدرا باهیجان وچشمان ازحدقه برآمده شنیدند . درست مثل اینکه آنها خود شان این پانزده هزارروبل را دیدند و بوی وخش خش نوتها راشنیدند .

یکی از مهمانان در حالیکه نفس عمیق‌بیرون داد. گفت :

- واشخاص خوشبختی نیزهستند که باتکت لاتری خود میبرند . «همه خبرداشتند که او تکت پس انداز بانك دارد» درهمین روز ها خواندم که رباخواری دوصد هزار روبل را قاپید . اگرهمین پول به‌کدام تنگ دسـت و نادار میرسید چه‌خوب میشد .

معلم باصدای بم ومتفکرانه گفت :

- بلی ... ا تفاق میفیتد. ولی میگویندکه اگریك تکت یکبار برد، دردفعه دیگر بـدون تردید میبرد . نمیدانم حقیقت داردیاخیر ؟

معاون کلانتری جواب داد .

- بلی، میگویند. منتها من این حرف را باور ندارم . ... اما درمحل کار مابایك کاتب این اتفاق اوفتاد . کاتب دردفتـر کـانتری خدمت میکرد . به ترتیبی یك تکت دست و پاکرد . یك روزاوبه دفتر می آید وآمر شعبه ازاوپرسان میکند :

«سرگی ایوانویچ نمره تکت شماچنداست.»

اوجواب میدهد «خوب بخاطرندارم‌که چند بود. بهرحال فرض‌کنیم «ی- ۱۲۲۳» «به شماتبریك میگویم. شماپنجاه هزارروبل برنده شده اید» درروزنامه دیدند : درست -ی-۱۲۲۳- پنجاه هزارروبل .کاتب سرسام گرفت، مهمانـی تشکیل داد همه شامپاین نوشیدند وبه او تبریك گفته خطابه هادادند . ولی فردای آن روزهمان روزنامه اشتباه خودرااصلاح کـرده نوشت‌که به‌جای«گ‌-۱۱۲٤» اشتباً«ی-۱۲۲۳» به‌چاپ رسیده بدین ترتیب کا تب به تـب دایمی حمله اعصاب دچار شد .

این داستانهای پیش پاافتاده که در همه دنیامعروف ومانند دوقطره آب بهم شبیه بود، همچنین جریان داشت:را جع به «پاتشلید» که پیاده تاپاریس آمده ودر آغاز گوگـرد فروشی میکرد وبعدها صدهاملیون در آمـد سالیانه داشت . راجع به‌گنج های زیر زمینی، راجع به بردن های بزرگ درقمار، راجع بـه زدوبندهای قاچا قچیان و راجع به کار های غیر منتظره وشگفت انگیز ملیونر امریکایی .

اگرچه اگی فومیچ شخصا هیچ صحبت‌نکرد ولی باتمام جان دراین صحبت ها حصه گرفت. باوجود ظاهر بی رنگش،مثلیکه کثیرا اتفاق میفتد اودارای یك تصور آتشین بود وتمـام قصه هاراکه درحضورش کردند اوتمام آنها رابه وضاحت میدید. صحبت هاراجع به‌قروضی راجع به ثروتهای باد آورده، راجع به‌ایـن مو جودات پر قدرت وبهت آورکه‌بنام‌ملیونر یادمیشوند وهیچگونه امتناع رادر بوالهوسی های خود نمی شناسند،اورا مرتعش‌ومضطرب ساخت . ومخصوصا درلحظاتی ناراحت ساخت که چندروبل ناچیز برای دستمزدقابله‌وموزه های پسرش قیمت حیاتی داشت .

- بعضی هادرراه هم پول پیدا میکنند - اگی فومیچ بطور ناگهانی این رابه خودگفت :

همه بطرف اوباتعجب نگاه کردند - اوتا بحال درتمام طول شب یك سخنی هم نگفته بود .

اگی فومیچ خجالت کشیده چشم های خودرا پائین انداخت .

معاون کلانتری به استهزاگفت :

- چرانی . درجاده هانیزپیدا میکنند ولی تنها ... درجیب های بیگانگان .

همه خندیدند . ولی تنهاسبب خنده لطیفه معاون کلانتری نبود، بلکه چهره رنگ پریده اگی فومیچ بودکه آنهارابه خنده واداشت . بعدهرکدام داستانی ازسر قتهای بزرگ و جسورانه راقصه کردند . پیش چشمان اگی فومیچ دوباره ده هاوصدها وهزار ها روبـل به چرخیدن شروع‌کرد، توده های بزرگـ ورنگارنگ‌نوتها، اسم‌های سحرآمیز ثروتمندان که‌شمارپولهای شان رانمی فهمند، از مقابل دیدگان اودور نمیشد . حالت او شبیه انسان گرسنه ای بودکه به شیشه های یك دکـان خوراکه فروشی نگاه می کند .

ساعت کهنه دیواری باآواز خفه‌ای سه‌بعد ازنصف شب رااعلام کرد. کشیش ازجـــا برخاسته درحالیکه آستین های دراز چین سیاه خودرا بالامیبرد بخداحافظی شروع‌کرد درعقب اودیگران نیر برخاستند به جزاگی فومیچ. تازمانیکه راکیتین همه مهمانان راباشمع تادر خروجی مشایعت کرد، اگی فومیچ در جـای خودبدون حرکت نشسته ومشوش بادست‌های لرزان ازنان روی میزگلوله های کوچك‌درست میکرد . اگی فو میچ‌باخود فکرمیکرد.«همینکه راکیتین بازگشت من ازاوخواهش میکنم . تنها بایدکمی دلاوربود ... وراستی اوکه مرا از سبب خواهشم نخواهد خورد ؟»



بالاخره راکیتین برگشت، ودرحالیکه از نرفتن اگی فومیچ بادیگران متعجب بود کنار اونشست اماآگی فومیچ، بجای آنکه دفعتا خواهش خودراآغاز کند صحبت طویل وملال آوری راراجع به‌خدمت وکمی معاش شروع‌کرد. راکیتین ازاحترام باچشمان نیمه خوابیده به طرف اونگاه کرده وطوری وانمود میکردکه به اوگوش میدهد وباهرخمیازه‌ای که بادهن‌بسته میکشید تمام وجودش میلرزید . نیم ساعت بدین منوال گذشت .

بالاخره را کیتین تحمل نتوانسته‌وبایك‌دهن دره آواز دار وبلند خمیازه کشید .

– آخ بدبختی !ـ اوباآواز خواب آلودگفت: فرداصبح من نوکری وال هستم ...

اگی فومیچ باعجله برخاسته وشروع به معذرت خواستن کرد. دردهلیز درحالیکه از دستگیر درگرفته بودناگهان بی تصمیمی را کنارزده بطرف راکیتین چرخ خورد .

– گوش‌کن – اوباآواز خفه وچشمان پائین انداخته ادامه داد – من یك ... من ازتویك.. خواهش ....کوچك دارم. راکیتین باپریشانی سوال کرد.

– چه گپ است ؟

– میفهمی ... من .. من‌نمی خواستم که ترانارام بسازم ... زنم – باید بزاید .. تو میفهمی.. میفهمی‌حتمی‌است..من بخداتاتاریخ بیستم میپردازم ... روبل ...، اومیخواست که ده روبل بگوید. ولی خودش ازاین مبلغ ترسیدـ ممکن است پنج روبل قرض بدهی...

– قسم به‌خدا یك کپیك هم نیست،راکیتین درحالیکه بطورقانع‌کننده دستها داروی سینه میفشرد جواب دادـ توکه میفهمی درتمام خانه یك کپیك هم نیست .

اگی‌فومیچ ازلحن فوق‌العاده صادقانه‌راکیتین

بقیه درصفحه ٦٣

بخوبی فهمیدکه اوپول دارد ولی میترسد وام بدهد.

اگی فومیچ چیزی مانند معذرت زیر زبان نجواکرده وازخانه به سرك برآمد .

یك شب یخبندان ، خاموش ومهتابی بود. ..رکهای عریض باتوده های برف وکلبه های پست باکلاه های سفید برفی ودرخت ها ی پوشیده ازبرف مانند اینکه پنبه پاشیده‌اند همه مرده بنظر می آمد . برفهازیر قدمهایش باسروصدا غژغژ میکرد .

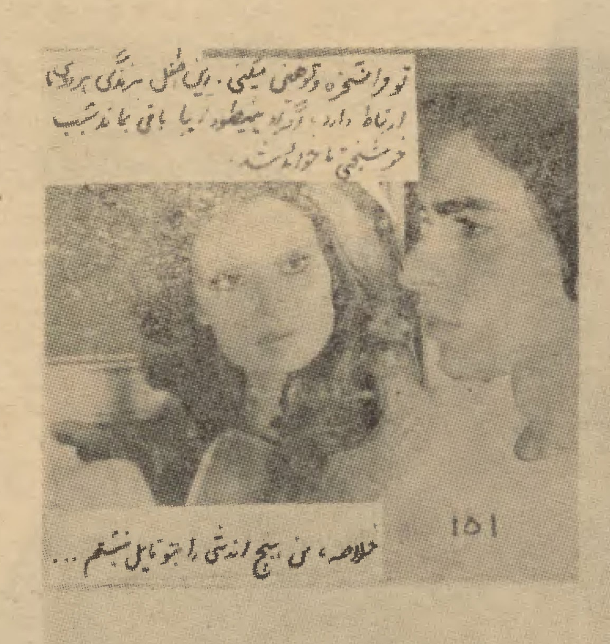
بقیه در صفحه ٦٣

سرنوشت

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر بست که‌در شرکت عطـرفروشی یك وکیل دعوی بنام(ژیو) کارمیکند. یك بچه دلپسند است ، نیز ملاقات میکند. یکی از همصنفی های دوره شاگرد ی اش است میرود ،وتصادفا درآنجا یك همصنفی‌سابق. دیگرش راکه «موریس» نام دارد و یك بچه دلپسند است، نیز ملاقات میکند. (موریس) و«واندا» متقا بلتاً به یکد یگر ابراز دوستی ننموده وبعد از چندی با هم‌ازدواج میکنند . یك روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتوان‌کارکند. اما «موریس»بخاطر معیشت خـو دو همسرش در پهلوی درس، بعداز چا شت‌کارمیکند چندروز بعدطفل تولد میشود . اما (ایرین) همینکه میشنود «مو ریس» بعد ازچاشت کار میکند، متاثر میگردد . واینـك بقیه داستان :









۱۵۴

پیوسته آنها بشفاخانه انتقال داده میشود. مریض و ولندا
فوراً علاج گردیده اما قبل ساعتی عصبانیت برده میشود.

۱۵۵

دوستی آنها کاملاً شکل دیگر را بخود گرفته است
اما مهم نیست که حالا زندگی در شکست گردد.

از دیدگاه آنها را بشفاخانه انتقال داده اند.
مکان فنی که هیچ حرف نزده است.

۱۵۷

خودش می گم گپ بزن، کم است تا
کم نمیرم.

۱۵۸

غیر از اینکه منتظر بمانم دیگر هیچ چیزی
کرده نمیتوانم.

لحظاتی بعد داکتر
می آید و به پرویز
میگوید که طفل فوت
کرده و او را تسلی
می دهد.

۱۵۹

ولندا، بیا برویم خانه.

چه میگویی؟ طفل را همین جا بگذارم؟

۱۶۰

ولندا، خوی وانمود می کند که اصلاً نمیخواهد از این
واقعه آگاه شود.

تنها من و تو

بیا یک موتر کرایی
بگیریم و به شهر برویم

باقی دارد



زنان و دختران



شوهر تان را یاری کنید

به شوهر خود یاری کنید تابداندبسوی چه هدفی میرود .پریشانی و اغتشاش فکری نه تنها علت عمده‌نگرانیست بلکه یکی از بزر گترین موانع و صول بموفقیت نیز بشمارمی رود .بنا برین اولین قدمی که‌زن می توانند برای کمك به شو هران‌شان بردارند اینست که **ایشان را** تشویق نمایند و مقصود و هدف‌روشنی درزندگی معین کنند .

کامیابی ومو فقیت بنظر شما وشوهر تان در چیست ؟

آیا، در پول وثروت است ؟ درحیثیت وآبرو ست؟ در امنیـت و سلامت است ؟در قدرت است ؟د رخدمت بدیگران است؟ در اشتغا ل بکاری رضا یتبخش است ؟



اینها پر سشها یست که شما وشوهر تان باید به آنها پاسخ‌بدهید زیرا موفقیت وکا میابی مفا هیـم گوناگون دارد ونظریات تـمردم دراین زمینه متفاوتست .

مفهوم کامیابی را برای خود د رزنـدگـی مشخص کنید و بـرای پیشرفت بسوی‌مقصود تصمیم قاطع‌بگیرید .

زن باید به نحو روشن وصریحی‌ازمقاصد شوهر خود در زندگی آگاه باشد تا بتواند برای رسانیدن با ن‌مقاصد بوی کمك نمایـد . تـصور نشود که فقط کافیست شوهر تا ن‌بسوی چه هدفی پیش می رود ،شما هم باید در طرح نقشه های اوشرکت‌داشته باشید وسهمی ایفا کنید .

طفل شما

طفل و غذای وی



فرض کنیم که شما به طفل خویش‌از سن پنج ماهگی روز یك شب‌شیر بوسیله پیاله میدهید .وقتی که ۸یا۹ ماهه می شود از خود بپر سید آیا با خوردن شیر از پیاله طفل چه‌وضعی اختیار نموده است ؟ هرگاه کمی‌ازشیرخوردن‌بابو تل‌دلسرد‌یا‌پیاله‌علاقه بیشتر‌پیدا کرده‌است ،تدریجا مقدار شیر را در پیاله افزایـــش‌بخشید .در هر وقت غذا پیاله شیر را برایش بدهید که این کار خوردن‌شیررابا بوتل کم‌وکمتر مـی سازد سپس شیر بوتل دریکی از اوقات‌معینه غذائی که کمتر عـلاقه نشا ن دهد بکلی قطع (معمولا در وقـت‌ناشتای صبح‌و غذای چاشـت)در عوض با پیاله شیر داده شود .بعدابوتل وقت دوم وبالاخره در صور ت انکشاف بیشتر بوتل وقت سو م‌را نیز قطع نمائید .بیشتر اطفال بو تل وقت‌غذای شب خودرا دوست‌داشته وبه آسانی وزودی به ترك آن‌تسلیم نمی شود. عده اطفال دیـگر عیـن احساس را در مورد بوتل شیروقت صبح دارند .

باید گفت که میل ورضایت طفل باشیر خوران بوسیله پیاله دائـم ثابت نمی باشد زیرا اکثر کشید ن دندان‌ویاسر ماخوردگی طفل‌رابر‌آن میدارد تادرخلال‌آن‌اوقات‌بیشتر‌بشیر بوتل تمایل پیدا می کند ،لهذا شما هم (والدین) ضرورت طفل‌را درین حالات پیروی ومراعات نمایید

البته آن تمایل که طفل را قبـلا وادار ساخته بود بوتل را ترك‌نماید وقتی که احساس بهبود نمود وباآن نقیصه مرفوع گردد دو باره با شیر پیاله رجوع خواهد نمود .

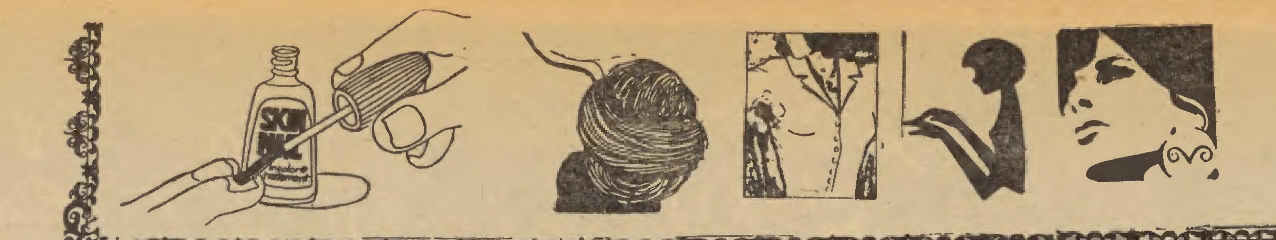
زن از هر نگاه

زنها فقطدوست داشتن رادوست دارند وبس با آنها از وفا داری‌نباید صحبت کرد .

(ها بزی دور وینه)

نایاب ترین چیز ها صمیمیت و یگا نگی است ونایاب تر از همـه صمیمیت زن در خانواده اش مـی باشد .

بر خلاف گمان مردم مهربانی و صفایی زن رباینده دلها ست، نه قشنگی او . (ولیام شکسپیر)



عیادت بیمار

وقتی یکی از اقــوام ،دوستان و آشنایان تان بیمار میشود هر قد ر هم گرفتار باشید ادب حکم میکندکه به عیادتش بروید .بیماری باعث‌می شود که شخص زود رنج وپر توقع شود واگر بعضی ها به عیاد تش نروند تصور میکند که آنها اهمیتی برای او قائل نیستند وعلاقه ای‌به او ندارند .

وقتی به عیادت بیمار میروید با صدای بلند صحبت نکنید .ادب‌حکم میکند که درباره سلامتش چندسوال مختصر بکنید ولی درین باره نباید از بیمار زیاد سوال بکنید .البتـه اگر بیمار اصراردارد در باره‌بیماریش توضیحات زیاد بدهد باید با توجـه سخنانش را بشنوید به هیچ وجه‌در باره بیمارانی که بیماری شبیه به‌او داشته اند در باره اینکه به اثـر بیماری های سخت در گذشته اندر باره بدبختی هاو حوادث صحبت نه کنید بر عکس باید باسخنان امید وار کننده روحیه‌او را تقویت کنید. اگر بیماری که مدتها باید بستری باشد شما که به عیادت وی میرو ید

در باره مسافرت ت‌هائی که در پیش دارید مهما نیهائی که رفته ایـد . خوش گذرانی ها وخرید ها وخلاصه خوشی هائی کـه سلامتی جسمی و روحی تان‌باعث شده که‌شما از آنها بـر خوردار شوید باید صحبت نه کنید زیرا او پیش از پیش متو جه میشود که از چه نعمتهائی محر وم شده وفوق العاده افسرده خاطر می شود. اگر بیمار تنها ست وتنهائی آرزش میدهد بیشتر بـه عیادتش بروید ومدت زیاد تری در کنارش بنشینید .اگر بیمار یشس‌طوری است که زودخسته میشود واحتیاج‌بیشتری به استراحت دارد عیادت شما باید بسیار کوتاه باشد .شما میتوا نید به‌بمیار بیشترگل ببرید. درصورت که تمایل وصمیمتی بیشتر بـه او دارید میتوانید برایش کتاب یا چیز های دیگر ببرید تا هنگام تنهایـی خود را سر گرم کند .اگر بیمار در منزل بستری است مواقعی کـــه معمولا استر احت میکند یامیخوا بد مزاحمش نشوید اگر به عیـــاد ت

کودك بیماری میروید حتما برایـش اسباب بازی یا کتاب مخصو صـ ببرید تـا خودرا سر گـرم کنـد. ضمنا به خاطر داشته باشید که شخص بیمار بسیار حساس است پس آنچه را می خواهید بگو ئیـد کاملا بسنجید .

ملالی هما (فضلیار)

پخت وپز

کتلت

ابتدا ـ۱۱۰ گرام شیر رابجوشانیدوبگذارید که سرد شود .آنگاه،۱۵۰ گرام نان سفید را در آن تر کنید ونیم کیلو گوشت ران بی استخوا ن را دو بار آزمایش کنید ودر ظرفی‌بریزید ویکدانه پیاز را رویش رنده



کنید .نان سفید را که در شیر ترکرده اید ،بعد از آنکه گوشت ر ا از ماشین خارج نمودید ،آنرا نیـــزماشین کنید وبالای گوشت وپیا ز بریزید. دو دانه تخم مرغ را بانمك‌ومرچ کافی اضافه کنید وبا دست الك خارج سازید ودرظرفی بمانید.سپس هـربار مقداری از مـخلوط را بردارید .

بقیه در صفحه ۵۷

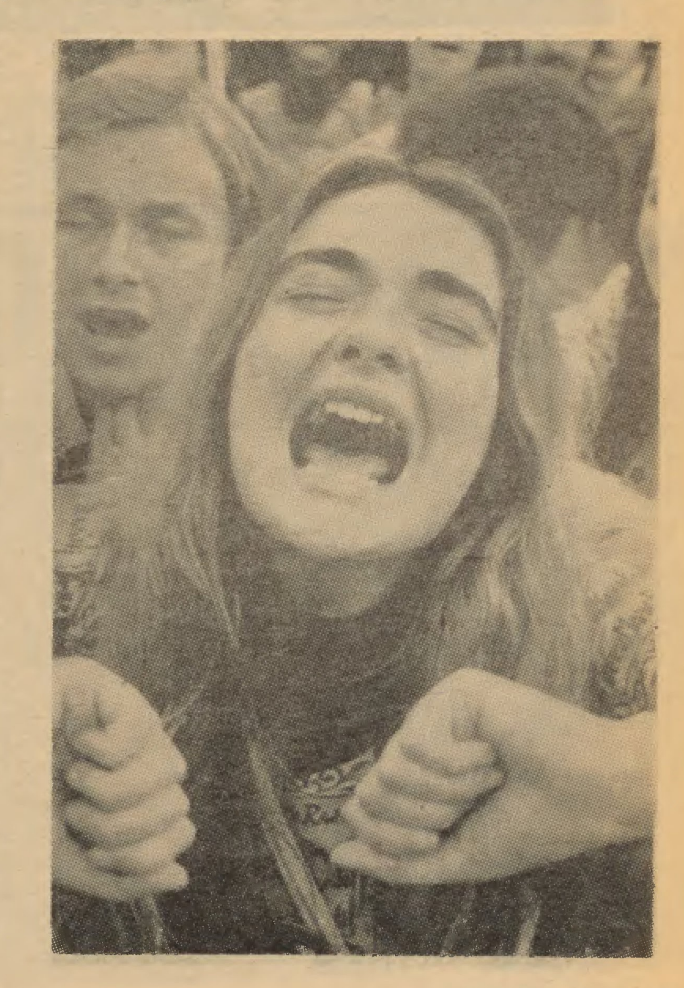
دونمونه از مودها لباس پائیز؛

پوهنمل غلام جیلانی

چگونه میتوانیم از عصبانیت های بیمورد جلوگیری کنیم؟

کج‌خلقی تندمزاجی و عصبانیت که همه آن اشکال مختلفه خشم بحساب میروند از جمله هیجانات ناگوار و غیر مطلوب بوده وتظاهران دراکثر مواقع به ضرر انسان تمام میشود . هر کدام ما خواهی نخواهی بانواع و اشکال گوناگون خشم آشنا بوده وانسان در هرسن وسالی که باشد گه‌وناگه خشمگین میشود عصبانیت نشان میدهد وکج خلقی میکند حتی اطفال در مواقع مختلف خشمگین میشوند منتهی چگونگی تظاهر این هیجان باسن وسال فرق میکند زیرا نشان همینکه آهسته آهسته رشد کرده وبه جوانی نزدیك میشود صورت نمایش هیجانات‌را چنانکه کلتور و ثقافت جامعه مربوطه اش ایجاب میکنند یاد میگیرد مثلا ما اینرا می آموزیم که در کجا باید کج خلقی نکنیم ودرچه موقعی باصدای‌بلند خنده راسردهیم اما مشکل عمده هر کدام ما این است‌که ماهمیشه نمیتوانیم خود را ازتاثیرهیجانات مختلف کاملا برکنار نگه داریم وبعضا چنان اتفاق می افتد که هیجان بر عقل ومنطق‌غلبه حاصل میکند و با النتیجه سلوکی‌از ماسر میزند که بعد ها پیشمانی بار می آرد.

چنانکه هیچ معلولی بی علت نیست‌سلوك



درددل جوانان

در حالیکه سی سال از عمرم میگذرد والبته بگفتهٔ بعضی ها سرد وگرم روز گار را هم چشیده ام‌ولی تاهنوز موفق نشده ام که به یگانه آرزوی خویش بر سم.

شاید بپر سید که این چه‌آرزویی خواهد بود که برای من این قدر مهم وبا ارزش است. به شما معلوم است که سعادت و خو شبختی یك انسان زمانی میسر میگردد که تشکیل خانه و خانواده را داده و این کانون آرام خا نوادگی است که انسان را جرئت می بخشد تا د ر وظایف خویش هر چه بیشتر سعی نموده و برای مردم ووطن خو یش مصدر خد مت گردد. ولی افسو س که من از ین کانون محر وم‌هستم

سه سال قبل بیکی ازاقوام خویش که دختر شریف و تحصیل کر د ۂ بود، دل بستم ونزد فا میلش خوا ستگا ر فر ستا د م ولی جواب فا میل دختر با و جود یکه با خانوادۂ ما قرابت ن ز دیك دا شت یأس آور ونا امید کننده بود .

آنها انتقاد نموده بودندکه من صاحب خانه لوکس و مو تر نمیباشم وما نمیتوانیم که برای دختر خو یش بدبختی و فقر بخریم .

درست است که من خانه شیك و موتر ندارم اما درعوض علم دارم و تحصیل کرده هستم اگر خا نه لوکس ندارم لیکن خانه ای دارم که درآن زندگی ساده ای را میتوان سپری کرد. من به این عقیده هستم

نا مه ها ی رسیده

بناغلی علیپاور (اخگر) متعلم‌صنف یازده لیسه صنا یع کابل

نامه شما به اداره مجله رسید از همکاریتان تشکر اینهم قسمتی از نوشتهٔ شما .

در جا معه چون افغا نستان که تازه در راه ار تقاء قدمی بجلو برداشته است نقش جوان‌وروشنفکر بیشتر ازهمه احساس میشود.

جوانان با درك مسؤلیت ها ی اجتماعی خود آراسته با او صافی منحیث یك جوان وا قعی سعی نمایند تا در هر مو قعیت که قر ار دارند و بهر شکلی که استعداد در ایشان سراغ میشود به مردم‌مملکت خود مصدر خد متی شوند.

* * *

پیغله سیما از ولایت مزار:

نامه شما به اداره مجله ژوندون رسید امید وارم که همکار یتا نرا با مجله ادامه بد هید .

* * *

بناغلی زلمی از شهر نو:

مضمون شما به اداره مجله ر سید اگر کمی بیشتر مطا لعه کنید مضامین بهتر خوا هید نو شت به امید مو فقیت شما.

ژوندون



که اگر انسان خوشبخت است واز زندگی لذت می‌برد وباخیال راحت به حیات خوش خانوادگی خویش ادامه میدهد تنها با داشتن پول وثروت، خانه و موتر نبوده بلکه اتحاد نظر، توافق روحی، داشتن حسن اعتماد به نفس وو ظیفه شناسی است که خانواده را خوشبخت می سازد و آنها را امیدوار به زندگی آیندهٔ میسازد.

من این چند سطر را برای آن نوشتم تا خانواده ها یکه با چنین کار ها یشان که خلاف قانون شریعت و قانون مدنی است متوجه اعمال خود گردند. و نگذارند که حیات وزندگی آنهارا، که‌میخواهند زندگی آبرو مندانهٔ را برای خود تشکیل دهند واز نعمت گرم خانوادگی بهره مند و بر خوردار گردند محروم شوند.

امید است با نشر این نامه فامیل هایکه باعث بدبختی فرزندان شان میشوند متوجه اعمال خود گردیده و بیشتر ازین مانع تشکیل خوشبختی آنها نشوند.

م ـ ن از کندز

بناغلی احمدولی از لیسه‌حبیبیه:

نامه‌شما به اداره مجله ژوندون رسید انتقاد شما در مورد فیشن ومود های نا پسند که امروز رواج دارد بجا بوده امید واریم آنهای که از این چنین مود ها پیروی میکنند جداً خود داری نمایند. در انتظار نامه های بیشتر شما.

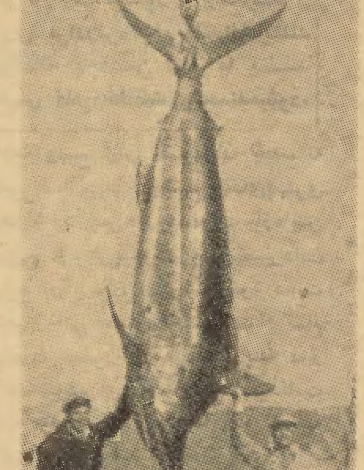
* * *

پیغله زرغونه ازلیسه آریانا :

نامهٔ شما که عنوانی مدیریت مجله ژوندون تحریر یافته بود به اداره مجله رسید. موضوعیکه شما انتخاب نموده بودید باربار در مجله چاپ شده است.

امید واریم که با مضامین جدید وجالب همکاریتان را با ما ادامه دهید.

صنعت ماهیگیری



صنعت‌ماهیگیری هم زمان بادیگر صنایع در کشور های اروپا یی پیشرفت قابل ملاحظه نموده‌است. یك تعداد زیاد مردم به‌این شکار علاقه گرفته بعضی برای تفریح وبرخی برای امرار معاش به‌این‌کار دلچسپی گرفته و به آن مشغول‌اند.

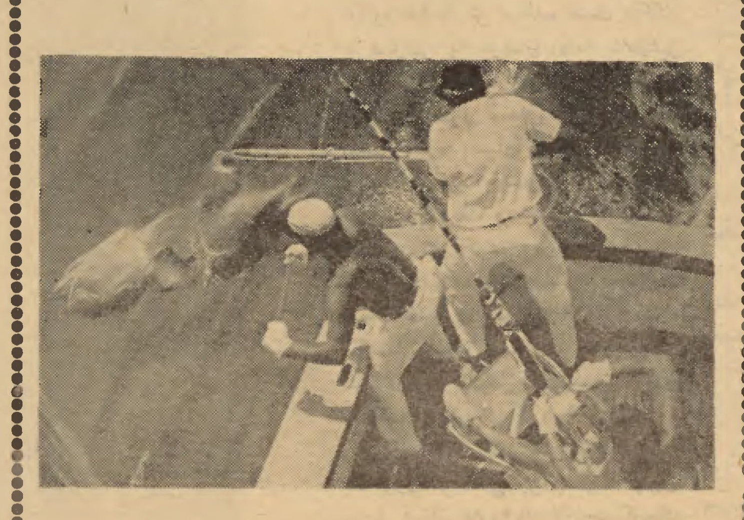
شکار ماهی نه تنها توسط گروپ های کوچك از ماهیگیران صورت میگیرد بلکه یك عده از اشخاص دراین راه سرمایه گزاری نموده وبا کشتی ووسایل مدرن امروزه توانسته اند فابریکه های را بکار بیاندازند.

این فابریکه‌ها نه تنها ماهی‌هارا بصورت (کانزرو) به بازار عرضه میکنند بلکه از روغن و استخوان‌آن نیز در صنایع مختلفه کار میگیرند.

واز فروش آن مبالغ هنگفت‌و قابل ملاحظه ای بدست می آورند.

در عکس‌ها شما سه‌نفر ازماهیگیران رامی بینید که به شکار مشغول‌اند.

بقیه درصفحه ۵۷



موقعیکه ماهی بزرگی‌را باوسایل‌ساده دست داشته‌شان ازآب بیرون میکشند

جوان هنرمند

توفیق فیاضی جوانی که در جشن جمهوریت منعقده **لیسه غازی** بااجرای کنسرتی **با فتخارجمهوریت** جوان ما مورد **استقبال شدید**



تماشا چیان قرار گرفت. اوعقیده دارد که هنر موسیقی و **آوازخوانی** را در خدمت جمهوری **جوان و** بالاثر بخدمت مردم **نجیب کشور** بکار اندازد.

اوکه هجده سال دارد و **اینك** در صنف **۱۲ لیسه غازی مشغول** فرا گرفتن **تحصیل است تا حال** چندین آهنگ **سروده و میخواهد** بزودی آهنگ صدای **آبشار خود را** با چند ترانه دیگر در **رادیو ثبت** نماید.

توفیق فیاضی در **جشن جوانان** که به افتخار **جمهوریت در لیسه** غازی ودر پوهنتون کابل دایرشده بود کنسرت هایی **اجرانموده است.**

او که طرفدار تدویر پورد **های مسلکی در فن موسیقی و** پیشبرد امور تدریس این رشته برای جوانان است **امید وار است** تا در پرتو نور در خشان جمهوری

بقیه درصفحه ۵۷

مردی با نقاب بقه

تااینجای داستان :

گنتر مامود لایق پولیس به‌تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌رااز کف‌داد. الك معاون کمیسر پولیس به‌تشویق دیك گاردون به تعقیب مایتلندپیر که‌مردموزی‌است‌میبرآید . رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کار میکند،به‌اثر تشویق لولا بسانـوا پارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد ،اما ایلابنت خواهر رای از تغییری که‌درزندگی برادرش‌رونماشده ناراحت میشود . وبدیدن مایتلند پیررفته خوا هش می‌نمایدمقرری برادرش‌راقطع‌نکنند‌امامایتلند تقاضای اورا رد مینماید ـ ایلامایوسانه باجانسن اتاق ما یتلند راترك میکند ازطرفوزارت خارجه‌انگلیس مامورحفاظت یك‌سندمیشود.

احساس میکنم که پدرم ازتمام جریان باخبر باشد . او تقریبا شب گذشته را در بیرون منزل گذشتاند ومن تا وقتی بیدار ماندم که اوبخانه برگشت رنگ ازصورت پدرم پرواز کرده بود وحکایت کرد که تمام ساعات شب را پیاده گردی کرده است از روی گل ولای که به موزه هایش چسپیده بود ،میشد به حرفهایش باور کرد .

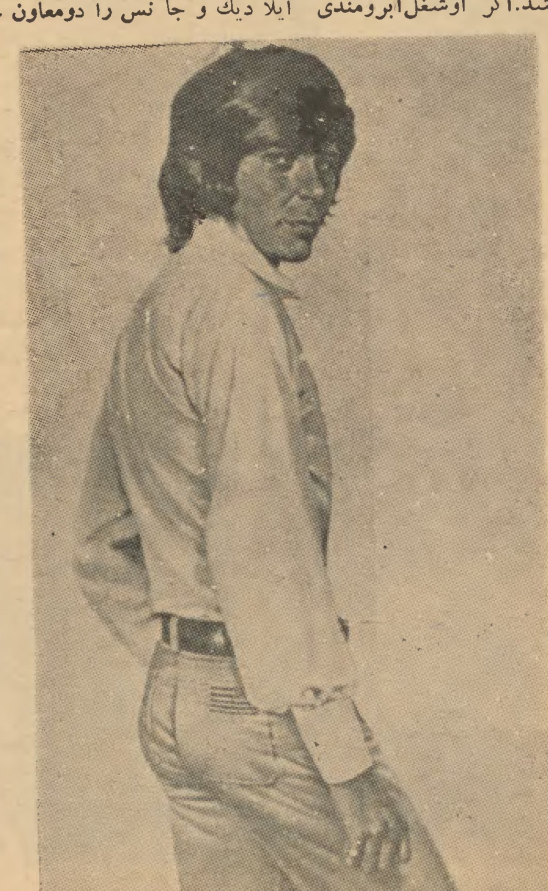
احساس میکنم که پدرم از تمام

دیك اظهار داشت :گرچه‌من راجع به پدرشما معلومات ندارم واوشان را درست نمی شناسم ولی با اینهم باور نمی‌کنم آدمی باشد که هر **گاه مطلبی راجع به برادر تان بداند** آنرا با سکوت تحمل کند .راستی **چرا برادر تان نسبت بمن رفتارغیر دوستانه دارد ؟**

ایلا سرشرا تکان‌داد: نمیدانم‌رای دفعتا تغییر کرده است تصور میکنم اساس این تغییر او همین زند گی جدیدش باشد.اگر اوشغل‌آبرومندی دارد پس‌چرانام مستعاربرای‌خودش اختیار کرده است .

ایلا نمیخوا ست دیك گاردون رابه اسم آقای گاردون خطاب‌کند وهمین مطلب باعث خو شحالی فوق العاده دیك گردید .زیرا دیك متوجه شدکه رفتار ایلا بسیار صمیمانه است .

ایلا چای رابه‌روی چمن ترتیب‌گرفت یك روز گرم و آفتابی بود ایلا دیك و جا نس را دومعاون جدی یافت وضع رای همچنان خصمانه باقی ماند دیك کوشید فضای‌بهتری ایجادشود پس ازچندنوبت آزمایش سریع وتلاش‌بیهوده برای‌تغییردادن وضع اوگاردون ازکوشش‌خود دست کشید حتی حضور جان بنت‌که تمام ساعات عصررا از مهمانها به دور مانده بودبرای‌رفع تشنج مفیدثابت نشد که سری نزد شما زده احوال تان را بگیریم.»



جان بنت غم‌غم کنان به رای گفت چوکی خود را به آقای سر جنت‌الك بگذرد .الك حرف بنت را تصحیح کرده مفتش بگویید .عجیب است بسیاری از مردم تصور میکنند من سر جنت شده ام نه از شما تشکر می کنم نه میخواهم ایستاره بمانم. داشت :ترفیع شما عده زیادی ا ز قاچاقچیان وکیسه بران را بوحشت انداخته است آقای الك .

الك جواب داد :آری مخصو صا اماتور ها را تر سانده است وآنگاه با فروتنی به حرفش ادامه : درغیر آن ارتقای من به یك رتبه بالا تر هیچگونه سرو صدای تولید نکر ده است علاوه بسیار بوکسر های بی عرضه هم پیدا میشوند که از طریق تهدید وتخویف ودستبرد ها زندگی شانرا تامین کرده‌وهم بسیار زنهای جوان‌وقشنگ‌پیدا میشوندکه‌سالون هـای قمار ودانس خانه هارا اداره میکنند... خون بصورت رای‌جمع‌شد الك درختم کلامش منتظر جواب‌رای نشد ومتوجه دیك گاردون گردید .

«جناب رئیس من ما یلم هفته‌دگر یك روز مرخصی بروم آیا چنین چیزی امکان دارد؟یك ناراحتی کوچك فامیلی دارم.»

دیك که تاآندم نمیدانست دوستش اصلا خانواده ای داشته باشد فوق العاده ناراحت شد وبا احسا س همدردی اظهار داشت : **من بسیار متاسفم**

دیك‌آهی کشیده‌گفت :آری‌مشکلی برای من پیش آمده واگر خواسته باشید بشما شرح میدهم.مادموازل بنت یك لحظه ما را اجازه مید هید؟

دیك از جایش بر خاسته همراه الك‌روان شدالك باهیجان‌ولی‌آهسته گفت: **درساعت یك صبح درعمارت** لارد فارمیلی دزدی شده است وبقه ها کاپی قرار داد را ربوده اند .

ایلا دزدانه تغییرات قیافه دیك‌را میدید .اما طوری معلوم میشد که مطلب اظهار شده ازطرف الك کدام تاثیری بالای او نکرده باشد دیـك دو باره به طرف میز بر گشت و اظهار داشت :متا سفم که باید شما را ترك کنم موضوع الك مرا وادار میسازد که در شهر باشم .

نگاه دیك به نگاه تاثر بار ایلابر خورد که تلافی از کف دادن چندین ساعت را مینمود .دیك به سر عت خدا حافظی کرده حرکت نمود. د ر داخل موتر الك شروع کرد به گفتن تفصیل واقعه :

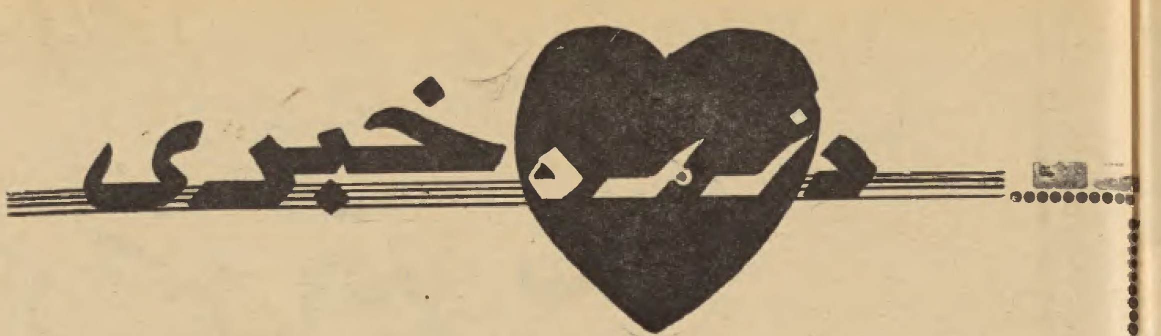
ـ لارد فارمیلی روز اخیر هفته را در عمارت خود در داخل شهـر سپری میکرد .

جان بنت که تمام ساعات عصر رااز مهما نان بدور ما نده بود برای رفع تشنـج مفیـد ثـا بـت نشد او ضمن صرف چـای بمنظور رفع حالت کر خت مجلس اظهار داشت: بدترین وجهه درشغل‌وکالت دفاع اینست‌که او نمیخواست‌اصلا به این شغل دست بزند احتمالا این مذاکرات بی‌نتیجه را درذهن خود حك بکند.

دیك پیش ازآنکه شروع بحرف زدن کند، پارچه نان را مسکه‌مالیده سپس اظهار کرد: من بطور قطع حافظه خوب دارم‌که درمواقع مشکل وحالات بحرانی بمن یاری میکند .

رای دفعتا ازجایی‌که نشسته‌بود دور خورده فاتحانه فریاد زد:آنجارا ببینید. ملاحظه فرمائیدکه سردسته جاسوسان اودرآنجا ایستاده است. الك وفادارش را تماشا کنید.»

ناتمام



سخی ،انتظار

دخاوری سره مینه

هغه سپیڅلی ټاټوبی چه‌د هغی په غیږ کښی انسان لوی شوی اووده کړی وی ،دهغی په سینه کښی یی ځا پوړی کړی وی ،دهغی مقد سی خاوری دپاسه چه یی د قدم وهلو چم یاد کړی وی او په هماغه فضا کښی‌یی تنفس کړی وی واقعا پری زیات حقونه لری ،هماغو مره حقو ق چه میندلی او پلرونه یی په خپلو زامنو او لونی لری .

دولس ګډ کور ،شریکه مینــــه (هیواد)دی ،دهیواد په فضا او هوا کښی مونږ هست شوی یو ،زمونږ دروزنی زانګو دغیر تونو دلړزو لو ټاټوبی دعزتو نو او ویاړو نو مرکز همدغه‌خوږ (وطن) دی‌چه زمونږ پت ګټل کیږی او زمونږ دهغه پت ساتلو لپاره خپله هستی قربانوو . لــوی احمد شاه بابا سره ددی چه لــوی فتوحات یی کړی اوپه هغه و خــت کښی چه‌په کامله بریالی توګــــه د مرهټو لښکری ته‌یی ماتی ور کړی نو نشی کولی چه خپل وطن هیـــر کړی ،خپله یی هلته دی مګر پـــه سترګو، سترګوکښی‌یی دپښتونخوا دلوړو غرونو عظمت ترسیمیږی، نو ځکه وایی چه :

د ډیلی تخت هیرو مه چه را یاد شی .

زما دښکلی پښتو نخوا دغـــرو سرونه

پــه افــغانی کلتور کښی د خاوری سره مینه‌ډیره‌ژوره فلسفه‌او لرغونی تاریخ لری افغانان د تاریخ په اوږدو کښی ښودلی چه دنړی ډیرو باقوتو او مغرورو هیواد ونو ته یی دمقابلی په ډګر کښی ماتی ورکړی دی .

دیونانی اسکندر دعظیمو لښکرو په لاره کښی موانع دچاله لاسه پوره نه وه خو دلته یی غابښونه لوئید لی دمغولو وینی دلته توی شوی دی او دلویی برتانیی استعماری فوځو نوته دهمدی خاوری زامنو ماتی ورکړه ، او دا ټول بری او برم د خاوری‌سره دمینی او مفر طی علاقی څخه سر چینه اخلی دخــاوری ســره مینه اوس زیاتره ددی مستلزم دی چه‌له یوی خوایی په سا تلو کښی قربا نیو ته تل تیار او سو او له بلی خوا یی آبادی ،ودانی ،شهرت‌او معرفی‌لپاره خولی تویی کړو زیار او زحمـــت وباسو .

اوس چه‌په هیواد کښی دجمهوری ښکلی او په زړه پوری نظام ټینګ دی دهر افغان وظیفه ده چه پـــه صداقت او پوره پاکی سره د هیواد آبادو لو په لوی نهضت کښی برخه واخلی دانظام هر چا ته واك ورکوی چه تروسی وسی‌پوری ددی سپیڅلی خاوری خدمت وکړی او دټو لنی په وړاندی خپله انسانی او افغا نی‌دنده تر سره کړی .

د خاوری سره مینه ،عشـــق او علاقه ددی‌مستلزم دی چه خـــو د غرضی او خود پرستی تر پښولاندی کړی ،وطنوا لوته دضرر رسو لـــو مفکوره له ماغزو څخه وبا سو او د یوګډ ژوند ، عالی مفکوری په پیروی ددی بیرته پاتی وطن داعتلا لپا ره ګټور خدمتونه وکړو .

دخاوری سره مینه داغو اړی چه لاس ترزنی لاندی کښینو ، طلایی وخت هسی بی ګټی له لاسه ورنکړو دژوند دهری لحظی څخه اعظمـــی استفاده وکــړو دخدای درضا او د خدای د مخلوق د رضا په لاره کښی هلی ځلی و کــړو سپیڅلی وجــدان په پیروی دقوی عزم او ایمان په‌تکل په مشکلاتو باندی بری ومومو ،نور دچا دابیبغور، ونه منو چه زمونـــږ هیواد بیرته پاتی او زمونږ دټو لی ژوند دنورو خلکو له ژوند انه څخه وران خراب اود زړه ســوی وړ دی.

مونږ باید پخپله پر ځان باند ی زړه سوی وکړو ،دځان علاج پخپله وکړو داحتیاجی شپی ورځی مـــو ډیری تیری کړی دی ،د هر چا څخه موپوروونه آخیستی ،دو مره پور وړی شو چه خلاصول یی ګران ښکار ی اوس نو باید پخپله متی راو نغاړو او دخپل‌کار محصول په‌خپله وخورو خوند تری واخلواو ژوندته رنګینی ورکړو .

د خاوری سره مینه او علاقه دا ، ایجابوی چه واقعا خپله مینه ورتـــه ثابته کړو دتیرو زمانو دو یاړو نو، او افتخارا تو په ساتلو سره با ید دغه دویاړنی پانګی‌زیاتی کړو،صرف په هغو باندی اتکا او اکتفا دسلیم عقل وجدان نه منی ،بلکه دحساس انسان تقاضا د لازیاتو افتخاراتو د ګټلو او لاس‌ته راوړلو پسی تلوسی کوی اومونږ باید دعصر دایجا باتـــو سره سم بیا هم خپله مینه ثابته‌کړو اوددی ثــبو ت لپــاره د جمـــهوری نظام عظیم بدلون چه دهر راز ابتکار لپازه مخه خلاصه کړی ددی اثبا ت لپاره هم په ښه توګه زمینه مساعده کړی چه دژوند انه په مختلفو ساحو کښی زمونږ وطنوال سهم شی اودا بیرته پاتی هیواد دعصر دکاروان‌سره یو ځای کړی .

دسر ښندنی اوسنی تعبییر دادی چه دخپلو شخص ګټو څخه داجتماع دبهبودی لپاره تیرشو ،د دولت د ګټورو پلانونو دتطبیق لپاره لار ه اواره کړو او په ګړندی ډول مګــــر په کامل تامل او تفکر سره دپا خه تصامیمولپاره‌عملی‌جامه‌ور واغوندوو.

دپیغلو ،میرمنو ،ځوانانو او سپـــین ږیرو وظیفه ده چه ددی خـــاوری د اراد تمنو غړو په حیث په هره‌ځانګه اوهره وظیفه کښی چه‌وی ،په‌رسمی او غیر رسمی موسسا تو ،شخصـــی تشبثاتو بالاخره په هر ځای‌او موقع کښی چــه وی اوهــر څـــو مــره قدرت چه لری ددی مقدسی خاوری دښیګڼی‌او ددی‌ټولنی‌دفلاح ،روښانی آیندی او پرمختګ له‌پاره خپله‌وسه ونه سپموی .

یقین دی چه نوی نظام زمونږ په کالبوت کښی نوی روح پوو کړ ی او د دی ســاه ښښووـ نــکی کــلــمی (جمهور یت) په رڼاکښی زمونږ ټول حساس او پوه وطنوال خپلی دند ی پیژ ندلی او ډاډه یو چه په ګـــډه کوښښ او څو اړ خیز وهمکار یوله برکته‌به له‌خیره سره دا‌وطن آباد او خلك‌به یی ښاد اوسی

دادی دپښتو دفولکلوریکو ادبیاتو له‌آرتی سینی نه‌دخاوری سره دمینی څو په زړه پوری لنډی دهمدی ارزو دسر ته رسولو په تکل ګرانو لـــو ستو نکو ته وړاندی کوو چــه خپله تنده پری ما ته کړی .

وطن زما دتن جامه ده
دتن جامه به لکه ګل غوندی ساتمه
وطن مــی ــ بــڼ دی د سرو ګلوــ
زه‌یی بلبل دګل پر ښڼ ناری وهمه
وطنه زیری می در بانـــد ی
چه ټول‌ځوانان دی‌پرنامه‌ســر ور کوینه
وطنه ستا په مینه مســـت یم
که‌ستا په‌مینه می‌سر ځی‌لویی به کړمه

عرض تبریک

منسوبین د افغانستان بانک بهترین

تبریکات خود را بمناسبت حلول عید

سعید فطر بحضور موسس جمهوریت و رئیس

دولت بناغلی محمد داود وکافه ملت نجیب

افغان تقدیم میدارند .

پیش از آنکه به طبیب برسید

چگونه میتوان از تسمم جلوگیری کرد؟

تسممات عبارت از حوادثی است که بعضا دراثر خوردن بعضی‌غذا ها وغیره که دارای مقدار کم و یا زیاد مواد سمی باشند بوجود می آید. اکثراً استعمال دوا ها به مقادیر زیاد نیز بدون مشورهٔ دکتور تسمم را بار می آورد. منشاء تسممات طوریکه ذکر شد مختلف بوده ودراثر استعمال دوا های‌خود سرانه، میوه‌جات‌وغذاهای غیرصحی وآبهای کثیف تولید می‌گردد.

اعراض و علایم تسممات از همه بیشتر علایم معدی معائی، درد های شدید بطن، استفراقات، اسهالات و ضعف عمومی بوده و انواع‌مختلف دارد که ازان جمله چند نوع آن ذکر می گردد:

۱ــ تسمم غذائی:

این نوع تسممات در اثر خوردن غذا های غیر صحی و مخصوصا میوه جات و سبزیجات که مطابق‌به شرایط صحی شستشو نشده باشد بوجود می آید. نقش مهم تر رادرین تسممات خوردن بعضی از انواع سمارق ها تشکیل می دهد.

علاوه بران خوردن غذا های کانسرو شده مثلا گوشت و غیره نیز بعضا باعث بروز تسممات می گردد. زیرا باسیل های مرضی‌درآن بعد از باز شدن بفعالیت آغاز نموده و غذا را فاسد می گردانند. پس برای جلو گیری ازین نوع تسممات کسانی که غذا های کانسرو شده‌را صرف می نمایند باید نکات آتی‌را درنظر داشته باشند:

۱ــ بعد از باز کردن قطی باید غذای محتوی قطی بصورت فوری صرف گردد.

۲ــ اگر مقدار غذای داخل قطی زیاد باشد درانصورت بهتر است بعد ازباز کردن قطی فوراًغذای‌آنرا دربین ظرف شیشه ای انداخته و برای صرف کردن آماده ساخت.

۳ــ غذای کانسرو شده‌را بعد از باز کردن قطی آن‌باید دقیقامشاهده نمائیم تابوی و رنگ آن تغییر نخورده باشد.

تسمم از اثر مواد فاسد شدهٔ غذائی مخصوصا غذا هایی که در شرایط غیر صحی محافظه میگردد بعد از ۲۴ــ۱۲ ساعت بوجود آمده و بزودی در شخص تأثیر می‌بخشد.

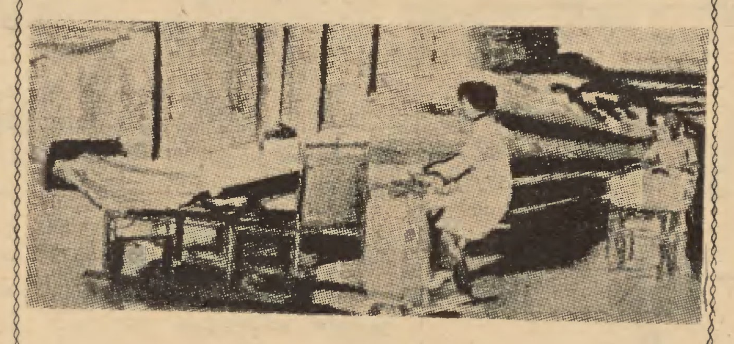
در صورت بروز حادثهٔ تسمم از همه اول تر مریض را باید بدکتور معالج برسانیم تا هر چه زودتر در رفع آن اقدام گردد.

آیا وزن بدن شما نورمال است ...؟

وزن بدن یك شخص نورمال چه اندازه باید باشد؟ نزد بعضی‌ها فورمولی وجود داردکه می گویندباید وزن بدن‌مساوی‌باندازهٔ قد(به‌حساب سانتی متر) منفی صد باشد. درحالیکه این عملیه تنها برای‌اشخاصی که به سنین جوانی قرار داشته باشند و دارای وزن متوسط بدن باشند حساب شده می توانددا نشمندان اتحاد شوروی برای معلوم نمودن اندازه حقیقی‌وزن‌می کنند که ازین قرار است:

وزن نورمال مساوی قدبه‌سانتی متر ضرب در حجم دورهٔ سینه بر ۲۴۰ میباشد.

موتر تیز رفتار برقی



دریکی‌از شفاخانه های سویسی برای انتقال مریضان و سامان شفاخانه موتر تیز رفتار برقی مخصوصی بکار انداخته شده. این موتر برقی امور مربوط به ارتباطبین اداره مرکزی و تمام سرویس های طبی شفا خانه را با سرعت انجام می دهد.

طبیب ژوندون به شما مشوره میدهد

برانشیت چه نوع مرض است ؟
محمد اسلم از مزار شریف

پرسنده عزیز !

برانشیت عبارت از التهاب قصبات است که این التهابات در ششها بوجود می آیند که اکثراً ازاثر سرماخوردگی‌ها بوجود می‌آید این مرض بصورت حاد و مزمن میباشد.

تداوی مرض برانشیت از نظر اهمیت مرض وظیفهٔ طبیب است وخود سرانه پرداختن به تداوی علاوه ازینکه نتایج وخیمی برای مریض تولید می کند نتیجه‌هم‌بدست نمی‌آید.

* * *

تینیا چه نوع کرم است ؟
محمد اسحق

کرم تینیا یکنوع کرم های‌هموار واستوانه ای شکل میباشند که بعضی شان پرازیت های انسانی و بعضی دیگر آنها پرازیت های حیوان را تشکیل می‌دهند این کرم ها بشکل کاهل یا شیفره باعث امراض گوناگون می گردند.

کرم های تینیا انواع مختلف دارند.

* * *

موی سرم در وقت شانه زدن می‌ریزد. لطفاً علت و تداوی آنرا معلومات دهید.

عبدالرسول

ریختن موی سر علل زیاد دارد ویکی‌هم استعمال‌صابون های‌مختلف است.

بهتر است شمانزد یك‌متخصص جلدی مراجعه نمائید تا علت را پیدا نموده‌وبصورت اساسی تداوی نماید. تداوی ها خود سرانه نتیجه منفی بار می‌آورد.

نکته ها

آنچه یك دختر میگوید مهم نیست،مهم آن

* * *

چیزی است که اوزیرلب آهسته زمزمه میکند.

* * *

ـ نگهداشتن دختر وماهی مشکل است.

ـ من دو زمان گریستم دفعه اول وقتی که خودم از دواج کردم ودفعه دوم وقتی که دخترم از دواج کرد دفعه اول بحال خود گریستم و دفعه دوم بحال دا ماد م .

فر ستند: م،ق صاعد



فانتیزی خارجی
نوشته پیتر نز نا کو موف

ترجمه غالمغالی

آرام وغریبانه

مردی آرام تر و شکسته نفس تر از او نمیتوان پیدا کرد، در هیچ جایی کار نمیکند. او تمام قو ا ی نا چیز خود را وقف هنر ومخصوصا ادبیات نموده‌است، او خو دش با علاقه زیاد اعتراف میکند که قوای او ناچیز بوده، قدرت آنرا ندارد که به اوج ترقی و سر منزل مقصود برسد، بلکه هنوز روی تپه های کم ار تفاع و همواری های جهان هنر قدم میز ند. ادبیات از نگاه او بـه نا بغه ها ضرورت نـدارد. بلـکه استعداد های متوسط وحتی ضعیف مثل او برای ادبیات کافی‌است.

او در مراکز ادبی، تیا تر ها، کمیته سناریو نو یسان و غیره دیده نمی شود، میگوید: مرا چه کار است به جا های عجیب و در میان بزر گا ن قرار گر فتن.

محل مورد نظر او اداره جرا ید، مجلات روزنامه ها هـفـته نامه ها ماهنا مه است. گر چه هنوز بـه شهرت نر سیده. حالا بیائید فعالیت های قهر مان خـود را از نزدیك مشاهده کنیم او خیلی با احتیاط ، آرام و خمو شانه وارد دفتر مد یـر مسئول میشود وبادهن نیـمه با ز و متبسم از ینکه مزا حم شده است ووقت گرانبهای اورا تلف‌کرده‌است معذرت خود را با جملات نر م وپراز ملاطفت اظهـار میدارد . بالاپوشی بتن دارد کـه آرنـج هـا یش از شا ریدگی آستین آن بیرون پر آمده کری های بو تش‌کج شده وپتلونش رنگ اتو را بخود ندیده است، آدم فقیر آرام و محتا جی بنظر میر سد، ازمیان بکس چرمی رنگ رفتهٔ خود کاغذ ها را بیرون میکشد آنرا د ر گو شهٔ میز مدیر مسئول میگذا رد ، بعد با نگاه های پر از التماس بـه مدیر مسئول نگـاه میکنـد. مدیر مسئول نو شته های او رابرمیدارد ومیخواند، میگوید :

ـ هـوم ... خـوب ... آنقـدر بد نیست... به هیأت تحریر مـی سپارم تانظر بد هند، اگر موا فقت کردند نو شته های تا نرا چا پ میکنیم .

قهر مان دا ستان ما با چشما نی که هر لحظه إنتظار ر یز ش ا شك از آن برده میشود بـطرف مـدیـر مسؤل دیده می پر سد:

ـ تشکر مدیر صا حب... تشکر ازینکه چاپش میکنید ... مـن قبلا تشکراتـم را اظـهار میـدارم ... میدانید... من بیکار هستم...همین یگانه مدرك عایدات برای من‌وخواهد بود... زنم هم یك اندازه مر یض است... سه طفل دارم... سه شکم که ازمن نان میخوا هند... در کدام گو شهٔ مجله اگر جایی برای نشر این مضمونك پیدا کنید... فـر ق نمیکند کـه حتی در صفحات آخـر مجله با شد... من پشت این‌حرف‌ها نمیگردم .

مدیران مسؤل مجلا ت و جرا ید معمولا آدم های سختگیری هستند. انسان بعضا تصور میکند که قلب شان از سنگ ساخته شده زیرا با استعداد های جوان، خام و مزا حم رویه خشنی دا رند و لی‌چه میشود اگربه اینبیچاره کمکی شود..؟مدیر مسؤل تصمیم گرفت نو شته هایش را چاپ کند، همیشه زیر تاثیروضع پریشان او نو شته ها یش را چاپ کرده بود. با خود میگفت بیکا ری سخت است بخصوص اگر آدم پول نداشته و میراثی هم برایش‌نرسیده باشد، در جلسه هیأت تحر یر مجله مدیر گفت:

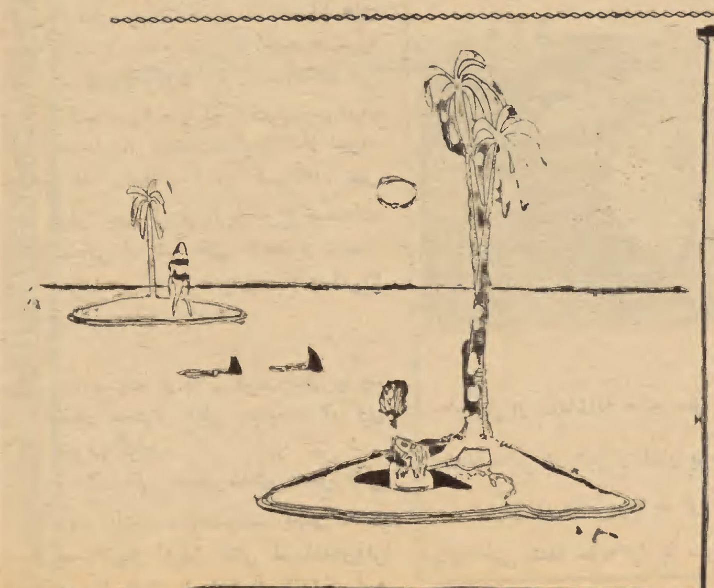
کدام چیز مخصوص و فو ق ـ العاده ای نیست... ولی نو یسنده آن تهیدست و بیکار است، وضـع اقتصادی اودرهم و بر هم است... سه شکم را نان مید هد... ا گـر اجازه بـ دهید در یکی از صفحات آخر آنرا نشر میکنیم.

سه روز بعد مضمون مذکور چاپ شد، بعد چند نو شته دیگر و لی نویسنده دیگر آن آدم خاموش‌وآرام سابق نبود در هـر جا میـد یدی حضور داشت، در تیا تر ها، مجمع عمومی نو یسند گان، در اتحا د یه نو یسند گان، در شورای مر کزی سناریو نو یسان، در کنار رژیسور های فلم و تیاتر در کمیته انتخا ب نمـایـش هـا ی یـك پـرده یـی حـتی در کـنسر ت هـا ولـی وضع او دربرابر مدیر مسؤل مثل سابق‌بود، باهمان بالا پوش و همان بوت ها و همان قیا فه و نگاه گریه آلود وارد دفتر میشد و نو شتهٔ را روی میز مدیر مسؤل میگذا شت.

دریکی از روز های زیبا وآفتابی مدیر مسؤل مجله در کو چه هادنبال خانه کرایی میگشت، خانه سا بق نمناك بود واورا مریض ساخته بود. در یکی از محلات اعیان نشین د ر مقابل خ انه قشنگ و کا نکر یتی دو منزله که بسبك عالی رنگ شده بود یك موتر تیز رفتار آخرین‌مودل برنگ خا کستری ایستاده بود ودر عقب جلو مو تر قهر مان آرام وفقیر فانتیزی مایعنی همان کسی که بـا گردن کج و چهرهٔ انـدو هبـار مضمون می آ ورد نشسته بود،مدیر مسؤل و قتی که اورا دید تـعجب کرد، چشم های خود را ما لید ،آیا چیزی را که میدید حقیقت داشت..؟ آیا این همان نویسنده تازه کارفقیر وآرام است کـه سه شکـم را نان میدهد و بیکار است ؟

مدیر مسؤل گفت: نه ...ناممکن است، این شخص حتما کدام آ د م

بقیه درصفحه ٦٠



بدون شرح

عرض تبریک

شرکت سهامی میوه پاکی پروان عید
سعید فطر را به پیشگاه بانی وموسس
نظام نوین جمهوریت افغان
وکافه هموطنان گرامی تبریک
عرض نموده، ترقی روزافزون
کشور عزیز را تحت قیادت
رئیس دولت وصدراعظم
شاغلی محمد داؤد از بارگاه
ایزد متعال استدعا
مینمایند



ورزش

ورزشکاران لیسه عایشه درانی

وقتی انسان داخل ادارهٔ لیسه عایشه درانی میگردد ،یگانه چیزیکه توجه را جلب مینماید الماری است که در میان آن چند عدد کپ بازوق وسلیقهٔ خاص گذاشته‌شده، در نخستین دیدار انسان بیاد روز ها ی می‌افتد که ورزشکاران ما تشویق می‌شدندو بعداز موفقیت کپ‌های رامی گرفتند ، به آن میبالید ند_ خوشی ها میکردند وجشن ها می‌گرفتند ، ولی درین چندین سال اخیروضع ورزش طوری بوده که همه جزء مایوسیت ورزشکاران‌چیز دیگری ببار نیاورده ، و هر روز یکه بر عمر ورزش در کشور گذشته بدون آنکه قدمی بسوی‌پیشرفت بگذاردگامی به‌عقب گذاشته وچندتن ورزشکاریکه دریك لیسه موجود بوده همه زاده ذوق وعلا قهٔ ورزشکاران بوده که به‌میدان حاضر شده تمرین نموده واز یکسو صحت خو یش را خوب نگهداشته واز جانبی هم و قتی کدام مسابقه از طرف مکتب گرفته شده افتخاری به‌مکتب خویش کمایی نموده .

خوشبختانه اکنون وضع قسم‌دیگر شده‌و بخود رنگ ورخ قناعت بخش گرفته چو ن نهال های امید دران غرس شده که آرزوی چیدن ثمرش راهمه کس‌یقین دارد ومیداند که این نو با و گا ن کا نون علم ومعرفت روز گاری به درختان انبوه‌مبدل شده مورد استفاده مردم کشور ما قرار خواهد گرفت .

این روزنهٔ امید که خانهٔ تا ریك ورزشکاران را فروزان ساخته وبه همهٔ آنها جان بخشوده همانا بر قراری رژیم جمهوری است که بعد از بمیان آمدن آن کافه مردم کشورما مخصو صاً روشنفکران این خطه خودرا آزاد احساس کرده پرو بالی کشیده ودر هوای آزادی به پریدن آغاز کرده ا ند. یکی ازین بلند پروازی های ورزشکاران که تازه به‌آن آغاز نموده ودر حقیقت درس پریدن به‌آنها آموخته ،همانا دایرشدن تو ر نمنت بزرگ با سکتبال نسوان در جمنازیوم، پوهنتون کابل است که با دایر شدن آ ن ورزشکاران لیسه های نسوان امیدی برای آیندهٔ ورزش پیدا کرده نه‌تنها علا قمندی شان بیش از پیش گردیده فکر و عقید ۀ آنها نیز عوض شده و گذشته رابا همه چهرهٔ سیاهش ازیاد برده وبر آیند هٔروشن فکر مینمایند ومیگویند که اگر نوا قص‌فعلی که زادهٔ گذشته هاست از میان بردا شته‌شود سوالی باقی نمی نماند وتعداد زیادی از دختران به‌ورزش علاقه گرفته وبعد از مدت کم دارای قهر مانان بر جسته وشکست‌ناپذیر خواهیم‌شد ور زشکاران لیسهٔ عایشه‌درانی‌از همانهاییست که‌عقیده خیلی خوب به ورزش کشور پیداکرده ومی‌گویند که‌اگراین‌خواسته های ما جامهٔ‌عمل بپوشد هیچ تیمی راقدرت گرفتن قهرمانی از لیسهٔ مانخواهدبود.

قبل از آنکه خواسته ها ودرد دل آنهارا تقدیم دارم از گذشته ورزش درین لیسه‌چیزی تحریر نموده بعدا به مطلب اصلی تما س خواهم گرفت.

لیسهٔ عایشه درانی که‌فعلا دارای دو تیم که‌یکی آن تیم والیبال ودیگرش با سکتبال



والیبالیست های‌لیسه عایشه درانی

است میباشد از بد و تاسیس ورز درلیسه های نسوان که‌تقریبا بیش از سال میشوداین لیسه بهترین ورزشکاران جامعه تقدیم داشته وسالهای متمادی در درانی خواهد داشت ابتدا دختران والیبالیـ دورشتهٔ ورزش که عبارت از باسکتبال والیبال است قهر مانان داشته و کپ هاگر ولی باسقوط ورزش که دراثر جنگ دخت بعضی از لیسه هادریك مسابقه صو ر گرفته بود.

لیسهٔ عایشه درانی نیز چند سا لی خ عدم موجودیت ورزشکا ررا دارا بوده‌وباو داشتن بهترین استعداد های‌ورزشی هیـ ورزشکاری نداشت تاآنکه بعد ازچند مقامات مربوط متو جه شدند که جنگ‌سال قبل شده واین نباید بالای سر نوشت‌چن دورهٔ دیگر تاثیر اندازد بار دیگر ور رادر لیسه های نسوان بو جود آورده وبا لیسهٔ عایشه درانی از هیچ لیسهٔ عقب نم وبهترین ور زشکاران راتقدیم داشته چنا چندین سال ورزشکاران این لیسه افتخ لقب قهرمانی راکمایی کرده اند . و ف نیز این لیسه دارای بهترین ورزشکار هم دروالیبال وهم درباسکتبال از هیچ لـ عقب نخواهد ماند وز رشکاران ایـن لـ معتقد اند که اگر کدام مسابقهٔ میان تیم

باسکتبا لیست های لیسهٔ عایشه درانی بامعلمهٔ سپورت آن لیسه .

عرض تبریک

کارکنان ومنسوبین فروشگاه بزرگ افغان حلول

عید سعید فطر را بحضور بناغلی محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم وکمیته مرکزی

جمهوریت افغانستان عزیز وارد وی غیور

وبا شهامت افغانستان وکافه ملت نجیب

افغان تبریک گفته وترقیات مزید کشور

را ازخداوند متعال درپرتو نظام نوین

جمهوریت تمنامی نمایند

بقیه صفحه ۳٦

کاکا و اینا

این خودش قدرت تمثیل خارق العاده وپر انرژی‌را ضرورت دارد. تابتواند تصویر روشـــن از مسـخ ودگرگونی شخصیتی‌بدهد که درمدت زمان کوتاه یعنی یکشبا نــــه روز موجود مالیخولیایی ،کج‌خلق وکسی که‌یك عمراز مرض خیا لی وخـــود ساخته رنـــج میبرد ناگها نی‌تغییر ماهیت داده وفردای آن با چـهر ه خندان، سبکرو خوشحال، درحالیکه آهنگ شاد زیرلب زمزمه میکند و لباسی نوی که‌از آن برق شادی می جهد پر نموده صبح سر میز چـای حاضر میشود وباحرکات غیرمنتظره اش تمام اهل خانــه و مهما نانش رابه تعجب واداشته باایشان مانند یك روستایی ساده وبی تکلف بر خورد مینماید.

تاهمین اواخر ،سینما از لحـا ظ اینکه نمی‌توانست هنر ظر یف تیاتر راباهمه خصو صیا تش روی پرده سفید به‌شکلی به‌نما یش گذارد تا ریتم وآهنگ تیاتری‌آن حفظ گردد زیرا برآورده ساختن هدف مذکور ازیك هنرمند سینما که‌در فضای‌باز وآزادی عادت گرفته بود به‌مشکل برمی آمد، در مضیقه قرار داشت. خوشبختانه بعدازآنکه‌آهسته آهسته پای هنرمندان تیاتر برا ی بازی‌به محیط سینمای‌کشانده‌شده این‌نقیضه نیز برطرف گردید. چنانچه در این فلم رل سونیاتوسط ایرینا کیچنکو طوری ایفا می‌گردد که نمایشگر یك روح سیال ، زنده وحرکی دختری است که تارو پود آن باقهـرمانا ن جاویدان ادبیات یك ملت وابستــه بوده وگوینده این حقیقت است‌که وی نه تنها یك هنرمند جوان باروح عالی هنری بوده ،بلکه کیفیت هنری جدید که دروی‌دیده‌میشود اینستکه:

ارزشس های هنری تاریخی همراه بابر خورد آگانه‌خصوصی دروجودش زیبای عالی روحی را عجین سا خته است .

دراین فلم طبیعت دیگر درمحدودهٔ تنگ وتاریك پرده های نقاشی شده دکور ها طوری که‌در تیاتر معمو ل است دربند نمی ماند.در درام‌صحنه های حــوادث درباغـــی بـوقـو ع می پیوندد در حالیکه در فلم، این جریان در محوطه منزلی دیده‌میشود آهنگ های زنده طبیعت ،مانند شر شر باران ،زمزمه جویباران ،رعد و برق، صدای ریل فریاد وقوله‌سگی همه‌وهمه سنفونی روزانه زند گی‌را سر میدهند .

کار گردان باپیوند گـــری ها ی اعجاب انگیزشس از احســا سا ت دقیق وزبان مخصوص‌خود فلم، برای بازنمای اند یشه هایشس و تمثیــل هرچه تمامتر حوادث درام، درقالب فلمی اشس بوجه احسن کار میکردد دراین تلاشس واقعاً مو فق است ،به این ترتیب فلم باچنان آرازفنا وعمق اندیشه اشس محصول کار گروهــی هنرمندان بوده آن‌را نمونه بارز ی ازدید نمای جدید هنری ،در مقطع آثار کلاسیك می‌توان به شمار آورد.

بقیه صفحه۳۸

حادثه‌درنیمه‌شب

آنها درخاموشی انتظار کشیدند . جـوزف درحالیکه تظاهر میکرد آنها رااصلا ندیــده سوی‌مقبرهٔ یونانی آمده ودرحالیکه باترشرویی ساختمان مزبور رابرانداز کرد واندیشنا ك سوی آن نظرمی انداخت ازمقابل آنهاردشد. خورجین چرمی اش راروی یکی ازستون های مقبره محکم کرده وسوی سقف آن ساختمان شروع به بالاشدن نمود . بعد روی سقـف دائروی که بالای سربرید فورد ولی قــرار داشت وازکاشی های گلی ساخته شده کـه برنگ زرد نقاشی شده بود شروع به پیشروی نمود .

تالحظه که دست جوزف به سامان وآلات ضروری اش جهت ترمیم آن سقف برسدآنجا راخاموشی وحشت انگیزی دربرگرفت . بعد اوشروع به‌کارکرد وآواز تراشیدن ویاکندن که زیادتر شبیه به آواز چپ، چپ، چپ،چپ بوددرفضای آنجا طنین انداز گردید .

لی بادرماندگی سوی بریدفورد نظرانداخت. بریدفورد دست اورا دردستش گرفته و آنرا فشرد وگفت :

– این یکنوع زجروظلم است . همین طور نیست ؟ نظربه این کارها وافعال جوزف طوری معلوم میگردد که واقعا ترادر هرکجاکه هستی تعقیب میکند.

لی گفت :

– واین همان چیز است که من‌میخواستم توباورش کنی .

وادامه داد :

– من احساس میکنم که اوتمام وقتش‌را دردنبال کردن وزیر نظر داشتن من‌میگذراند. واین باعث میگرددکه مراترس ودلهرهٔ شدیدی دربر گیرد .

لی گفتارش راقطع‌کرد . انگشش راروی لبش گذاشت . آوازی که شبیه تراشیدن ویا کندن چیزی بودوازبالای سر آنها می آمد قطـــع گردیده بود .

آنها منتظر ماندند .

چپ، چپ، چپ، چپ. آواز مذکور دو باره دربالای سرشان تکرار گردید . چپ، چپ، چپ، چپ .

برید فورد سوی لی لبخـند زده وخودرا زیادتر به اونزدیك کرد وهردو دستش رادر دست گرفت . اودستان لی رامحکم فشرده و چشمانش رابه چشمان اودوخت .

اوگفت :

– لی ، میدانم که این جابرای گفتن آ ن چیزی‌که قصد ابرازش رادارم محلی خوبی نیست ویااصلا این وقتش نیست کـه آنرا بگویم . امامن مجبور هستم که ازاین رازپرده بردارم . چیزی راکه من میخواهم درباره‌اش صحبت کنم ماهستیم وچیزی که من میخواهم انجام بدهم عبارت ازپرسیدن ازتواست .

اوازصحبت دست کشید . آوازیکه ازبالای سقف می آمد درآن لحظه برای باردوم قطــع گردیده بود . حالاازآنجاآوازیکه زیادترشبیه به‌فریادونا له‌بودوما نند سیاه سر فه اطفال مینمودبگوش میرسید . این آواز ازیك درد طاقت فرسا که صاحبش کوشش میکرد آنرابه آواز شبیه پچ‌پچ تبدیل کند منشاء میگرفت. خریطه چرمی که قبلادریکی ازستون هـــای مقبره آویزان گردیده بود بگوشه لغزیده و روی زمین افتید جوزف درحالیکه درفضاء چرخ میخورد پیش روی آنها روی علف هــا افتیده ومانند عقابی که به پشت خــوابیده باشد بی نفس درآنجا باقی ماند .

لی درحالیکه فریاد میکشید گفت :

– خیلی خوب شد .

بعدروی پاهایش ایستاد . برید فورد هــم همین کارراکرد. لی سوی جسم بی جان که روی علف هاافتیده بودشروع به‌دویدن نمود. جوزف دربی خبری مطلق به سرمیبرد . چشمانش بسته بود. امامانند شیطان که درهم شکسته باشدروی علف هاآرام گرفته بود ویا مانند رب‌النوع بودکه ازبرنج ساخته شــده ودرلباس کارگری فرورفته باشد .

لی دستش‌راروی‌پیشانی جوزف گذاشت . آهسته آهسته چشمانش‌که آبی بودودرخشنده بازگردید .

برای چندلحظه خصومت ودشمنی از آ ن یك جفت چشم رخت بربست . آن دوچشم حالاروی لی‌متمرکز گردیده بود. در آنهـــا میشد یکنوع احساس را که زیاد تر شبیه بترس ، عجله ورا بطهٔ قوی بودمشاهده‌کرد اما شاید این نوع احسا س ویا چهــــره ظاهری نشانه گمراه کردن لی بود ویاازسقوط جوزف سرچشمه گرفته بود . بهر صـورت تمام این واقعه دفعتابشکل یك آرزوی فرعی که درآنجا وجودداشت درآمد . آرزوی کـــه برهنه بود وآشکار. بدون راه دادن کـدام شك وشبه لی دستش راازپیشانی جوز ف دورکرد زیرااحساس نمودکه دستش در حال سوختن است . لی به پابرخاست وسوی برید فورد نظردوخت .

درحالیکه آوازش میلرزید گفت :

– حالاچه کرده میتوانیم ؟

(ناتمام)

ژوندون

بقیه صفحه ۳۷

آهنگ شباویز

– آیابرای دانستن آن خیلی علاقه داری ؟ من‌میترسم که‌اگر این پرده ظلمت‌دریده شود ومادرروشنایی قرار بگیریــــم ، نتوانیم بروی همدیگر نظر کنیم .

درحالیکه خشونت بروی مستولی گردیــده وصدایش اندکی بلند شده بودودستش کمی میلرزید گفت :

–میخواهم باصل‌موضوع پی‌ببرم ولوسرانجام هرچه باشد .

گفتم :

– اگرچنین است پس اجازه بده تابنشینم .

وبدون آنکه درانتظاراجازه‌اش باشم بالای همان چوکی که برآن تکیه داده بودم، نشستــه وباصدای آرام ویکنواخت بدون گریه واظهــــار تاثر وبدون کمترین اضطراب داستان خودرا اول تاآخر یکایك برای او نقل کردم، گویــــی داستان موجود ناشناسی رابرای موجود ناشناس دیگری بازمیگفتم .

نمیدانم چقدر مدت سپری گردید تاداستانم بپایان رسید، اینقدر بخاطر دارم که از او پرسیدم :

– حالادیگرفهمیدی؟ این روشنایی خیره‌کننده راکه من وتورااحاطه نموده است می بینی ؟ آیا میتوانی بروی من نگاه کنی ؟

مدت کوتاهی درانتظار جوابش ماندم، سپس صدایش راشنیدم مثل اینکه ازفاصله خیلی زیادی حرف بزند بمن میگفت :

– بلی ! میتوانم برویت نگاه کنم و اساسا نمیتوانم جزتو بدیگری نگاه کنم اماآیاتوهــم میتوانی بمن نگاه کنی ؟ آیاهنوزهم میخواهــی ازمن انتقام بکشی ؟

نتوانستم جز باهمان زبـانی کـــه یك زن شکست خورده جواب میگوید ، بوی پاسخ‌دهم، بدون آنکه حرفی بزبان آورم اشك ازچشمانم جاری شد وپس ازلحظه‌ای شنیدم‌که میگوید :

– ممکن بودپیش ازآنکه این نورپیرامون ما رااحاطه نماید ازهم جداشویم، اما حالا جدایی امری نامکن است . آیااین شگفت انگیزنیست که این نوری‌که مارا درخود فروبرده ، بدتراز ظلمتی باشدکه ازآن خارج گردیدیم ؟ هیچکدام مانمیتوانیم بدون کمك دیگرخود درین روشنایی راه برویم . این بارسنگین ترازآن است کــه بتوانی به تنهایی تحمل کنی، وبرای من نیــز سنگین ترازآن است که بتوانم تنها آنــــرا بدوش بکشم، پس بهتراست بارسنگین وکمــر شکن زندگی خویش را، هردو یکجــا بدوشــ بکشیم .

درینجا گفتگوی ما قطع شد، نه اوچیزی گفت ونه من چیزی بزبان آوردم خاموشی وسکوتی ژرف براتاق مستولی گردید ! وهردو ماننــد کسیکه درخوابی عاری ازاصلام فرو میرود ، با چشمان بیدار درژرفنای سکوت فرو رفتیم .

امااى پرنده عزیز، صدای روح انگیزت طنین می افکند ومرازاین خاموشی عمیق بیرون‌میکشد سراسیمه ازجابرمیخیزم ، اونیز سراسیمه ازجا برمیخزد.. امابزودی آرامش‌خودرابازمی‌یابم .. دوقطره گرم سرشك بررخسارمن جاری میگردد واودرحالیکه باهردودست بــرمیزتـــکیه داده میگوید :

– آهنگ شباویز! آیاواقعاهنگامیکه هنادی درآن فضای بی پایان بقتل رسید، صدایش همینطورطنین اندازبود !!

قاهره ، سپتمبر ، ۱۹۳٤، دکتورط حسین، ترجمه اونگوت

«پایان»

بقیه صفحه ۱۳

ماه‌مبارک . . .

جاده های شهر در از دحام گرم‌مردم چون شب های جشن‌دیده میشد دوجوان بی‌خیال از مقا بل هوتل کابل می گذ شتند ،آنهاگرم گفتگو بودند وکمتر به اطرا فشان توجه داشتند ، مقابل دروازه‌هوتل موتر های زیادی توقف داشت ..

شاید دعوت بود ،شاید هـــم محفل عروسی ... به هر حا ل من به‌این فکر بودم که دیگر به کجـا سری‌بزنم وخاطره یی برای شمـا قصه کنم که دفعتا صدای فریـاد یکی ازآن دوجوان سلسله افکار م رابرید.. عده یی‌به‌سر عت خود را به‌آن سور سا نید ند و معلــو م شدکه‌حفره عمیق آبرو آن‌جا کـه همه‌بدون سر پوش چون چاه های خطرناکی دیده میشود ،یکی ازآن جوانان رابکام خود کشیده است.

بز حمت جوان بیچاره را بیرون آوردند ومعلوم شد که تمام لبا س های اوترشد وپایش نیز مجرو ح گردیده است...

شهرنو درین شب کمتر ازشهر کهنه جمع وجوش نداشت، روشنی چراغ های نیون‌هو تل‌ها، از دور مردم راجلب میکرد، دکان هـا ی انتیك فروشان هـمه بـاز بود و توریستان بی خیال درین شب هااز دکانی بدکان دیگر سر میز دند .

زن‌ومردی که‌مو های ژو لیده داشتند چـون لیلی ومجنون دست درگردن هم انداخته‌بی خیال به‌نگاه های‌حیرت باررهر وان قدم مـــی زدند...

گاه‌گا هی صدای سر فه یـــا گفتگویی ازبچه های شو خ، این‌دو سیاح بی خیال را متو جـــه مـــی کرد...

درپارك شهر نو بر عکس دیگر او قـات کمتر کسی دیـده میشد خیابان ها خلوت وتار یك..

درچندین هوتل ورستو را ن‌آنجا کنسرت هایی دایربود وعده یی می رفتند...

شب های رمضان رامیتوا ن‌شب های هنر مندان وآواز خوا نـا ن نیزبنا میم، چه درین‌شب ها ست که درگوشه وکنار شهر کنسر ت ها دایر میشو دومردم علا قمنـــد نیز این کنسر ت ها را مـــی شنوند.

یکی از علاقمندان این کنسر ت هاکه‌خودرا (حمیدالله) معر فی‌کرد گفت:

ـدرهر سال صر ف شب ها ی رمضان من ازخانه بیرون می آیم وآن‌هم برای شنید ن کنسر تـ بعضی هنر مندا ن‌است .

سال گذشته موتر مرا از مقابل یك‌هوتل به‌سر قت بردندوفردایش که‌آن راپیدا کردم در حدود پانزده هزار افغانی اشیا و سامـان آن را ربوده بودند.. چند شب قبل‌غذا ی یکی ازین هوتل هاکه کنســر ت داشت طفل کوچکم را مسمـــــوم ساخت‌وا مشب بازهم حادثه یــی به‌سراغم آمد واز د ست یـــك‌عده مزاحمین مجبور شدم بافا میلـــم رستوران راترك کنم ...

عقربه های ساعت در حدود یك شب رانشان میداد که من خستــه ومانده درسر ك های میرو یـــس میدان قدم میزدم. در زیر نــــور چراغ برق دومرد نظر م را جلـــب کردکه‌پهلو به پهلوی هم نشستــه اند..وقتی به‌نزدیك آن ها رسیدم دیدم یکی چو کی دار همان منطقه است بایکتن دیگر ...

درروی سرك خط های کج‌وپیچی کشیده بودند وبار یگ وچـو ب مهره های ساخته گرم بازی‌شطرنج مانندی بودند...

مرد م‌شب های ر مضان را در هرجابه‌شکلی میگذ رانند عده یی‌به رستورا ن‌ها وکلب ها میروند و ـ بعضی هم روی زمین خط می کشند ودرسایه روشن شب شطر نج‌بازی میکنند.

بقیه صفحه ٤٦

چگونه‌میتوانیم از . . .

های گو ناگون انسانی نیز همه اش عوامل وانگیزه های دارد وعلل بیشمار و متنوعی در بمیان آمدن آن سهم دارد. در خشمگین شدن‌نیز انگیزه های مختلفی ذیدخل بوده واشخاص مختلف بنابر عوامل‌ودلایل مختلف به‌خشم می گرایند ممکن است یك وضع بالای یك شخص هیچگو نه تا ثیری بـجا نگذارد اما این امکان وجود داردکه همین حالت شخص دیگر را خشمگین بسازد. یك طفل شاید ازآن جهت خشمگین وعصبانی بشود که از دیگران خواهان توجه والتفات باشد ویا شاید او آرزو داشته باشد چیزی را بدست آرد، واز آن طریق خواسته‌خودرا در میان بگذارد. اما عوامل وانگیزه هائیکه جوانان و بزر گ سالان را بخشم می آورد متنوع تر وپیچیده تر است . مثلا اگر کسی مارا تحقیر کند، خشمگین میشویم هرگاه بخواهیم کاری انجام دهیم، اما باوجود کوشش ز یاد موفق نگر دیم، خشمگین میشویم و یا همینکه نتوانیم بهدف برسیم ودر سر راه هدف یابی ما، مانعی‌ویاموانعی ایجاد شود، اینها مارا خشمگین می سازد. بصورت عموم ما یوسیت، محرو میت،ناکامی هتك حرمت و حیثیت ، شخص را به خشم وقهر می کشاند

بر علاوه این ، حالات دیگری‌هم‌وجود دارد که همه اش زمینه را برای تبارز این هیجان مساعد میگر داند. چنانکه هر گاه چند ین ساعت متوالی بکار و فعالیتی مشغول بوده واحساس خستگی کنیم یا همینکه‌خودراتحت یك نوع فشار و کشمکش روحی بیا بیم‌ویا صحت ما خوب نباشد و یا در همان لحظه گرسنه باشیم در همه این حالات یك‌تخریش کوچك‌کافی است که با صطلاح مارامشتعل بسازد. بهمین صورت مـوجو د یت عقدهٔ حقارت و مشکلات رو حی دیگر درانسان وهمچنان داشتن تعصب وذهنیت منفی راجع به‌یك مو ضوع سبب می شود که زودتر وسهل تر به خشم آئیم و در برابر یك موضوع کم اهمیت‌وکوچك عکس العمل‌شدید نشان بد هیم . نا تمام

بقیه صفحه ٤٧

صنعت‌ماهیگیری

سه نفر از شکار چیان ماهی د ر دریا های ممالك مختلف سفر نموده و مشغول صید ماهی ازین در یا ها شدند .

این سه نفر ما هیگیر در مدت ۸ روز تنها در آبهای گابون به مبلـغ ۳۳۳۰ فرانك ماهی شکار نموده‌اند. آنها با روش مخصوص کـه برا ی گرفتن صید های ماهــی دا رنـد توانسته اند بهترین و بزر گترین ماهی های این در یا ها را شکا ر کنند.

در آبهای هیر لند این ماهیگیران بی باك در مدت هشت روزمسافرت در یایی به مبلغ ۱۳۳۵ فرانك‌ماهی صید کرده‌اند ودر این مدت آنها در زیر آفتاب و در میان آب با کشتی شان توا نسته اند که صد هاکیلو ماهی صید کنند واز فروش آنهـــا مبالغ هنگفت‌را بد ست بیا و رند.

این سه ما هیگیر در پور تگا ل هم سفر نموده اند و به صید ما هی موفق شده‌اند.

بقیه صفحه ۳۵

فریب‌خورده‌ها

اشکی به چشما نش حلقه زدو گفت(بزر گترین آرزو یم این‌است تامردیکه این‌طور مرابه حــا ل فلاکت گذاشته وزند گیم راخرا ب کرده به چنگ قانون بسپارم‌ودیگر این‌که تحصیلا تم را ادامه بد هم وبا پسریکه دوستش‌دارم واکنو ن صنف یازده مکتب است ازدوا ج نمایم.)

پدران ومادران چرا اینطورظا لمانه درحق فرزندان تان قضاو ت‌میکنید واورادر حالیکه طفل شیر خوا ری بیش نیست به‌نامزد دیگری درمی آورید ایکاش زود تراز این مـــی توانستید فکر کنید وسعادت آینده طفل تانرا درنظر میگر فتید نه‌اینکه اورادر دیار غربت بد یگری تسلیم کنید.

بقیه صفحه ٤٧

جوان هنرمند

کشور به تر قیات شگرفی نا یـل آید و هنر موسیقی نیز سهمش را در راه بیداری مردم وسیرانکشاف اجتماعی ادانماید.

تشویق او درین راه ر فقا یش وزیبائی های طبیعی و چشم اندا ز شاعرانه و مناظر دلفریب این مر ز بوم‌میباشد که الهام بخش ساز و آواز او میبا شد و قلبا تشو یــق میشود.

بقیه صفحه ۳۰

برگزیده الفرید هیچکاک

گلتون آهسته اظهار میدارد : اوه،می توانید راجع به‌اتفا قی که امروز پیشی از چاشت رخ داد ه بمن معلومات بد هید؟ شما هیـــچ کس وهیچ چیزی راندیده وا ز ـ آنچه درهمسا یگی شما واقع شد هیچ نشنیدید ؟)

خانم نیك وضع متفکر ی بخـود اختیار کرده در حا لیکه چینها ی روی‌پیشا نی اش ظاهر شد بـــه اندیشه فر ورفت (من‌صدای دور شدن یك‌موتر راشنید م درحوا لی ساعت ۹بودغیر ازین دگر کدا م موضوعی جلب توجه ام رانکرد .

ـگفتید ساعت ۹ بود؟

خانم نیك شانه ایشرا تکـا ن داد:(دقیقا نمیتوانم تصد یق کنم که‌سا عت ۹بوده باشد.)

(آه مگرشما چطور دقیقا و قت حرکت‌موتررا بخا طر می آورید .

خانم‌نیك خندیده پاسخ داد : معمولا درهمین ساعت از خـوا ب برمیخزم .بسا عت نگاه کردم .سر جایم ایستاده شده بودم که‌صدای حرکت موتر رادر بیرو نشنید م.

ـ(وغیر ازصدای موتر د گـر هیچ‌آوازی نشنید ید و هیچ‌کسی راندیدید ؟.

ـ(شما باز گشت موترهمسا یه راهم بیاد دارید .

او سر شرا شور داد:من صر فـ متوجه رفتن موتر شد م‌چرا کـه کلکین اتاق خواب بطرف کا را ژ عمارت پهلو باز میشود و من‌همیشه پنجره اتاق خوابم راباز می‌گذارم. (ناتمام)

بقیه صفحه ۱۵

یك امید برای فردا

علم سر ما یه گذاری

مشکل بزرگ و عمده در تهیـه فلم تدارك مخا ر ج فلم است، فعلا مؤسسهٔ افغان فلم با بودجه محدود خود نمیتوا ند کا ر تهیه فلم ها ی هنری را سر عت بخشد ، د ر یـن قسمت اشخاص دیگری میتوا نـند بابکار انداختن سر مایهٔ خود بر ای تهیه فلم های هنری از یك طـر ف خدمتی مثبت و مفید انجام د هند و تحرك بیشتر در هنر فلم سا ز ی بمیان آرند واز جا نبی مفا د مادی کسب نمایند، تا کنون کسی بخود جرأت نداده همچو ریسکی بکند و درین زمینه سر ما یه گذاری نماید. در حا لیکه نه فلم روز گا ران‌باضرر مواجه شده ونـه فلم اندرز مـادر ضرر خوا هد کرد.

دایر کتر این فلم :

طوریـکه در آغاز گفتیم رژی و دایرکت این‌فلم را بناغلی عبدالخالق علیل بعهده داشت.

بناغلـی علیـل بعد از بپایان رسانیدن دوره بکلوریا شامل‌وظیفه رسمی در دستگاه های دو لتی شده بعد ازدوسال‌کار در شعبه‌فلمبرداری «درقسمت مونتاژ» با استفاده ازیك بورس تحصیلی به اتحاد شو روی رفت و در انستیتوت سینماتوگرافی بین‌المللی ماسکودررشته رژیسوری

صفحه ۵۸

فلم به تحصیل ادامه داد و در سال ۱۳۴۷ بعد از گر فتن ما ستری‌بوطن برگشت وی در دوره تحصیل چهار فلم کو تاه هنری ساخته است.

در افغانستان او لین کار عملی‌او تهیه‌یك‌فلم تربیوی و تبلیغاتی برای وزارت زراعت بود. همچنان در فلم روز گا ران‌قسمت اول فلم «طلبکار» را دایر کت نموده است.

بناغلی علیل یك فلـم دیگر نیمه هنری و تبلیغاتی نیم ساعته بر ای انجمن رهنمای خانواده نیز تهیـــه کرده است. فلم اندرز مادرتازه‌ترین کار این دایر کتر می باشد.

بقیه صفحه ۴۵

کتلت

خوب مایه را مالش دهید تا مخلوط بعد نان خشك را بکوبید واز الك خارج سازیـد و در ظرفـی بمانید سپس هربار مقداری از مخلوط را بردارید وروی تخته مخصوص بـــه صورت ت‌کتلت در آورید ودر نا ن خشك کوبیده بغلتانید وبعددر روغن که خوب داغ شده باشد سرخ‌کنید.

برای اطراف کتلت می توانید از بادنجان رومی ،کچالو ،گل کرم و غیره استفاده کنید و هرکدام را پا آب بپزید ودر روی آنها کمی مسکه قرار دهید.وقتیکه درظرف گذاشتید کمی گندنه خوردکرده، روی کچالو وگل کرم بپاشید .

بقیه صفحه ۳۳

اینجـــه

درقلعه بکدجیتسه درنزدیکی هفت چـــاه اردوگاه اینجه بودتعداد طرفداران او خیلـی بیشتراز اول بهار بود، همراهان جوانش به دشت رفته بودند وبا انداختن سنگ ورزش میکردند، دیگران اسلحه خودراپاك مینمودند. درسایه درختی جنگجویان پیرباسرور یش‌سفید نشسته بودند، آنهاازقدیمی ترین رفقای‌اینجه بودندکه دیگر تغییرعقیده داده مانند اینجه به مردم کمك میکردند، درچهره هـای شان آثارزخم های متعدد دیده میشد، آواز هـای مردانه شان مثل جریان آب آرام ومتین بود. یکی ازآنها گفت :

ـ شنیده‌ام که بعضی حکام درقریه هـای دورترمردم رااذیت میکنند ، بایدکاری کرد... کسی عجله نکردکه جواب اورابدهد ، او ادامه داد :

ـ من میدانم که اینجه فکرمیکند ... اگر نظرخودرا بگوید بهتراست .. اولتر از همه اومیخواهدکاراین سگ هایعنی کارافیزوایمتنه رایکطرفه سازد ...

دربنوقت نیکولااوزانا حرف اورابریده واز روی عادت بدون اینکه ضرورت باشد شمشیر خودرانیم کش کرد .

گفت :

ـ اما چطور ... اولتر بگو چطور؟

اینجه باآوازآرام ومتین گفت :

ـ عجله نکنید ... اکنون برای تان میگویم که چه بایدبکنید .

خودت کاراکولیا دوبرادر جوان کارافیز را دستگیرمیکنی وقتی‌که خودش خبر شد دنبال آنهامی آید . آنوقت ماازجاغورش میگیریم .

ازوناقبضه شمشیر خودرافشار داده درغلاف فروکرد وگفت :

ـ فکرخوبی است .

بعد بصدای بلند خندید ، ویوداابرو های خودرا حرکت داده بااشاره دست اورابسکوت دعوت کردوگفت :

ـ خوب ... بعدچه میشود ؟

ـ بعداینجاجمع میشویم ... دربکدجیتسه زهرطرف سرباز جمع میکنیم وباآنهاکار را یکطرفه میسازیم

اینجه مقابل خیمه خودقدم میزد، ترانـــه دوگرها رابخاطر آورد، پاون وطفلش پیش نظراومجسم شد ...

اینجه تصمیم گرفت تمام دهات رابا هـم متحد سازد .

* * *

اینجه بالای اسپ سفید خودسوار شده به طرف اوروم اینکوی براه افتاد، اوخوشحال بود وهیچ غمی نداشت، ازعقب اوسایر جنگجویان تاخت میکردند، وقتیکه به قریه نزدیك شدند مردم به استقبالش آمدند بانواختن دهل ازاو پذیرایی کردند وزنگ های کـــلیسارابصدا درآوردند. مانند سابق کسی ازاو نمیترسیدو ازاوفرار نمیکردند . اینجه تبســم میکـــرد چهره‌اش بشاش بود، هیچوقت بنظرمردم آنجا اینقدر خوب ومهربان جلوه نکرده بود، حالا همه بوجود اوافتخارمیکردند ، گرچه هنوز هم بعضی هامیگفتند : «گرگ موهایش راتبدیل میکندولی‌دندان هایش رانی» وگاهی میخواستند باتفنگ بطرف اونشانه بگیرند ویافرار کنند ولی قیافه اینجه طوری بودکه اعتمادهمه را بخودجلب میکرد. کشیش صلیب را بدســت گرفته باگروه ترانه خوانان بطرف اینجه روان شد. دریك گوشه کلیسازن جوانی ایستاده بود، درکنارش یك هایدوت ایستاده بود ، یك هایدوت پیراماقوی وتنومند ، چهره اش سیاه وبروت هایش‌بزرگ بودلباس چرمه‌دوزی بتن داشت درکمرش شمشیر ویك تفنگچه آویخته بود ودرجیب بغل خودکارد بزرگـی رامخفی کرده بود. آنهامردم راکه پیش اینجه میرفتند تماشامی نمودند ، چشمان زن و مرد نمناك شده بودودرگوشه های آن قطرات اشك جمع شده بود. مرددرحالیکه قیافه‌اش گرفته بودوابروهای درشتش راتاوبالا میکردوگفت :

ـ برایش خواهم گفت که من سیار وباروت جیه هستم .. مرا نمی شناسی ...؟ خــودم پیشت آمدم اینه ... پاون راهم آوردم، پاون زن قشنگت را.. آنوقت هاکه قتل‌وغارت‌میکردی ازتومتنفربودم وبالای توفیرکردم ، میخواستم ترابکشم ولی حالاتومانند بالی هستی که‌همه درپناه آن قرار گرفته‌اند ودوستت دارند ... یکباردستت رابمن بده تاببوسم ، بعدهر چه میخواهی بامن بکن .

اینجه به قریه داخل شده بود، اسپش به آهستگی راه میرفت، دفعتایك انسان کوچـك ومعیوب ازخانه بیرون شده پیشروی اینجـه قرار گرفت پسرك کپ دقیقانه به اینجه نگاه میکرد. همه فکرمیکردند که اوازدیدن اســپ اینجه تعجب کرده است .

زیر بغل پسرك معیوب تفنگی بود. .. اینجه بالحن متبسمی به‌آن بچه معیوب گفت :

ـ پسرجان ... وقت تفنگ بر داشتـــن گذشته ... آنرابمن بده ..

پسرك معیوب دوسه قدم به عقب دوید ... درین لحظه اینجه متوجه چشمان اوشد ... این چشم هااحساسی رادروجود اوبرانگیخت.. خودش هم درست نمیدانست چگونه احساس است، بااسپ خودبطرف اودوید وگفت :

ـ بده ... تفنگ خودرابمن بده .

پسرك معیوب بداخل یك حویلی گریخت، اینجه هم ازعقب اوداخل کوچه شد، جنگجویان منتظراوبودند ومیخندیدند ... میدانستند که اینجه شوخی‌میکند، اینجه عنان اسپ راپیچاند وبرگشت درهمین وقت پسرك معیوب باتفنگ بطرف اونشانه گرفت وفیرکرد .

اسپ سفید اینجه دوپایش رابلند کرد ، اینجه تکانی خورد وازبالای زین بزمین افتاد، همه بطرف اینجه دویدند، اورا بـــرداشتند ، زخمی شده بود، اورابدرون خانه ای بردند، چندنفرهم‌ازعقب پسرمعیوب دوید تادستگیرش کنند، صدای شیون زنهادرهمه جاپیچید: اینجه راکشتند... جنگجوی دلیر راکشتند ..!

ازهرطرف راه فرار رابروی پسرك معیوب بستند ، خاله یانه که بعلت‌کربودن گوشهایش ازجریان بیخبربود وقتی ازماجرا خبرشد خود راپیش اینجه رساند . اینجه بروی یك بالشت نزدیك دیوارتکیه کرده بودنصفه بدنش برهنه بود، درچهره اوورداحساس نمیشد ولی خیلی به مشکل نفس میکشید، مقدار زیاد خــون بروی سینه‌اش ریخته بود .

چند نفر پسرك‌معیوب راکشان کشان‌آوردند.

کرجلی هادرحالیکه دست به قبضه شمشیر های خود برده بودند میگفتند:باید همین‌الآن اوراکشت ... همین حالا ..

ـ نه اورانزداینجه ببرید .

خاله یانه خودرابه اینجه رسانده وگفت:

ـ خودت اینجه هستی ..؟ اوه خدایا ... چه اتفاقی اوباندوه زیاد ادامه داد :

ـ این پسرمعیوب پسرخودت است ... این پسر توست . اینجه‌کاش اومی مرد،من اورا بزرگ کردم .

این جمله مثل گلوله دوم بودکه دراینجه اثرکرد، پسرمعیوب راپیشروی اینجه آوردند. اوبدترکیب قدکوتاه ومعیوب بودتمام اعضای بدنش یك نقصی داشت ولی فقط چشمانش باسایراعضافرق داشت ، چشمان او زیبا و قهوه‌یی بود. اینجه بادقت بطرف چشمان او نگاه میکرد، چشمان پاون همسر خودرامیدید، یکی صداکرد :

ـ اورابایدزنده پوست کنیم ..

اینجه درحالیکه ازدردبخودمی پیچید وبه سختی حرف میزد گفت :

ـ مادران زیادی رابغـم فرزنـدان شـان نشانده ام اکنون روزی رسیده‌که‌خودم‌باید ازغم بمیرم ... اوراآزاری نرسانید چون او گناهی ندارد.. بگذارید زندگی کند .

زنی میدوید تاخودرا به اینجه و پسرك معیوب برسانداوپاون همسراینجه‌ومادرآن پسر معیوب بود ... وقتی‌که اورسید فریاد همـه برخاست .. چون اینجه مرده بود .

پایان

وحشت در تکزاس

ثابت شد که سر دسته ساد یست هاهمین آدم ظاهرا مشفق وآرام‌بوده وقتیکه علت این همه جنایات تکان دهنده را از اومی پرسند وی مانند مجسمه بجایش میخکوب گردیده و با کسی حرف نمی زند .مشکل در اینجا است که از چه راهی میتوا ن همچو انسان ها را معا لجه کرد .

به نیروی علم روا شنا سی یا با استفاده از تربیت بهتر ونیکو مـی توان همچو غرایز خطر نا ك رارام نمود اگر جلو حرکات ظالمانه همچو کسان با نیروی علم ودانش تربیت وروان شناسی مهار نگردد خطـــر تهدید وتعرض جنایتکارانه این عده همه رادچار وحشت خواهد کرد اگر موضوع را دقیق تر بررسی نمائیم علـل مصاب شـدن اشخـاص بـه ساد یسم‌روشن میشود.

هر جرمیکه در زندگی روز مره به وقوع می‌پیوندد ازنظر جرم شناسی دارای علت میباشد لذا باید علت‌این کار های خطر ناك‌پیدا شود تاحیات انسان هـا از چنگال ظـالمـانـــه انسان هـــای مالیخو لیایی نجـات یابـد زیـرا زمـانـیکه والـد یـن نعش های خاك آلود وبی‌جان جوانان خود را بعد از مدتی مشاهده میکنند بی اراده ناله وفریاد شان بلند می شود ودانه های اشك برگونه ها ی شان مـی‌غلتد وعلـت را از اداره پولیس می پرسند ولی متا سفا نه هیچ کدام آنها نمیتوا نند پاسـخ مثبت بشنوند .ایـن جنایات فجیـع در تکزاس شهر وحشت ومرگـــك صورت میگرد شهر یکه آبستـــن جنایات وماجرا های گوناگون است.



یك‌مادر داغدیده هنگا میکه برتابوت پسر خود گل میگذارد.

بقیه صفحه ۲۵

دردهه‌ماه‌اول

های شمالی کشور چندان فعالیت نه‌نموده تنها باعث موجودیت یک تعداد ابر های انکشافی گردیده ولی در حوالی بعد از ظهر گرمی نسبی هوای مجاور بسطح زمین ازیکطرف موجودیت کوه هاازجانب دیگر توأم با موجودیت ادوکشن‌لرد در فضای فوقانی نظربه ناپایداری هوا جریانات صعوری تقویت‌گردیده ابر ها درحوالی بعد از ظهرانکشاف فوق العاده نموده شروع بارندگی در حوالی ساعت دوی بعد از ظهر بصورت پراگنده توأم با وزش‌باد های قوی و رعد وبرق بوقوع پیوسته و بارندگی بقسم‌پراگنده از نواحی سالنگ ها آغاز و تا قسمت های شرقی کابل مسیر را تأم بصورت پراگنده تعقیب نموده وتانواحی خوست رسیده است. ولی با وجود اینهم بارندگی قابل ملاحظه در سر تا سر افغانستان صورت نگرفته گراف های ذیل تعداد مجموعی بارندگی را در ماه های سپتمبر و اکتوبر نشان میدهد.

ولی موضوع برودت هوا که بصورت بی سابقه در کشور ثبت گردیده از گزاف های مذکور که درجهٔ حرارت اعظمی مطلقه، اوسط درجه حرارت اعظمی، اوسط درجهٔ حرارت اعظمی مطلقه، اوسط درجه حرارت اصغری مطلقه را در ماه های سپتمبر واکتوبر از سال ۵۸ تاسال ۱۹۷۲ نشان میدهد بوضاحت دیده میشود که سردی سابقه ای از پانزده سال به اینطرف در وضع جوی کشور حکمفرماگردیده که‌علل آن قرار ذیل توضیح میگردد بتاریخ ۳۰ سپتمبر قراریکه قبلا تذکر داده شد هجوم کتله هوای خشك در زبانه فشار بلند در عقب جبهه سرد داخل کشور ما گردیده از یکطرف مستقر شدن آن واز جانب دیگر نسبت ابربندی (که شعاع مستقیم آفتاب رابزمین تقلیل میدهد) باعث گردید که‌بلند ترین درجهٔ حرارت به اندازه پنج الی هفت بقسم غیر متصل از جانب شمال تناقص نموده واین حادثه باعث شد که تا حد هوا را از طرف روز سرد نماید واز طرف شب موجودیت ابر بصورت قسمی باعث گردید که از ضیاع تشعشع به اتمسفیر کاسته و باعث تنقیص درجه حرارت اصغری گردد.

گذشت جبهه سرد و موجودیت ابر بندی باعث شد تا درجهٔ حرارت اعظمی کابل را به ۱۹ تنقیص داد. و هوای سرد را مستقر سازد موجودیت ساحه فشار بلند و سردی هوا از جانب شب باعث‌شد تا هوا کمی صاف گردیده جریانات نزولی هوا، هوا را پایدارنگهداشته اتمسفیر باوجود یکه درجهٔ حرارت روز قبلا تناقص قابل ملاحظه‌داشت رول مهمی را بازی نموده و باعث تنقیص درجهٔ حرارت اصغری‌گردیده هوا را تااندازه قابل ملاحظه سرد نموده که این برودت هوا باعث خسارات مالی برای‌هموطنان‌عزیزما گردید. اگر چه لازم بود تا تنقیص درجهٔ حرارت و برودت هوا پیشگوئی و بغرض جلو گیری از تاثیرات سرما به هم میهنان‌اطلاع میگردید ولی از یکطرف چون چانس تشکل آن از نگاه فیصدی در دههٔ اول که در گراف ذیل بمشاهده میرسد قابل صرف نظر تلقی‌گردیده واز جانب دیگر چون زراعت شکل میکانیزه نداشته و جلو گیری از چنین حادثات برای باغداران ممکن نبود اگر زراعت بکمك هوا شناسی در کشور پیش برود و قوع چنین حادثات جلو گیری گردیده و از خسارات ملیونها افغانی جلو گیری بعمل خواهد آمد. این بود شمهٔ مختصری عللی برودت هوا در کشور عزیز ما که تحلیل آن نظربه اطلاعات دست داشته هوا شناسی صورت گرفته و به اطلاع‌علاقه‌مندان هوا شناسی تقدیم میگردد.

عبدالله بن عباس (رض)

عبدالله بن‌عتبه میگوید: احدی‌را عالمتر به‌احادیث رسول خدا، قضای ابو بکر وعثمان فقیه تردر شریعت ،داناتر در تفسیر قرآن وادیب تر در شعروحساب وفرائض جزابن عباس «رض» ندیدم .

مردمان‌مکه هنگام تفسیرقرآن مجید وبیان فقه اسلام بگردش جمع می شدند واز وی استفاده مینمودند . ازکثرت مطالعه و قرائت این‌شخصیت بزرگ اسلامی‌درآخرعمر ازنعمت بنیائی محروم گردیده بالاخره این صحابی جلیل القدر درسال ۶۸هجری بسن ۷۱سالگی درطائف وفات نمود.

فضل ودانشی ابن عباس «رض» وقتی ثابت میشودکه انسان تفسیر شانرا مطالعه نموده به نکات ابتکاری آن دقیق شود .

بقیه ص ۵۰

آرام وغریبانه

دیگری است نه آن مرد آرام فقیر و... ناگهان چشم قهرمان داستان ما به مدیر مسؤل افتاد و برایش دست بلند کرد و سلام داد:

ـ او هو هو ... سلام برادر... روز داشتم همراه موترم به دفتر شما بیایم، یك چیزك نوشته کرده بودم... برای صفحات آخر مجلهٔ شما ... میدانی ... و ضعم خراب است پول تیل موتر را ندارم ...

آنگاه بطرف خانه کانکریتی و قشنگ خود اشاره کرده گفت:

ـ در خانه ام سه شکم از من‌نان میخواهند... چه کنم چاره نیست...

مدیر مسؤل که بطرف خانه میدید مات و مبهوت مانده بود. پرده های قشنگ و قیمتی پنجره های آن خانه را باد بحرکت در آورده بود .

پایان

بقیه ص ٥٤

ورزشکاران لیسه عایشه درانی

باسکتبال ویا والیبال صورت گیرد شانس قهرمان شدن رانسبت به همه لیسه عایشه درانی خواهد داشت.

ابتدا دختران والیبا لیست این لیسه که عبارت بودند از پیغلو نسیمه تاج شهابی عالیه عارف عالمی ، ماهرخ، طاهره نیازی شریفه وفا، رحیمه حبیب یار، طاهره عادل سهیلا بابر یار راجع به‌گذشته والیبال درین لیسه این عده ورزشکاران گفتند که والیبال در لیسه عایشه درانی درسال ۱۳٤۰ بمیان آمده وتا حال درهمهٔ تورنمنت های‌بهاری و خزانی جز دوباخت دیگر همه را قهرمان شده اند .

راجع به اینکه علاقهٔ شاگردان واداره‌ٔلیسه به‌والیبال چطور است ؟ والیبالیست های لیسه عایشه درانی چنین گفتند که اگرعلاقه درورزش نباشد ورزشکار هرگز حاضر به تمرین شده ونتیجهٔ خوبی نیز ازان حاصل ورزشکار یك لیسه است نسبت به‌یك لیسهٔ نخواهد شد ورزشکاران این لیسه به ورزش مورد علاقهٔ خویش خیلی علاقه داشته ولی سایر دختران واداره‌ٔ مکتب به‌آن علاقمندی کم نشان میدهند بهمین کم علاقگی ادارهٔ مکتب است که نه‌میدان درستی داریم ونه‌جال ونه توپ از لباس اصلا کدام خبری نیست تنها در همین اواخر هیئت از ریاست ساختمانی وزارت معارف به لیسه آمده ونقشهٔ میدان رابرداشته ونوید ترمیم و تکمیل میدانهای ورزشی را بما داده امیدوارهستیم بزودترین فرصت آنرا تعمیر وبدسترس ورزشکاران قرار دهند .

اما بی علاقه‌گی سایر شاگردان باعث‌این شده که‌تعداد والیبالیست های این‌لیسه از ۹ نفر تجاوز نه‌کند در حالیکه حداقل باید ما دوازده والیبا لیست داشته باشیم تادر روز های تمرین دوتیم راتشکیل داد و مسابقه نمائیم.

راجع به اوقات تمرین این عده گفتند که تمرین ورزشکاران ازطرف صبح ازساعت٦ونیم الی‌۸ صبح می‌باشد .

از ریاست تربیت بدنی وزارت معارف نیز شکایاتی داشتند ومیگفتند که تا حال‌این ریاست برایمان کدام معلم خوب که علاقهٔ به‌ورزش داشته باشد نفرستاده واگرهم‌معلمی آمده یکروز به‌تمرین ماحاضر شده بدون نواقص مارا بگیرد روز دیگر که‌راه خود را گرفته مدت دو هفته هم رویش را ورزشکاران ماندیده واز چیز دیگر یکه همهٔ ورزشکاران این لیسه دردلی دارند همانا امتیاز دادن ورزشکار یك لیسه است نسبت به‌یك لیسهٔ دیگر که بدبختانه درسالهای اخیرآنرا ریاست تربیت بدنی به اوج‌رسانده بود .

والیبالیست های این لیسه سخنان‌خویش راچنین خاتمه بخشیدند . ماگناه این همه مشکلات رابرگردن ریاست تربیت بدنی ویا ادارهٔ لیسه نینداخته و میگوییم تا تحولات بنیادی که آرزوی مردم افغانستان است جامهٔ عمل‌نپوشد یعنی‌اقتصاد کشور سر و صورتی بخود نگیرد بادست خالی ماامید چندانی نداشته ولی این عقیده نزد همه ما روشن است که بالاخره این امید مادر پرتوجمهوریت جوان ما بر آورده خواهد شد و ما آنروزی را انتظار داریم که به جهانیان ثابت‌سازیم که‌جوانان افغان در هیچ کاری از هیچ ملت وکشور عقب نمانده بلکه استعداد خوبتر ونیروی بیشتر در نهاد این ملت قهرمان موجود بوده واحساس قهرمانی در عروق مردم این کشور جریان دارد .

بعداز آن بادختران باسکتبال این لیسه سر صحبت را آغاز کرده از احوال آنها جویا شدم این عده که عبارت بودند ازپیغلو شکریه حیدر، نسرین انوری ، رابعه‌رهینه، فهیمه رحمانی ، عنایت وجمیله که‌سخن‌راچنین آغاز کردند.

درین لیسه که‌تیم مقتدر باسکتبال‌موجود است بدبختانه تشویق هیچ وجود ندارد در پهلوی اینکه وضع میدان تمرین بکلی خراب است ادارهٔ مکتب نیز کمتر علاقه به ورزش گرفته واقدامی درین زمینه از طرف آنها دیده نمی‌شود .

این عده راجع به‌اینکه چرا ورزش رو به سقوط رفته میگویند که اولا موقع تمرین کمتر موجود است زیراوقتیکه دختران ورزشکار آرزوی تمرین را داشته باشند فرصت مساعد نیست و هم زمانیکه فرصت تمرین مساعد میگردد امتحانات‌نزدیك میگردد.

راجع به‌اینکه‌چرا دختران معارف‌درتورنمنت اخیر نتیجهٔ خوب ندادند این عده میگویند که‌علت اساسی همانا ناآشنایی اعضای تیم‌ها بین خودشان بود که ازبازی یکدیگرچندان خبری نداشتند.

این عده آرزو داشتند تاداره مکتب مدال هائیرا که در آخرین تورنمنت دو تن از ورزشکاران شان اخذ کرده بودند از طرف مدیره لیسه درمحضر همه دختران برای‌شان داده شود ولی مدیره مکتب درین بار ه کمتر به حرف های شان توجه نموده و تا امروز به آن وقعی نگذاشته

درمورد معلمه های خود میگویند که همه روی‌علاقهٔ که دارند باما همکاری نموده وکدام مکلفیت از طرف معارف برای شان درین‌مورد نیست آنها در اخیر گفتند که مادر حقیقت گل های خود روی هستیم که‌بدون معلم‌خودرا تاهمین مقام رسانیده ایم.

بقیه صفحه ٤١

ملیونر

اگی فومیچ مجبوربه طی فاصله‌ای زیادی بود. فکرپول هیچ اورارها نمیکرد . اوباوحشت راجع به اینکه اکنون خانه میرود ، یك خانه سقف‌کوتاه، سرد باکلکین های زنگ وروروفته وشیشه های‌که به‌شکل اوریب کاغذ سر ش گردیده بابوی جاویدان فقروکهنه پاره های اطفال، فکرمیکرد . اوفکر میکرد که به زن‌خود چه جواب خواهد داد وقتیکه اوباصدای زنگ داروموریضش راجع به پول ازاوسوال‌کند . اوهمین اکنون‌ودکا وبیرنوشید- گوشت چوچه خوك بریان، خورد اماآخرآنجا همه نیمه‌گرسنه خوابیده‌اند وتنهابیك امیدکه پدر بدون تردید پول خواهد آورد .

«آه خدای من - اگی فومیچ باتلخی فکرکرد چرابه دیگران توپول - سعادت - راحت و زندگی باشکم سیرمیدهی . توچرا مرافراموش کردی . دیگران پولهای پیدامیکنندکه حتی به آن احتیاج هم ندارند . چه میشود اگر من، حتی یك بارتنها یك باردرزندگی پیدا کنم... خوب ده روبل . نی بیست روبـل . پـول حق‌الزحمه قابله هم میشود وموزه های پسرم نیزپینه میشود. وبرای دخترکم بالا پو ش هم میتوان خرید ... بطور مثال چرا همیـن الآن من یك بکس جیبی دربین راه نیابم . آخرگاهی چنین اتفاق میفتد. حتی کثیراًاتفاق میفتد.، مگرراجع به‌این کم‌گفته ونوشته‌اند.»

اگی فومیچ بافکرخیال پرور مخصوص به خودش بالذت تمام شروع به خیال پلوزدن کرد.که چگونه اویك بکس جیبی پندیده را درسرك پیدا میکند . که چگونه آنرا باز میکند ودربین آن یك بسته نوتهای صدروبلی را باتکت برنده ای لاتری میبیندکه چگونه اوبه یك اپار تمان بزرگ ،گرم‌وروشن نقل مکـان میکند موبل وسامان می خرد. برای هرفرد فامیل لباسهای گرم وزیبای زمستانی میدوزد. وه ...که چه چیزهای خوب انسان میتواند باپول های سرشار تهیه کند ...؟

ورفته رفته - شاید زیر تاثیر چند پیاله ودکای که‌نوشیده بودویاشاید به اثرتلقین به خود، درفکراگی‌فومیچ یك‌یقین غیر قابل‌انکار وعجیب وبی معنی شروع به افزایش کرد که اوامروز حتی همین حالاباید درسرك یك‌کیف جیبی اعجاز آمیزپیدا کند . چراباید چنیـن اتفاق بیفتد - اونمیفهمید وحتی راجع به آن فکرهم نمیکرد . اوتنها متیقن بود ودرحالیکه سراپائین انداخته وبادقت پیش پای خودرا نگاه میکرد روان بود .

همین‌حالا .... اکنون - اودرست ما نند کسانی که هذیان میگویند نجوا میکرد-دیگران پیدا میکند ... بازهم چندقدم .،، حالا .،،

وناگهان - این ، ابدا خیال باطل دریك تصور سوزان نبود - اوواضح دربین برفهای سرك یك شی متوسط چار کنج سیاه رادید. اگی فومیچ درحالیکه ازهیجان مجنونانـه ای نفس‌اش بندافتاده وموهایش مانند سیخ در بدنش راست شده‌بود مثل یك‌دزد به‌اطراف نظرانداخته وخودرا بطرف شی اوفتاده درسرك پرتاب کرد .....

دردستهای اویك بکس جیبی پندیده پیدا شد... اولا اگی‌فومیچ راتطابق باور نکردنی رویاوحقیقت برای چند ثا نیه گیج ساخت . ولی بعدازباور اینکه دردستهایش نه یـك بکس جیبی وهمی، بلکه واقعی است، آنگاه اوباتشنج آنراروی سینه خود فشرده وبتلاش بطرف خانه اش دویدن گرفت ...

اومجبور بوددرحدود یك کیلو مترراه را برود. چون به دوش وحرکت سریع عادت نداشت، اواحساس کردکه زیربیلـك هـای شانه‌اش سیخ میزند ویك گلوله خشك تیغ داردرگلویش بزرگ وبزرگتر میشود، وخون به شدت درکله‌اش میزند . امااو نتوانسـت توقف کند، زیرادر صورت یك دقیقه معطلی، کدام شخص اوراگیر خواهد آورد واین گنج یافته اورااوغصب خواهد کرد. دروقت دویدن کلاه ازسرش اوفتاد. اومیخواست خم شده وآنرابردارد ولی درهمان لحظه دستی تکان داده‌وبه‌سرعت دوررفت«هزارهاکلاه‌تهیه میکنم!» اوباهیجان نجواکرد ...

ازکوبیدن جنون آمیزاوبه دروازه زنشـس خواب آلود وترسیده درحالیکه شمع در دست داشت درراباز کرد . اطفالش‌هم‌که‌تازه‌ازخواب بیدارشده بودند تعجب زده وباوحشت نیم‌خیز ازبستر خودبطرف پدرنگاه کردند . اگی‌فومیچ تماما عرق‌آلودورنگ پریده باچشمان درخشیده وپریشان خودرا سنگین به چوکی پرتاب‌کرد.

- زن‌عزیزم! بچه‌ها !- اودر حا لیکه‌بکس جیبی رادرهوا تکان میداد باآواز خفه ادامه‌داد اینجا .،. دربکس جیبی .. پول ... صدهزار یـك اپا ر تما ن کرایه کنی ... ز ن .. شامپاین ... چهار صد هزار .. میفهمید . هورا.. هورا ...

* * *

درحال حاضراگی فومیچ چنان ثروتمنداست که درمقابل میلیونهای او- تمام گنج هـای کا لیفورنیا نا چیز است . اودراستبل‌خود٦٠ هزاراسپ نگهمیدارد . ویك میلیون وپنجصد هزارکالسکه دارد. اورئیس عمومی خطوط آهن تمام‌دنیاست‌وحتی‌ازخط آهن‌جدیدبین‌زمین‌و کره مریخ. اوبطورباور نکردنی دست ودلباز است به هرنادار وفقیر ازطی دل یك میلیون ودو میلیون می بخشد . اوبسیار مهربان ، آرام ونوازشگر است . امایك چیزراتحمل کـرده نمیتواند . وآن اگرکسی جرأت کندکه به‌بکس جیبی قیمت بهای اوکه دربین آن یك نوت سه روبلی چرك وچرب - بایك تکت بکس و یك اعلان روزنامه وجود دارد دست بزند . آنگاه اورادیوانگی عجیبی فراه میگیرد وهـر چیزیکه به دستش می آید بالای اشخا ص نزدیکش پرتاب میکند. زن واطفالش بسیار اورادوست دارند وبامهربانی وصمیمانه ازاو غمخواری میکنند . اونیز رویه بالمثل بـا آنها دارد .

وبالاخره ماچه میدانیم ... میگویند دیوانگی هم عالمی دارد ... عالمی رنگین تراز دنیای بی رنگ ما .

«ختم»

هنری ذوق ...

په‌همدی ډول پـه ۱۹۷۲ کښې بیاهم دآسیا یی هیوادو نـو دکتنی په لړ کښې کو ریا ته لاړه اوهلته‌یی خپل هنری لیاقت څر ګند کړ.

انګی لیکا دپرو فیسور ګیر هارد پتری سره‌واده کړی‌چه دوه‌کوچنیان لری چه دیوسن لس کاله او بل یی اوه کاله دی.

نوموړی وایی چه دمو سیقی‌لپاره باید هیڅ ډول سر حد و جود و نه لری دا دټولو انسانانو شریکه‌پانګه ده او کیدی شی چه دهنر همد غـه پدیده په نړۍ کښې ورور ګلو ی‌او انسانی و حدت ټینګ و ساتی او د انسان له زړه نه دتبا هی فکر لر ی کړی.

بقیه خبر ها

کابل د تلی ۲٦ (ب) : د افغانستان نوی تقویم یعنی کالیزه د عمومـی رخصتی له ورځو سره چه سر له‌راتلو نکی کال څخه به تطبیق شی د اطلاعاتو او کلتور د وزارت دپیش‌نهاد په اثر د وزیرانو په پرونـی مجلس کی تصویب شو .

دغه تقویم به په دولتی مطبعه کی له چاپیدو وروسته د کـب د میاشتی په‌نیما یی‌کی نشراو ویشل شی .

(۳٦) مخ پاتی

ښه‌ځوانی‌او ښه‌ځوانان

کښی دوی لو یی ډلی کار نامـــی یو اوږد تفصیل غواړی.

په هر صورت له پو رتنی‌څیړ نی څخه زمونږ مقصد دادی چه یوځل بیا دخپلو ځوانانو په مخ کښی‌دخپل ملی کلتور هنداره کښیږو ترڅو چه دوی پوه شی په دی هنداره‌کښی هغه ځوانان ډیرښکاریږی چه‌دښی ځوانۍ معیار ونه‌ئی خلکو ته خدمت کول، زړور تیا او ایثار لرل د ی‌او نه هغه دله‌چه ځانو نه یی یو ازی دلبا سو نو مو ډلونه جوړ کړی اوپه تحمل پسندۍ عقیده لری.

په‌هیواد کښی دجمهو ریت لمر دځوانانو دپاره نوی رڼا سترګـی نوری هم رو ښانه کړی او حرارت به‌ئی وځوانانو ته‌داجتماعی خدمتو نه دپاره نوی انرژی وښیی ،له‌همدغه‌امله مونږ هیـــله لرلی‌شـو چه د قهرمانانو افغانانو لمسیان او کړو سیانو. دعصرډیر پیاوړی‌خلاق‌او خلیق عناصر هم وی.

ژوندون

مسؤول مدیر :

حسین هدی

ددفتر تیلفون : ۲٦۸٤۹

دکور تیلفون ۳۱٦٥۱(۳۳)

پته: انصاری واټ

داشتراك بیه

په‌باندنیو هیوادو کښی ۲٤دالر

دیوی ګنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ٤٥٠ افغانی



متولدین حمل :

ازآنجاییکه در سرآغاز فصل شگفتی‌طبیعت پابه زندگی گذارده اید، حیات باخود زیبایی های برایتان به ارمغان می آورد ولی این را مدنظر داشته باشیدکه زندگی همیشه چهره خوشش رابرای شما نشا ن نمی‌دهد.دراین راه باید ایستادگی‌دربرابر همه گونه مشکلات راآموخت



متولدین ثور :

هفته خوشی درانتظار تان است از لحاظ مالی سعی کنید کمی تکیه به جلو حرکت‌کنید زیرا اسراف زیاد نتایج غیر مطلوبی راببار می آورد. منتظر رسیدن نامه‌ای ازطرف باشید. شکست گذشته جبران خواهد شد .



متولدین جوزا :

برای شمازندگی مجردوتنها کشنده است. سعی کنید ازصرف خودخواهی های تان بدر آید وبه دیگران هم بپردازید زیرادر خود فرورفتن همان‌وازززندگی بریدن همان. هدیه‌ای دریافت خواهیدکرد ولی سعی‌کنید آن رابخاطر ناچیزبودنش بابی اهمیتی پذیرا نشوید . به سفری دست خواهید زد ویامسافری راخواهید دید درهر دوصورت خوشی بگرد سرتـــــان می چرخد .



متولدین سرطان :

درچنگال بیرحمی حوادث سخت دست وپای خواهید زد ولی دوام آن ازهمین هفته که از بالای سرتان می‌گذرد تجاوز نمی‌کند. خونسرد باشید نبرددربرابر مشکلات انسان را آب دیده می‌سازد. درروز های‌آخر هفته باکسی آشناخواهید شدکه اثرروانی عمیقی بر شما می گذارد. دروظیفه سهل انگاری نکنید تـا کوهی ازمشکلات دربرابر تان نمودار نشود.

متولدین اسد :

جرات وشهامت لا زمه زندگی‌است. بااین ضربه می توان بجنگ هم بدی هارفت زندگی هفته خوشی برایتان به ارمغان می آورد .

برای تفریح اگروقت دارید بخش زیادتر را اختصاص بدهید . نامه‌ای از دوست تـــان خواهید داشت .

به مهمانی یی شرکت خواهید کردکه تـا اندازه مسیرزندگی تان را دگرگون میسازد



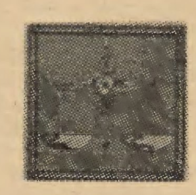
متولدین سنبله :

با قهر وغضب یا استغناء وتکبر نمی توان راهی بدل طرف پیدا کرد. بهتراست کمی سرتان راپایین بیاورید وببینید که دراطراف تان چه می گذرد .

به این شکل می توان به‌همه چیزدسترس کامل یافت . به‌آنهم هفته خوشی در انتظـار تان است باتلاش میتوان زیبایی آفرید

متولدین میزان :

تعادل درهمه چیزهاطـرف پسند است . سعی کنید درزندگی تان این اصل رامراعات کنید. مسافرت کوتاه برایتان میرسد . دست بزنید. با دیداری که در این هفتـــه دست میدهد میتوانید آینده نیکی برایتان دست و پای کنید . از لحاظ مادی در د سرتان رفع میشود . ولی توجه کنید بسیار یله خرچی ننمایید .



متولدین عقرب :

هفته ، باآغاز خود برایتان سرور وخوشی بهمراه می آورد تنـــــد مزا جی تان‌وتسلط اندیشه بدبینی این خوشی رابچشم تـــــان بی مقدار جلوه میدهد . کوشش کنید این روحیه راباتمرین های روانی ازخودبزدایید .

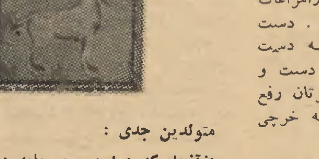
جدایی موقتی که رخداده بود دوباره به دوستی محبت می انجامد . هدیه‌ای از دور دست هاخواهید داشت وآن رابنظـر قـدر بنگرید



متولدین قوس :

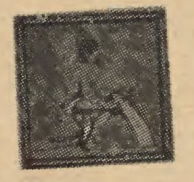
سرمای کشنده دوری ازمحبوب در این‌هفته به گرمای لذت بخش بدل میشود . زندگـی بروی تان لبخند می زند . همه چیز طبـــق دلخواه شما روبراه میشود سعی کنید بر گذشته هابه صورت کلی خط فراموشی‌بکشید. به آینده بااعتماد بنگرید . دوستان جدید پیدا خواهید کرد ودرحلقه آنان خوش خواهید بود .





متولدین جدی :

ازآنجاییکه دراین برج پابه دنیا گذارده‌اید. روحیه نسبتا سرددربرابر دیگران دارید . این حرکت شمارااز همه دورمی کند . دوست تان روی همین دلیل ازشمابریده است ولـی هنوزتمام پل هاویران نشده شمامی توانید باتغییرروحیه همه چیزراجذب بسازید. دوستی برای شماپیشنهاد جدید می نماید که ازلحاظ وظیفه خیلی ارزشمند است به آن رسیدگی کنید .



متولدین دلو :

هفته خوشی رادربرابر خواهید داشت .

پول که شما آنرا از عنا صر اساسی‌زندگی می پندارید باردیگر شمارا درسراشیب ناامیدی می‌کشاند. به آنهم مشکل تان ازاین ناحیـه رفع میشود . دوستی بسراغ تان می آید به امورخانه یك کمی بیشتر رسیدگی کنید .



متولدین حوت :

هفته پردردسری دربرابر تان قرار دارد

بخش زیاد این مشکلات ناشی ازسهل انگاری های خودتان است . هدیه‌ای راکه تصمیم به فرستادن آن داشتید برای طرف گسیل دارید زیرااوبه شدت منتظررسیدن آن است .

بقیه ص ۳

قاطبه مردم افغانستان

نظام نوین چیده بود تقبیح کرده آرزو مینمایند تا این خائنان به جزای اعمال شان رسانیده شوند.

در محفلی که قبل از ظهر روز ۲۲ میزان درلیسه تربیه بدنی وزارت معارف ترتیب شده بود مدیر وعده از استادان وشاگردان این لیسه با ایراد مضامین ، بیانیه هاواشعار از بمیان آمدن رژیم جمهوریت تجلیل نموده ضمن حمایت وپشتیبانی شان ازاین رژیم از ریفورم های بنیادی آن باقدردانی تذکر دادند وسهمگیری فعا لانه قاطبه مردم رادر تطبیق آن وجیبه ملی خواند ند.

همچنان درین محفل د سیسه خائنانه آنعده وطن فروشانی که برای ازبین بردن رژیم جمهوریت پی ریزی شده بود بشدت تقبیح گردید.

نماینده باختر از اسعد آ باد مرکز لوی ولسوالی کنر اطلاع میدهد که اخیراً محفلی به اشتراک منو رین اهالی استادان وشاگردان معار ف آن لوی ولسوالی در لیسه عمراخان ترتیب شده بود.

درین محفل عدهٔ از معلمان، منورین وشاگردان بیانیه های درباره ارزشهای نظام جمهوری ایراد نموده گفتند خوشوقتیم که تحت قیادت رهبر ملی خودبناغلی محمدداود آرزوی دیرینه مابرآورده شدونظام جمهوریت درکشور اعلام گردید.

آنها ضمن بیانات شان در حالیکه توطئه گران وخائنان ملی ضد جمهوریت رامحکوم میسا ختند هرنوع ایثار وقربانی را در راه حفظ نظام نوین وپیشبرد اهداف عام المنفعه آن ابراز نمودند .

یك اطلاع دیگر میرساند که معلمان وشاگردان لیسه های نرنگ، چو کی ننگلام ،خاص کنر ، نورگل، برگمتا ل وپشد نیز ضمن محفلی تو طئه ضد نظام جمهوری راتقبیح نموده مرا تب نفرت وانزجار شانرا نسبت با ین خائنان و طن فروش ابراز کردند.

آنها برای استحکام جمهوریت جوان افغانستان تحت قیادت قاید بزر گ مابناغلی محمد داود هرنو ع آما دگی وهمبستگی را ابراز نمودند .

همچنان هیات های تر بیوی و شاگردان و لسوالی های چاه آب رستاق وینگی قلعه ولایت تخار د ر محفلی به اشتراك منورین آنجا یك باردیگر پشتیبانی شانرا از نظام جمهوریت درکشور ابراز کرده توطئه ضد نهضت انقلابی و ملی عنا صر بیگانه پر ست را نکوهش نمودند.

نماینده باختر ازتالقان اطلاع میدهد که درین محفل برای مو فقیت وپیروزی رژیم جمهوری در کشور تحت قیادت بناغلی محمد داود بنیان گذار نظام نوین ازبار گاه خدا و ند استد عا بعمل آمد وبرای عنا صر ضد جمهوری مجا زا ت شدید مطالبه گردید .

نامه نگار باختر از میمنه مر کز ولایت فاریاب خبر میدهد که معلمان وشاگردان لیسه های ابو عبید وستاره شهر میمنه وهمچنان معاریف شهر طی معروضه های که ازطریق و لایت بحضور رئیس دولت تقدیم کرده اند ضمن ابراز خوشی از کشف دسیسه ضدملی تقا ضا نموده اند تا این وطن فروشان به کیفر اعمال شا ن رسانیده شوند.

قرار یك خبر دیگر علما، معاریف منورین ،اهالی ولسوا لی سر پل ولایت جوز جان روزجمعه بعد ازادای نماز برای بقا و پیروز ی جمهوریت افغا نستان دعا نموده تو طئه خائنین وطنفروش را که بر ضد نظام جمهوریت چیده شده بود تقبیح کردند .

نماینده آژانس با ختراز مزار شریف می نویسد که اها لی مرکز وولسوا لی های ولایت بلخ در محافل ختم قرآن عظیم الشان در مسجد جا مع روضه شاه ولا یتمآب وسایر مساجد شهر مزار شریف و همچنان مساجد ولسوالی های مربوط برای مو فقیت نظام نوین تحت قیادت موسس وبانی آن بنا غلی محمد داود دعا نموده حرکت خائنانه مرتجعین ووطنفر شان را بر ضد نظام جمهوریت تقبیح نمودند .

شاگردان ومعلمین لیسه ا میر شیر علی خان شهر مزار شریف درپایان محفل ختم قرآن کریم برای بقاو پیروزی نظام جمهوریت جو ان افغانستان تحت قیادت رهبر محبوب مابناغلی محمد داود دعانموده ایثا رو فداکاری خودرا درراه تحقق بخشیدن اهداف عالی وریفورم های بنیا د ی رژیم نوین تعالی مملکت و سعا دت ملت نجیب افغان تحت لوای جمهوریت ابراز کردند.

محصلان و استا دان انستیتو ت اداره صنعت نیز تو طئه خا ئنا نه وطن فرو شان و اجیران اجنبی را علیه جمهوری جوان افغا نستا ن تقبیح نموده همکاری ، همبستگی و حمایت کا مل شا نرا یکبار دیگر با نظام مترقی وجوان ما ابرازکردند.

نماینده با ختر در ولایت پروان می نگارد :
معلمان وشا گردان لیسه ها ومکاتب ولایت پروان د یروز طی محافلی پشتیبانی شانرا ازنظام جمهوری ابراز کرده توطئه خا ئنان را برضد منافع ملی کشور تقبیح نمودند .

آنها پشتیبانی شانرا درراه پیروی واستحکام نظام مترقی جمهوریت وعده دادند.

آنها ضمن معرو ضه های بو لایت پروان تقدیم کرده وار والی پروان خواهش نموده اند تامراتب موسسی شانرا نسبت به [illegible] بحضور بناغلی محمد داود قاید ملی ما برساند .

بناغلی عبدالکریم والی پروان وازاحساسات معلمان وشاگردان ومردم پروان [illegible] اطمینان داد [illegible] رژیم جمهوریت در [illegible] آرزوی دیرینه مردم [illegible] تحت رهبری بناغلی محمدداود وفاداری [illegible] جوان [illegible] میگردد .

[illegible]

[illegible]

نماینده باختر ازولایت هرات [illegible]

آنها [illegible] نظام جمهوری [illegible] درساحات ،سیاسی، اقتصادی واجتماعی [illegible] تحت قیادت بناغلی محمد داود [illegible] نظام نوین درراه تحقق [illegible] اهداف ملی [illegible] کردد .

طبق یك خبردیگر منورین علما و معا ریف ولایت غزنی طی معرو ضه ای حمایت کامل وپشتیبانی شانرا ازنظام جمهوری در کشور ابراز کرده اند.

آنها از مقام ولایت غزنی خواهش کرد ند تامراتب حمایت کامل وپشتیبانی جدی شانرا مبنی بر همکاری برای تبارزاهداف مترقی نظام جمهوری بحضور بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم برساند .

کذا اهالی مرکز ومربوطات ولایت لغمان وهمچنان استادان وشا گردان معارف آنولایت طی معروضه ای به حضور بناغلی محمد داود رئیس دولت وصدر اعظم مراتب تبر یکا ت شانرا نسبت به کشف توطئه ضد ملی و گرفتاری عناصر خائن ووطن فروش ابراز نموده اند.

آنها درین معروضه همکاری همبستگی و پشتیبانی عمیق شانرا برا ی استقرار وبقای نظام جمهور یت درکشور تحت قیادت رهبر وقاید بزرگ ملت افغان بناغلی محمد داود وعده داده و ضمنا تقاضا کرده اند که عناصر مخرب و ضد ملی به کیفر اعمال شان رسانیده شوند .

رژیم جمهوری کشور روز ۲۲میزان نیز ضمن محافل درعدهٔ از ولایات کشور تجلیل گردید وطی آن منورین معلمان وشاگردان معارف واهالی همبستگی وهرنوع ایثار را برای بقای آن ابراز کردند همچنان درین محا فل بیانات جذابی پیرامون ارزش های جمهوریت ابراز وتوطئه عناصر ضدملی که برای از بین بردن رژیم نوین ماچیده بودتقبیح گردید.

طبق اطلاع نماینده باختر ازجلال آباد:
جمعیت بزرگی از معاریف منورین، روحانیون جوانان استادان وشاگردان معارف لو ی ولسوالی شینوار تو طئه ضدملی وضد ر ژیم جمهوری که ازطرف یکعده خائنین چیده شده بود امروز ضمن محفلی در مرکز آن لو ی ولسوالی شدیدا تقبیح نمودند .

در این محفل که تعداد اشتراك کنند گان آ ن به هزا را ن نفر میرسید یکعده از معاریف منورین ،استادان و طلاب معارف به نمایندگی سا یرین بیانیه های جذابی پیرامون ارزشها و اهداف رژیم جمهوری ایراد نموده وبرای استحکام و موفقیت های مزید نظام نوین ومترقی مادر تحت قیادت بناغلی محمدداؤد رئیس دولت و صدراعظم هرنوع ایثار وفداکاری را ابراز دا شتند .

آنها ضمنا از ایثار وفداکاری درراه تر قی نظام جمهوری تحت قیادت بناغلی محمد داود رئیس وصدر اعظم وعده دادند.

قراریك خبر دیگر ، معلمین ،شا گردان لیسه باختر ،طلاب دار العلوم اسدیه و مکتب نادر شاهی نیز بمناسبت استقرارنظام جمهوریت محافل ترتیب داده بودند طبق یك خبر دیگر معلمین ، منورین وشاگردا ن لیسه مولینا یعقوب چر خی و همچنان علما معاریف واهالی کلنگار ولایت لو گر طی محافلی درآن لیسه ومسجد جامع کلنگار درحالیکه والی لوگر ومامورین محلی حا ضر بودند پشتیبانی شانرا به نظام نوین جمهوری ابراز نمودند .

آنها ضمنا تو طئه خائنانه وضد ملی راکه ازطرف عدهٔ از عناصر وطن فروش علیه رژیم جمهوری براه انداخته شده بود شدید تقبیح نموده آمادگی شانرا برای تحکیم وبقای نظام جمهوری وعده دادند .

د۳ مخ پاتی
دافغانستان او شو روی...

جلالتماب رئیس انتو نوف خوشحال یم چه د افغانستان د جمهوری رژیم په رڼا کی د افغان اوشورروی اتحاد دو ستی د ټو لنی د غړو په وکالت د دغه ټولنی د دوستی پیغام د شورروی اتحا د دوستانو ته چه په مسکو کی راغونډ شویدی اوزما د هیواد د کلتور او فر هنگ دپیژ ندلو د پاره ارزښتناك فعالیتونه انجاموی تجدید کړم او یو ځل بیا تاسو جلالتماب ار د ټولنی محترمو دوستانو ته ډاډ ورکړم چه دافغان او شورروی دوستی چه ز مونږ د پیړی د واقعیتونو په درك او جهان بینی ولاړ ده اوپه تیره بیاپدی وروستنی نیمائی پیړ ی کی د ښه گاونډ یتوب په روحیه نوره هم ټینگه شوی خلل نه مومی .
داکتر پژوا ك

دولتی مطبعه



قیمت یک شماره ۱۲ افغانی